رشته

مفاهیم قرآن کریم

از ابتدای سوره مبارکه حمد تا آیه ۲٤ سوره مبارکه بقره

(تفسیر نمونه، جلد ۱)

صفحات ٦٧ الی ۲۰۵

ویژه گروه‌های ۵، ٦ و ۷

دانشجویان و طلاب، همکاران و همسران

شرکت خطوط لوله و مخابرات نفت ایران
روابط عمومی

سوره فاتحهٔ الکتاب (حمد)

این سوره، در «**مکّه**» نازل شده و دارای **۷** آیه است

ویژگی های سوره حمد

این سوره، در میان سوره های قرآن درخشش فوق العاده ای دارد که از مزایای زیر سرچشمه می گیرد:

۱ ـ آهنگ این سوره

این سوره، اساساً با سوره های دیگر قرآن از نظر لحن و آهنگ، فرق روشنی دارد به خاطر این که سوره های دیگر همه به عنوان سخن خدا است، **اما** این سوره از زبان بندگان است، و به تعبیر دیگر در این سوره، خداوند طرز مناجات و سخن گفتن با او را به بندگانش آموخته است.

آغاز این سوره، با حمد و ستایش پروردگار شروع می شود.

و با ابراز ایمان به مبدأ و معاد (خداشناسی و ایمان به رستاخیز) ادامه می یابد، و با تقاضاها و نیازهای بندگان پایان می گیرد.

انسان آگاه و بیدار دل، هنگامی که این سوره را می خواند، احساس می کند بر بال و پر فرشتگان قرار گرفته و به آسمان صعود می کند و در عالم روحانیت و معنویت لحظه، به لحظه به خدا نزدیک تر می شود.

این نکته، بسیار جالب است که اسلام بر خلاف بسیاری از مذاهب ساختگی یا تحریف شده که میان «**خدا**» و «**خلق**» واسطه ها قائل می شوند به مردم دستور می دهد بدون هیچ واسطه با خدایشان ارتباط برقرار کنند!.

این سوره، تبلوری است از همین ارتباط نزدیک و بی‌واسطه خدا با انسان، و مخلوق با خالق، در اینجا تنها او را می بیند، با او سخن می گوید، پیام او را با گوش جان می شنود، حتی هیچ پیامبر مرسل و فرشته مقربی در این میان واسطه نیست

و عجب این که این پیوند و ارتباط مستقیم خلق با خالق آغازگر قرآن مجید است.

* * *

۲ ـ سوره حمد، اساس قرآن است

در حدیثی از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «**أَلْحَمْدُ أُمُّ الْقُرْآنِ**» و این به هنگامی بود که «**جابر بن عبداللّه انصاری**» خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) رسید، پیامبر(صلی الله علیه وآله) به او فرمود:

أَ لا أُعَلِّمُکَ أَفْضَلَ سُورَةٍ أَنْزَلَهـا اللّهُ فِی کِتابِهِ؟ قالَ فَقالَ لَهُ جابِرٌ بَلی بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی یا رَسُولَ اللّهِ عَلِّمْنِیها فَعَلَّمَهُ الْحَمْدَ أُمَّ الْکِتاب: «آیا برترین سوره ای را که خدا در کتابش نازل کرده، به تو تعلیم کنم، جابر عرض کرد: آری، پدر و مادرم به فدایت باد، به من تعلیم کن، پیامبر(صلی الله علیه وآله) سوره «**حمد**» که ام الکتاب است به او آموخت، سپس اضافه فرمود این سوره شفای هر دردی است مگر مرگ».[1]

و نیز از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل شده که فرمود: **وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ ما أَنْزَلَ اللّهُ فِی التَّوْراةِ، وَ لا فِی الزَّبُورِ، وَ لا فِی الْقُرْآنِ مِثْلَها، هِیَ أُمُّ الْکِتابِ:**

«قسم به کسی که جان من به دست او است خداوند، نه در تورات و نه در انجیل و نه در زبور، و نه حتی در قرآن، مثل این سوره را نازل نکرده است، و این ام الکتاب است».[2]

دلیل این سخن، با تأمل در محتوای این سوره روشن می شود**;** چرا که این سوره در حقیقت فهرستی است از مجموع محتوای قرآن.

بخشی از آن توحید و شناخت صفات خدا است.

---

۱ ـ «**مجمع البیان**» و «**نور الثقلین**»، آغاز سوره حمد ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۸۹، صفحه ۲۳۷ (با اندکی تفاوت) ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۶، صفحه ۲۳۲، حدیث ۷۸۱۳ (چاپ آل البیت).

۲ ـ «**مجمع البیان**» و «**نور الثقلین**»، آغاز سوره حمد ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۸۹، صفحه ۲۵۹ (با اندکی تفاوت) ـ «**مستدرک**»، جلد ۴، صفحه ۳۳۱، حدیث ۴۸۰۷ ـ ۹ (چاپ آل البیت).

بخشی در زمینه معاد و رستاخیز سخن می گوید.

و بخشی از هدایت و ضلالت، که خط فاصل مؤمنان و کافران است سخن می گوید.

و نیز در آن اشاره ای است به حاکمیت مطلق پروردگار و مقام ربوبیت و نعمت های بی پایانش که به دو بخش عمومی و خصوصی (بخش رحمانیت و رحیمیت) تقسیم می گردد.

و همچنین اشاره به مساله عبادت و بندگی و اختصاص آن به ذات پاک او شده است.

در حقیقت **هم** بیانگر توحید ذات است، **هم** توحید صفات، **هم** توحید افعال، **و هم** توحید عبادت.

و به تعبیر دیگر این سوره، مراحل سه گانه ایمان: **اعتقاد به قلب، اقرار به زبان، و عمل به ارکان** را در بر دارد، و می دانیم «**أُمّ**» به معنی اساس و ریشه است.

شاید به همین دلیل است که «**ابن عباس**» مفسر معروف اسلامی می گوید: **إِنَّ لِكُلِّ شَیْء أَساساً... وَ أَساسُ الْقُرْآنِ الفاتِحَةُ:**

«هر چیزی اساس و شالوده ای دارد... و اساس و زیر بنای قرآن، سوره حمد است».[1]

روی همین جهات است که در فضیلت این سوره از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل شد: **أَيُّما مُسْلِم قَرَأَ فاتِحَةَ الْكِتابِ أُعْطِیَ مِنَ الأَجْرِ كَأَنَّما قَرَأَ ثُلُثَیِ الْقُرْآنِ وَ أُعْطِیَ مِنَ الأَجْرِ كَأَنَّما تَصَدَّقَ عَلى كُلِّ مُؤْمِن وَ مُؤْمِنَةٍ:**

---

۱ ـ تفسیر «ابن کثیر»، جلد ۱، صفحه ۹ (دار المعرفة) ـ «مشرق الشمسین بهائی عاملی»، صفحه ۳۹۱ (مکتبة بصیرتی) ـ «مجمع البیان»، جلد ۱، صفحه ۴۷، ذیل اسماء سوره «حمد» (مؤسسه اعلمی).

«هر مسلمانی سوره حمد را بخواند پاداش او به اندازه کسی است که دو سوم قرآن را خوانده است (و طبق نقل دیگری پاداش کسی است که تمام قرآن را خوانده باشد) و گوئی برای هر فردی از مردان و زنان مؤمن هدیه ای فرستاده است».[۱]

تعبیر به دو سوم قرآن، شاید به خاطر آنست که **بخشی** از قرآن توجه به خدا است، **بخشی** توجه به رستاخیز **و بخش** دیگری احکام و دستورات است که بخش اول و دوم در سوره «**حمد**» آمده، و تعبیر به تمام قرآن به خاطر آن است که همه قرآن را از یک نظر در ایمان و عمل می توان خلاصه کرد که این هر دو در سوره «**حمد**» جمع است.

* * *

۳ ـ سوره حمد افتخار بزرگ پیامبر(صلی الله علیه وآله)

جالب این که در آیات قرآن سوره «**حمد**» به عنوان یک موهبت بزرگ به پیامبر (صلی الله علیه وآله)معرفی شد ، و در برابر کل قرآن قرار گرفته است، آنجا که می فرماید: **وَ لَقَدْ آتَیْناکَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانی وَ الْقُرْآنَ الْعَظیمَ**: «ما به تو سوره حمد که هفت آیه است و دو بار نازل شده دادیم همچنین قرآن بزرگ بخشیدیم».[۲]

قرآن با تمام عظمتش در اینجا در برابر سوره «**حمد**» قرار گرفته است، نزول دوباره آن نیز به خاطر اهمیت فوق العاده آن است.[۳]

همین مضمون در حدیثی از امیر مؤمنان علی(علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که فرمود: **إِنَّ اللّهَ تَعالی أَفْرَدَ الإِمْتِنانَ عَلَیَّ بِفاتِحَةِ الْکِتابِ وَ جَعَلَها بِإِزاءِ**

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، آغاز سوره حمد ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۸۹، صفحه ۲۵۹.

۲ ـ حجر، آیه ۸۷.

۳ ـ این که چرا سوره حمد «**سبعاً من المثانی**» نامیده شده، و نیز قسمت دیگری از مزایای سوره «**حمد**»، در جلد یازدهم تفسیر «**نمونه**»، ذیل آیه ۸۷ سوره «**حجر**» نیز خواهد آمد.

الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ إِنَّ فاتِحَةَ الْكِتابِ أَشْرَفُ ما فِي كُنُوزِ الْعَرْشِ:

«خداوند بزرگ به خاطر دادن سوره حمد، بالخصوص بر من منت نهاده و آنرا در برابر قرآن عظیم قرار داده، و سوره حمد باارزش ترین ذخائر گنج های عرش خدا است»![1]

* * *

٤ ـ تأکید بر تلاوت این سوره

با توجه به بحث های فوق که تنها بیان گوشه ای از فضیلت سوره «**حمد**» بود، روشن می شود: چرا در احادیث اسلامی در منابع شیعه و سنی این همه تأکید بر تلاوت آن شده است، تلاوت آن به انسان، روح و ایمان می بخشد، او را به خدا نزدیک می کند، صفای دل و روحانیت می آفریند، اراده انسان را نیرومند و تلاش او را در راه خدا و خلق افزون می سازد، و میان او و گناه و انحراف فاصله می افکند.

به همین دلیل، در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: **رَنَّ إِبْلِيسُ أَرْبَعَ رَنّات أَوَّلُهُنَّ يَوْمَ لُعِنَ، وَ حِينَ أُهْبِطَ إِلَى الأَرْضِ، وَ حِينَ بُعِثَ مُحَمَّدٌ**(صلی الله علیه وآله)**عَلى حِينِ فَتْرَةٌ مِنَ الرُّسُلِ، وَ حِينَ أُنْزِلَتْ أُمُّ الْكِتاب:**

«شیطان چهار بار فریاد کشید و ناله سر داد، نخستین بار روزی بود که از درگاه خدا رانده شد، سپس هنگامی بود که از بهشت به زمین تنزل یافت، سومین بار هنگام بعثت محمّد(صلی الله علیه وآله) بعد از فترت پیامبران بود، و آخرین بار زمانی بود که سوره حمد نازل شد»![2]

* * *

۱ ـ تفسیر «برهان»، جلد اول، صفحه ۲۶ (طبق نقل البیان) ـ «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحه ۲۲۷ (با اندکی تفاوت) ـ «مستدرک»، جلد ۴، صفحه ۳۲۸، ذیل حدیث ۴۷۹۹ ـ ۱ (چاپ آل البیت، با اندکی تفاوت).

۲ ـ «نور الثقلین»، جلد اول، صفحه ۴ ـ «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۲۰۴، جلد ۱۸، صفحه ۱۷۷، حدیث ۵، جلد ۶۰، صفحه ۲۴۷، حدیث ۱۰۴.

محتوای سوره حمد

هفت آیه ای که در این سوره وجود دارد هر کدام اشاره به مطلب مهمی است:

۱ ـ «**بِسْمِ اللّهِ**» سر آغازی است برای هر کار، و استمداد از ذات پاک خدا را به هنگام شروع در هر کار به ما می آموزد.

۲ ـ «**الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ**» درسی است از باز گشت همه نعمت ها و تربیت همه موجودات به «**اللّه**»، و توجه به این حقیقت که همه این مواهب از ذات پاکش سرچشمه می گیرد.

۳ ـ «**الرَّحْمنِ الرَّحیمِ**» این نکته را بازگو می کند که اساس خلقت، تربیت و حاکمیت او بر پایه رحمت و رحمانیت است، و محور اصلی نظام تربیتی جهان را همین اصل تشکیل می دهد.

٤ ـ «**مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ**» توجهی است به معاد، و سرای پاداش اعمال، و حاکمیت خداوند بر آن دادگاه عظیم.

۵ ـ «**إِیّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیّاکَ نَسْتَعینُ**»، توحید در عبادت و توحید در نقطه اتکاء انسان ها را بیان می کند.

٦ ـ «**اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیمَ**» بیانگر نیاز و عشق بندگان به مساله هدایت و نیز توجهی است به این حقیقت که هدایت ها همه از سوی او است!

۷ ـ سرانجام آخرین آیه این سوره، ترسیم واضح و روشنی است از «**صراط مستقیم**» راه کسانی است که مشمول نعمت های او شده اند، و از راه مغضوبین و گمراهان جدا است «**صِراطَ الَّذینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لاَ الضّالِّینَ**».

و از یک نظر این سوره به دو بخش تقسیم می شود:

بخشی از حمد و ثنای خدا سخن می گوید.

و بخشی از نیازهای بنده.

چنانکه در «**عیون اخبار الرضا**»(علیه السلام) در حدیثی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: خداوند متعال چنین فرموده: «من سوره **حمد** را میان خود و بنده ام تقسیم کردم نیمی از آن برای من، و نیمی از آن برای بنده من است، و بنده من حق دارد هر چه را می خواهد از من بخواهد:

هنگامی که بنده می گوید: «**بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ**»، خداوند بزرگ می فرماید: بنده ام به نام من آغاز کرد، و بر من است که کارهای او را به آخر برسانم و در همه حال او را پر برکت کنم.

و هنگامی که می گوید: «**الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ**» خداوند بزرگ می گوید بنده ام مرا حمد و ستایش کرد، و دانست نعمت هائی را که دارد از ناحیه من است، و بلاها را نیز من از او دور کردم، گواه باشید که من نعمت های سرای آخرت را بر نعمت های دنیای او می افزایم، و بلاهای آن جهان را نیز از او دفع می کنم، همان گونه که بلاهای دنیا را دفع کردم.

هنگامی که می گوید: «**الرَّحْمنِ الرَّحیمِ**» خداوند می گوید: بنده ام گواهی داد که من رحمان و رحیمم، گواه باشید بهره او را از رحمتم فراوان می کنم، و سهم او را از عطایم افزون می سازم.

هنگامی که می گوید: «**مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ**» او می فرماید: گواه باشید همان گونه که او حاکمیت و مالکیت روز جزا را از آن من دانست، من در روز حساب، حسابش را آسان می کنم، حسناتش را می پذیرم، و از سیئاتش صرف نظر می کنم.

هنگامی که می گوید: «**إِیّاکَ نَعْبُدُ**» خداوند بزرگ می گوید: بنده ام راست می گوید، تنها مرا پرستش می کند، من شما را گواه می گیرم بر این عبادت خالص

ثوابی به او می دهم که همه کسانی که مخالف این بودند به حال او غبطه خورند.

هنگامی که می گوید: «**وَ إِيّاکَ نَسْتَعينُ**» خدا می گوید: بنده ام از من یاری جسته، و تنها به من پناه آورده، گواه باشید من او را در کارهایش کمک می کنم، در سختی ها به فریادش می رسم، و در روز پریشانی دستش را می گیرم.

و هنگامی که می گوید: «**اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيمَ...**» (تا آخر سوره) خداوند می گوید: این خواسته بنده ام بر آورده است، و او هر چه می خواهد از من بخواهد که من اجابت خواهم کرد آنچه امید دارد، به او می بخشم و از آنچه بیم دارد ایمنش می سازم.[1]

* * *

چرا نام این سوره «فاتحة الکتاب» است؟

«**فاتحة الکتاب**» به معنی آغازگر کتاب (قرآن) است، و از روایات مختلفی که از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل شده به خوبی استفاده می شود این سوره در زمان خود پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیز به همین نام شناخته می شده است.[2]

از اینجا دریچه ای به سوی مساله مهمی از مسائل اسلامی گشوده می شود و آن این که بر خلاف آنچه در میان گروهی مشهور است که قرآن در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) به صورت پراکنده بود، بعد در زمان «**ابوبکر**» یا «**عمر**» یا «**عثمان**» جمع آوری شد، **قرآن** در زمان خود پیامبر(صلی الله علیه وآله) به همین صورت امروز جمع آوری شده بود، و سرآغازش همین سوره «**حمد**» بوده است، و الاّ **نه** این سوره نخستین سوره ای بوده است که بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) نازل شده، **و نه** دلیل دیگری برای

---

۱ ـ «**عیون اخبار الرضا**»، جلد ۱، صفحه ۳۰۰، حیدث ۵۹ (انتشارات جهان) ـ «**المیزان**»، جلد ۱، صفحه ۳۷ ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۸۲، صفحه ۵۹، حدیث ۴۷، و جلد ۸۹، صفحه ۲۲۶، حدیث ۳.

۲ ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۵، صفحه ۳۷۷، و جلد ۶، صفحه ۲۳۳، و جلد ۷، صفحه ۳۷۰، و جلد ۸، صفحه ۲۰ و...

انتخاب نام «**فاتحة الکتاب**» برای این سوره وجود دارد.

مدارک متعدد دیگری در دست است که این واقعیت را تأئید می کند که قرآن، به صورت مجموعه ای که در دست ماست در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله)و به فرمان او جمع آوری شده بود.

«**علی بن ابراهیم**» از امام صادق(علیه السلام) نقل کرده رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به علی(علیه السلام)فرمود: «قرآن در قطعات حریر و کاغذ و امثال آن پراکنده است آن را جمع آوری کنید» سپس اضافه می کند: علی(علیه السلام) از آن مجلس برخاست و آن را در پارچه زرد رنگی جمع آوری نمود سپس بر آن مهر زد (**وَ انْطَلَقَ عَلِیٌّ**(علیه السلام) **فَجَمَعَهُ فِی ثَوْب أَصْفَرَ ثُمَّ خَتَمَ عَلَیْهِ**).[1]

گواه دیگر این که: «**خوارزمی**» دانشمند معروف اهل تسنن در کتاب «**مناقب**» از «**علی بن ریاح**» نقل می کند: «**علی بن ابی طالب**» و «**ابی بن کعب**»، قرآن را در زمان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) جمع آوری کردند.[2]

سومین شاهد جمله ای است که «**حاکم**» نویسنده معروف اهل سنت در کتاب «**مستدرک**» از «**زید بن ثابت**» آورده است:

«**زید**» می گوید: «ما در خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) قرآن را از قطعات پراکنده جمع آوری می کردیم[3] و هر کدام را طبق راهنمائی پیامبر(صلی الله علیه وآله)در محل مناسب خود قرار می دادیم، ولی با این حال این نوشته ها متفرق بود پیامبر(صلی الله علیه وآله) به علی(علیه السلام)دستور داد: آن را یک جا جمع کند، و ما را از ضایع ساختن آن بر حذر می داشت».

---

۱ ـ «تاریخ القرآن ابو عبداللّه زنجانی»، صفحه ۴۴ ـ «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحه ۴۸، حدیث ۷ ـ تفسیر «قمی»، جلد ۲، صفحه ۴۵۱ (مؤسسه دار الکتاب).

۲ ـ «المناقب موفق خوارزمی»، صفحه ۹۳، حدیث ۹۱ (انتشارات جامعه مدرسین).

۳ ـ «درّ المنثور»، جلد ۳، صفحه ۱۱۲ (دار المعرفة) ـ «مسند احمد»، جلد ۵، صفحه ۱۸۵ (دار صادر).

«**سید مرتضی**» دانشمند بزرگ شیعه می گوید: «قرآن در زمان رسول اللّه به همین صورت کنونی جمع آوری شده بود».[۱]

«**طبرانی**» و «**ابن عساکر**» از «**شعبی**» چنین نقل می کنند: شش نفر از انصار، قرآن را در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) جمع آوری کردند.[۲]

و «**قتاده**» نقل می کند: از «**اَنَس**» پرسیدم: چه کسی قرآن را در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله)جمع آوری کرد؟ گفت: چهار نفر که همه از انصار بودند: **ابی بن کعب، معاذ، زید بن ثابت، و ابو زید**[۳] و بعضی روایات دیگر که نقل همه آنها به طول می انجامد.

به هر حال، علاوه بر این احادیث که در منابع شیعه و اهل تسنن وارد شده انتخاب نام «**فاتحهٔ الکتاب**» برای سوره «**حمد**» ـ همان گونه که گفتیم ـ شاهد زنده ای برای اثبات این موضوع است.

❊ ❊ ❊

سؤال:

در اینجا این سؤال پیش می آید: چگونه می توان این گفته را باور کرد با این که در میان گروهی از دانشمندان معروف است قرآن پس از پیامبر(صلی الله علیه وآله) جمع آوری شده؟ (به وسیله علی(علیه السلام) یا کسان دیگر).

در پاسخ این سؤال باید گفت: اما قرآنی که علی(علیه السلام) جمع آوری کرد تنها خود قرآن نبود بلکه مجموعه ای از قرآن و تفسیر و شأن نزول آیات، و مانند آن بود.

و اما در مورد «**عثمان**»، قرائنی در دست است که: نشان می دهد، «**عثمان**»

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد اول، صفحه ۱۵.

۲ ـ «**منتخب کنز العمال**»، جلد ۲، صفحه ۵۲ ـ «**کنز العمال**»، جلد ۲، صفحه ۵۹۸، حدیث ۴۷۹۷ (مؤسسة الرسالة).

۳ ـ «**صحیح بخاری**»، جلد ۶، صفحه ۱۰۲ ـ «**فتح الباری**»، جلد ۹، صفحه ۴۱ (دار احیاء التراث العربی، طبع چهارم).

برای جلوگیری از اختلاف قرائت ها اقدام به نوشتن قرآن واحدی با قرائت و نقطه گذاری نمود (چرا که تا آن زمان نقطه گذاری معمول نبود).

و اما اصرار جمعی بر این که قرآن به هیچ وجه در زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله)جمع آوری نشده، و این افتخار نصیب «**عثمان**» یا خلیفه اول و دوم گشت، شاید بیشتر به خاطر فضیلت سازی بوده باشد، و لذا هر دسته ای این فضیلت را به کسی نسبت می دهد و روایتی در مورد او نقل می کند.

اصولاً چگونه می توان باور کرد، پیامبر(صلی الله علیه وآله) چنین کار مهمی را نادیده گرفته باشد در حالی که او به کارهای بسیار کوچک هم توجه داشت.

مگر نه این است که قرآن قانون اساسی اسلام، کتاب بزرگ تعلیم و تربیت، زیر بنای همه برنامه های اسلامی و عقائد و اعتقادات است؟

آیا عدم جمع آوری آن در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) این خطر را نداشت که بخشی از قرآن ضایع گردد و یا اختلافاتی در میان مسلمانان بروز کند.

به علاوه حدیث مشهور «**ثقلین**» که شیعه و سنی آن را نقل کرده اند که پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «من از میان شما می روم و دو چیز را به یادگار می گذارم **کتاب خدا** و **خاندانم**»[1] این خود نشان می دهد که قرآن به صورت یک کتاب جمع آوری شده بود.

و اگر می بینیم روایاتی که دلالت بر جمع آوری قرآن توسط گروهی از صحابه زیر نظر پیامبر(صلی الله علیه وآله) دارد، از نظر تعداد نفرات مختلف است مشکلی ایجاد نمی کند، ممکن است هر روایت عده ای از آنها را معرفی کند.

❊ ❊ ❊

۱ ـ «**نیل الاوطار**»، جلد ۲، صفحه ۳۲۸ (دار الجلیل) ـ «**مسند احمد**»، جلد ۳، صفحات ۱۴ و ۱۷ (دار صادر) ـ «**السنن الکبری** »، جلد ۵، صفحات ۴۵ و ۵۱ (دار الکتب العلمیة) ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۲۷، صفحه ۳۳، حدیث ۳۳۱۴۴ (چاپ آل البیت) ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۲، صفحات ۹۹ و ۱۰۰، حدیث ۵۹.

۱

۲ **الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمينَ**

۳ **الرَّحْمنِ الرَّحيمِ**

٤ **مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ**

٥ **إِيّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيّاكَ نَسْتَعينُ**

٦ **اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيمَ**

۷ **صِراطَ الَّذينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لاَ الضّالِّينَ**

ترجمه:

۱ ـ به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۲ ـ ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

۳ ـ بخشنده و بخشایشگر است.

٤ ـ (خداوندی که) مالک روز جزا است.

٥ ـ (پروردگارا) تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوئیم.

٦ ـ ما را به راه راست هدایت کن.

۷ ـ راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی، نه کسانی که بر آنان غضب کردی و نه گمراهان!

١ بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ

ترجمه:

١ ـ به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

تفسیر:

بهترین سرآغاز

میان همه مردم جهان رسم است که هر کار مهم و پر ارزشی را به نام بزرگی از بزرگان آغاز می کنند، و نخستین کلنگ هر مؤسسه ارزنده ای را به نام کسی که مورد علاقه آنها است بر زمین می زنند، یعنی آن کار را با آن شخصیت مورد نظر از آغاز ارتباط می دهند.

اما آیا بهتر نیست برای پاینده بودن یک برنامه و جاوید ماندن یک تشکیلات، آن را به موجود پایدار و جاویدانی ارتباط دهیم که فنا در ذات او راه ندارد; چرا که همه موجودات این جهان به سوی کهنگی و زوال می روند، تنها چیزی باقی می ماند که با آن ذات لا یزال بستگی دارد.

اگر نامی از پیامبران و انبیاء باقی است به علت پیوندشان با خدا و عدالت و حقیقت است که کهنگی در آن راه ندارد، **و اگر** فی المثل اسمی از «**حاتم**» بر سر زبان ها است به خاطر همبستگی اش با سخاوت است که زوال ناپذیر است.

از میان تمام موجودات آن که ازلی و ابدی است تنها ذات پاک خدا است و به همین دلیل باید همه چیز و هر کار را با نام او آغاز کرد و در سایه او قرار داد و از او استمداد نمود لذا در نخستین آیه قرآن آمده: «به نام خداوند بخشنده

بخشایشگر» (**بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ**).

این کار نباید تنها از نظر اسم و صورت باشد، که باید از نظر واقعیت و معنی با او پیوند داشته باشد; چرا که این ارتباط آن را در مسیر صحیح قرار می دهد و از هر گونه انحراف باز می دارد و به همین دلیل چنین کاری حتماً به پایان می رسد و پربرکت است.

در حدیث معروفی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: **کُلُّ أَمْر ذِی بال لَمْ یُذْکَرْ فِیهِ اسْمُ اللّهِ فَهُوَ أَبْتَر:** «هر کار مهمی که بدون نام خدا شروع شود بی فرجام است».[1]

امیر مؤمنان علی(علیه السلام) پس از نقل این حدیث اضافه می کند: «انسان هر کاری را می خواهد انجام دهد باید بسم اللّه بگوید، یعنی: با نام خدا این عمل را شروع می کنم، و هر عملی که با نام خدا شروع شود خجسته و مبارک است».[2]

و نیز امام باقر(علیه السلام) می فرماید: «سزاوار است هنگامی که کاری را شروع می کنیم، چه بزرگ باشد، چه کوچک، **بسم اللّه** بگوئیم تا پر برکت و میمون باشد».

کوتاه سخن این که پایداری و بقاء عمل، بسته به ارتباطی است که با خدا دارد.

به همین مناسبت خداوند بزرگ در نخستین آیات که به پیامبر وحی شد دستور می دهد در آغاز شروع تبلیغ اسلام این وظیفه خطیر را با نام خدا شروع کند: «**إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ**».[3]

و می بینیم حضرت نوح(علیه السلام) در آن طوفان سخت و عجیب، هنگام سوار

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۳۰۵، حدیث ۱، و جلد ۸۹، صفحه ۲۴۲ ـ «البیان»، جلد ۱، صفحه ۴۶۱ ـ تفسیر «آلوسی»، جلد ۱، صفحه ۳۹.

۲ ـ «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحه ۲۴۲ ـ تفسیر «امام حسن عسکری»، صفحه ۲۵ (مدرسه امام مهدی(علیه السلام)).

۳ ـ علق، آیه ۱.

شدن بر کشتی و حرکت روی امواج کوه پیکر آب که هر لحظه با خطرات فراوانی روبرو بود، برای رسیدن به سر منزل مقصود، و پیروزی بر مشکلات به یاران خود دستور می دهد هنگام حرکت، و در موقع توقف کشتی «**بسم اللّه**» بگویند: **(وَ قالَ ارْكَبُوا فيها بِسْمِ اللّهِ مَجْراها وَ مُرْساها)**.[1]

و آنها این سفر پر مخاطره را سرانجام با موفقیت و پیروزی پشت سر گذاشتند، با سلامت و برکت از کشتی پیاده شدند چنان که قرآن می گوید: **(قيلَ يا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلام مِنّا وَ بَرَكات عَلَيْكَ وَ عَلى أُمَم مِمَّنْ مَعَك)**.[2]

و نیز «**سلیمان**»(علیه السلام) در نامه ای که به ملکه «**سبأ**» می نویسد، سر آغاز آن را «**بسم اللّه**» قرار می دهد **(إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم...)**.[3]

و باز روی همین اصل، تمام سوره های قرآن، با **بسم اللّه** آغاز می شود تا هدف اصلی که همان هدایت و سوق بشر به سعادت است از آغاز تا انجام با موفقیت و پیروزی و بدون شکست انجام شود.

تنها سوره «**توبه**» است که بسم اللّه در آغاز آن نمی بینیم**;** چرا که سوره «**توبه**» با اعلان جنگ به جنایتکاران «**مکّه**» و پیمان شکنان آغاز شده، و اعلام جنگ با توصیف خداوند به «**رحمان و رحیم**» سازگار نیست.

❊ ❊ ❊

توجه به این نکته لازم به نظر می رسد که: ما در همه جا **بسم اللّه** می گوئیم، چرا **بسم الخالق** یا **بسم الرازق** و مانند آن نمی گوئیم؟!

نکته این است: «**اللّه**» ـ چنان که به زودی خواهیم گفت ـ جامع ترین نام های خدا است و همه صفات او را یک جا بازگو می کند، اما نام های دیگر اشاره به

---

۱ ـ هود، آیه ۴۱.

۲ ـ هود، آیه ۴۸.

۳ ـ نمل، آیه ۳۰.

بخشی از کمالات او است، مانند خالقیت، رحمت و مانند آن.

از آنچه گفتیم: این حقیقت نیز روشن شد که گفتن «**بسم اللّه**» در آغاز هر کار، هم به معنی «**استعانت جستن**» به نام خدا است، و هم «**شروع کردن به نام او**» و این دو یعنی «**استعانت**» و «**شروع**» که مفسران بزرگ ما گاهی آن را از هم تفکیک کرده اند و هر کدام یکی از آن دو را در تقدیر گرفته اند به یک ریشه باز می گردد; زیرا این دو لازم و ملزوم یکدیگرند یعنی هم با نام او شروع می کنم و هم از ذات پاکش استمداد می طلبم.

به هر حال، هنگامی که کارها را با تکیه بر قدرت خداوند آغاز می کنیم ـ خداوندی که قدرتش مافوق همه قدرت ها است ـ سبب می شود از نظر روانی نیرو و توان بیشتری در خود احساس کنیم، مطمئن تر باشیم، بیشتر کوشش کنیم، از عظمت مشکلات نهراسیم و مأیوس نشویم، و ضمناً نیت و عملمان را پاک تر و خالص تر کنیم.

و این است رمز دیگر پیروزی به هنگام شروع کارها به نام خدا.

گر چه هر قدر در تفسیر این آیه، سخن بگوئیم کم گفته ایم; چرا که معروف است: «علی(علیه السلام) از سر شب تا به صبح برای **ابن عباس** تفسیر **بسم اللّه** می گفت، صبح شد در حالی که از تفسیر «**باء**» بسم اللّه فراتر نرفته بود».[1]

ولی با حدیثی از همان حضرت این بحث را همین جا پایان می دهیم، و در بحث های آینده مسائل دیگری در این رابطه خواهیم داشت.

«**عبداللّه بن یحیی**» از دوستان امیر مؤمنان علی(علیه السلام) به خدمتش رسید و بدونِ گفتنِ **بسم اللّه** بر تختی که در آنجا بود نشست، ناگهان بدنش منحرف شد، بر زمین افتاد و سرش شکست، علی(علیه السلام) دست بر سر او کشید، زخم او التیام

---

۱ ـ «نهج الحق»، صفحه ۲۳۸ (مؤسسه دار الهجرة) ـ «بحار الانوار»، جلد ۴۰، صفحه ۱۸۶.

یافت بعد فرمود: آیا نمی دانی پیامبر از سوی خدا برای من این حدیث را نقل کرد: هر کاری که بدون نام خدا شروع شود بی سرانجام خواهد بود.

گفتم: پدر و مادرم به فدایت باد می دانم و بعد از این ترک نمی گویم، فرمود: در این صورت بهره مند و سعادتمند خواهی شد.

امام صادق(علیه السلام) هنگام نقل این حدیث فرمود: «بسیار می شود: بعضی از شیعیان ما **بسم اللّه** را در آغاز کارشان ترک می گویند و خداوند آنها را با ناراحتی مواجه می سازد تا بیدار شوند و ضمناً این خطا از نامه اعمالشان شسته شود».[1]

* * *

نکته ها:

۱ ـ آیا «بسم اللّه» جزء سوره است؟!

در میان دانشمندان و علماء شیعه اختلافی در این مسأله نیست، که «**بسم اللّه**» جزء سوره «**حمد**» و همه سوره های قرآن است، اصولاً ثبت «**بسم اللّه**» در متن قرآن مجید در آغاز همه سوره ها، خود گواه زنده این امر است; زیرا می دانیم در متن قرآن چیزی اضافه نوشته نشده است، و ذکر «**بسم اللّه**» در آغاز سوره ها از زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) تاکنون معمول بوده است.

و اما از نظر دانشمندان اهل تسنن، نویسنده تفسیر «**المنار**» جمع آوری جامعی از اقوال آنها به شرح زیر کرده است:

در میان علماء گفتگو است که: آیا **بسم اللّه** در آغاز هر سوره ای جزء سوره است یا نه؟

دانشمندان پیشین از اهل «**مکّه**» اعم از فقهاء و قاریان قرآن از جمله «**ابن کثیر**» و اهل «**کوفه**» از جمله «**عاصم**» و «**کسائی**» از قراء، و بعضی از صحابه و

---

۱ ـ «سفینة البحار»، جلد اول، صفحه ۶۳۳ ـ «بحار الانوار»، جلد ۷۳، صفحه ۳۰۵، حدیث ۱، و جلد ۸۹، صفحه ۲۴۰، حدیث ۴۹.

تابعین از اهل «**مدینه**»، و همچنین «**شافعی**» در کتاب جدید، و پیروان او و «**ثوری**» و «**احمد**» در یکی از دو قولش، معتقدند: جزء سوره است.

همچنین علمای امامیه و از صحابه ـ طبق گفته آنان ـ **علی**(علیه السلام) **و ابن عباس و عبداللّه بن عمر و ابو هریره**، و از علمای تابعین **سعید بن جبیر و عطا و زهری**و **ابن المبارک** این عقیده را برگزیده اند.

سپس اضافه می کند: مهم ترین دلیل آنها اتفاق همه صحابه و کسانی که بعد از آنها روی کار آمدند بر ذکر «**بسم اللّه**» در آغاز هر سوره ای ـ جز سوره «**برائت**» ـ است، در حالی که آنها متفقاً توصیه می کردند قرآن را از آنچه جزء قرآن نیست پیراسته دارند، و به همین دلیل «**آمین**» را در آخر سوره «**فاتحه**» ذکر نکرده اند...

سپس از «**مالک**» و پیروان «**ابو حنیفه**» و بعضی دیگر نقل می کند که آنها «**بسم اللّه**» را یک آیه مستقل می دانستند که برای بیان آغاز سوره ها و فاصله میان آنها نازل شده است.

و از «**احمد**» (فقیه معروف اهل تسنن) و بعضی از قاریان کوفه نقل می کند آنها «**بسم اللّه**» را جزء سوره «**حمد**» می دانستند، نه جزء سایر سوره ها.[1]

از مجموع آنچه گفته شده چنین استفاده می شود: حتی اکثریت قاطع اهل تسنن نیز «**بسم اللّه**» را جزء سوره می دانند.

در اینجا بعضی از روایاتی را که از طرق شیعه و اهل تسنن در این زمینه نقل شده یادآور می شویم: (و اعتراف می کنیم که ذکر همه آنها از حوصله این بحث خارج، و متناسب با یک بحث فقهی تمام عیار است).

۱ ـ «معاویهٔ بن عمار» از دوستان امام صادق(علیه السلام) می گوید از امام پرسیدم

---

۱ ـ تفسیر «المنار»، جلد اول، صفحات ۳۹ و ۴۰.

هنگامی که به نماز بر می خیزم «**بسم اللّه**» را در آغاز حمد بخوانم؟

فرمود: بلی!

مجدداً سؤال کردم هنگامی که حمد تمام شد و سوره ای بعد از آن می خوانم «**بسم اللّه**» را با آن بخوانم ؟ باز فرمود آری.[1]

۲ ـ «دارقطنی» از علمای سنت به سند صحیح از علی(علیه السلام) نقل می کند: مردی از آن حضرت پرسید «**السبع المثانی**» چیست؟

فرمود: سوره حمد است.

عرض کرد: سوره «**حمد**»، شش آیه است فرمود: «**بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ**» نیز آیه ای از آن است.[2]

۳ ـ «بیهقی»، محدث مشهور اهل سنت با سند صحیح از طریق «**ابن جبیر**» از ابن عباس چنین نقل می کند: **إِسْتَرَقَ الشَّیْطانُ مِنَ النّاسِ، أَعْظَمَ آیَةً مِنَ الْقُرْآنِ بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ:**

«مردم شیطان صفت، بزرگترین آیه قرآن، بسم اللّه الرحمن الرحیم را سرقت کردند» (اشاره به این که در آغاز سوره ها آن را نمی خوانند).[3]

گذشته از همه اینها سیره مسلمین همواره بر این بوده که هنگام تلاوت قرآن بسم اللّه را در آغاز هر سوره ای می خواندند، و متواتراً نیز ثابت شده که پیامبر(صلی الله علیه وآله)آن را نیز تلاوت می فرمود، چگونه ممکن است چیزی جزء قرآن نباشد و پیامبر و مسلمانان همواره آن را ضمن قرآن بخوانند و بر آن مداومت کنند.

---

۱ ـ «**کافی**»، جلد ۳، صفحه ۳۱۲ ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۶، صفحه ۵۸، حدیث ۷۳۴۰ (آل البیت).

۲ ـ «**الاتقان**»، جلد اول، صفحه ۱۳۶ ـ «**سنن دار قطنی**»، جلد ۱، صفحه ۳۱۱ (دار الکتب العلمیة) این حدیث از امام صادق در مواضع متعددی نقل شده است از جمله: «**وسائل الشیعه**»، جلد ۶، صفحه ۵۷، حدیث ۷۳۳۷ (چاپ آل البیت).

۳ ـ «**سنن کبری بیهقی**»، جلد ۲، صفحه ۵۰ (با اندکی تفاوت) ـ «**فتح القدیر**»، جلد ۱، صفحه ۱۸ (چاپ عالم الکتب).

و اما این که: بعضی احتمال داده اند «**بسم اللّه**» آیه مستقلی باشد که جزء قرآن است اما جزء سوره ها نیست، احتمال بسیار سست و ضعیفی به نظر می رسد; زیرا مفهوم و محتوای بسم اللّه نشان می دهد برای ابتدا و آغاز کاری است، نه این که خود یک مفهوم و معنی جدا و مستقل داشته باشد، در حقیقت این جمود و تعصب شدید است که ما بخواهیم برای ایستادن روی حرف خود هر احتمالی را مطرح کنیم و آیه ای همچون «**بسم اللّه**» را که مضمونش فریاد می زند سر آغازی است برای بحث های بعد از آن، آیه مستقل و بریده از ما قبل بعد بپنداریم.

تنها ایراد قابل ملاحظه ای که مخالفان در این رابطه دارند این است که می گویند: در شمارش آیات سوره های قرآن (به جز سوره **حمد**) معمولاً «**بسم اللّه**» را یک آیه حساب نمی کنند، بلکه آیه نخست را بعد از آن قرار می دهند.

پاسخ این سؤال را «**فخر رازی**» در تفسیر «**کبیر**» به روشنی داده است، او می گوید: هیچ مانعی ندارد که «**بسم اللّه**» در سوره «**حمد**» به تنهائی یک آیه باشد و در سوره های دیگر قرآن جزئی از آیه اول محسوب گردد (بنابراین مثلاً در سوره **کوثر** «**بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ إِنّا أَعْطَیْناکَ الْکَوْثَر**» همه یک آیه محسوب می شود).

به هر حال مسأله آن قدر روشن است که می گویند: یک روز «**معاویه**» در دوران حکومتش در نماز جماعت «**بسم اللّه**» را نگفت، بعد از نماز جمعی از مهاجران و انصار فریاد زدند: **أَسَرَقْتَ أَمْ نَسِیْتَ؟**: «آیا بسم اللّه را دزدیدی یا فراموش کردی»؟[1]

* * *

۱ ـ «**بیهقی**»، جزء دوم، صفحه ۴۹ ـ «**حاکم**» نیز در «**مستدرک**»، جزء اول، صفحه ۲۳۳ این حدیث را آورده و آن را حدیث صحیح شمرده.

۲ ـ «اللّه» جامع ترین نام خداوند

در جمله «**بسم اللّه**» نخست با کلمه «**اسم**» روبرو می شویم و به گفته علمای ادبیات عرب، اصل آن از «**سُمُوّ**» (بر وزن غُلوّ) گرفته شده که به معنی بلندی و ارتفاع است، و این که به هر نامی «**اسم**» گفته می شود **به خاطر** آن است که مفهوم آن بعد از نامگذاری از مرحله خفا و پنهانی به مرحله بروز و ظهور و ارتفاع می رسد، **و یا به خاطر** آن است که لفظ با نامگذاری، معنی پیدا می کند و از مهمل و بی معنی بودن در می آید و علوّ و ارتفاع می یابد.[1]

به هر حال، بعد از کلمه «**اسم**»، به کلمه «**اللّه**» برخورد می کنیم که جامع ترین نام های خدا است; زیرا بررسی نام های خدا که در قرآن مجید و یا سایر منابع اسلامی آمده نشان می دهد هر کدام از آن یک بخش خاص از صفات خدا را منعکس می سازد، تنها نامی که اشاره به تمام صفات و کمالات الهی، یا به تعبیر دیگر جامع صفات جلال و جمال است همان «**اللّه**» می باشد.

به همین دلیل اسماء دیگر خداوند غالباً به عنوان صفت برای کلمه «**اللّه**» گفته می شود به عنوان نمونه:

«**غفور**» و «**رحیم**» که به جنبه آمرزش خداوند اشاره می کند **(فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیم)**.[2]

«**سمیع**» اشاره به آگاهی او از مسموعات، و «**علیم**» اشاره به آگاهی او از همه چیز است **(فَإِنَّ اللّهَ سَمیعٌ عَلیمٌ)**.[3]

«**بصیر**»، علم او را به همه دیدنی ها بازگو می کند **(وَ اللّهُ بَصیرٌ بِما**

---

۱ ـ بعضی «اسم» را از «سمه» (بر وزن هبه) از ماده «وسم» که به معنی علامت گذاری است گرفته اند; زیرا «اسم» در حقیقت علامت معنی است، ولی محققان این نظر را مردود دانسته اند; زیرا می دانیم به هنگام جمع بستن وتصغیر ریشه اصلی لغت ظاهر می شود، ودرمورد اسم، جمعش اسماء و تصغیرش «سُمَیّ» و «سُمَیّه» است، از اینجا روشن می شود که اسم در واقع از قبیل ناقص واوی است نه مثال واوی (دقت کنید).

۲ ـ بقره، آیه ۲۲۶.

۳ ـ بقره، آیه ۲۲۷.

تَعْمَلُون).[1]

«**رزاق**» به جنبه روزی دادن او به همه موجودات اشاره می کند و «**ذو القوه**» به قدرت او، و «**متین**» به استواری افعال و برنامه های او (**إِنَّ اللّهَ هُوَ الرَّزّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتين**).[2]

و بالاخره «**خالق**» و «**بارء**» اشاره به آفرینش او، و «**مصوّر**» حاکی از صورت گریش می باشد (**هُوَ اللّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الأَسْماءُ الْحُسْنى**).[3]

آری تنها «**اللّه**» است که جامع ترین نام خدا می باشد، لذا ملاحظه می کنیم در یک آیه بسیاری از این اسماء، وصف «**اللّه**» قرار می گیرند: **هُوَ اللّهُ الَّذى لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزيزُ الْجَبّارُ الْمُتَكَبِّر**: «او **اللّه** است که معبودی جز وی نیست، او حاکم مطلق است، منزه از ناپاکی ها، از هر گونه ظلم و بیدادگری، ایمنی بخش، نگاهبان همه چیز، توانا و شکست ناپذیر، قاهر بر همه موجودات و با عظمت».[4]

یکی از شواهد روشن جامعیت این نام آن است که ابراز ایمان و توحید تنها با جمله «**لا اله إِلاّ اللّه**» می توان کرد، و جمله «**لا اله إِلاّ العليم، الا الخالق، الا الرازق**» و مانند آن، به تنهائی دلیل بر توحید و اسلام نیست، و نیز به همین جهت است که در مذاهب دیگر هنگامی که می خواهند به معبود مسلمین اشاره کنند «**اللّه**» را ذکر می کنند; زیرا توصیف خداوند به «**اللّه**» مخصوص مسلمانان است.

❊ ❊ ❊

۳ ـ رحمت عام و خاص خدا

مشهور در میان گروهی از مفسران این است که: صفت «**رحمان**»، اشاره به

---

۱ ـ حجرات، آیه ۱۸.

۲ ـ ذاریات، آیه ۵۸.

۳ ـ حشر، آیه ۲۴.

۴ ـ حشر، آیه ۲۳.

رحمت عام خدا است که شامل دوست و دشمن، مؤمن و کافر، نیکوکار و بدکار می باشد; زیرا «**باران رحمت بی حسابش همه را رسیده، و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده**» همه بندگان از مواهب گوناگون حیات بهره مندند، و روزی خویش را از سفره گسترده نعمت های بی پایانش بر می گیرند، این همان رحمت عام او است که پهنه هستی را در بر گرفته و همگان در دریای آن غوطهورند.

ولی «**رحیم**» اشاره به رحمت خاص پروردگار است که ویژه بندگان مطیع، صالح و فرمان بردار است; زیرا آنها به حکم ایمان و عمل صالح، شایستگی این را یافته اند که از رحمت، بخشش و احسان خاصی که آلودگان و تبهکاران از آن سهمی ندارند، بهره مند گردند.

تنها چیزی که ممکن است اشاره به این مطلب باشد آن است که: «**رحمان**» در همه جا در قرآن به صورت مطلق آمده است که نشانه عمومیت آن است، در حالی که «**رحیم**» **گاهی** به صورت مقید ذکر شده که دلیل بر خصوصیت آن است مانند: **وَ كانَ بِالْمُؤْمِنينَ رَحيماً**: «خداوند نسبت به مؤمنان رحیم است»[1] **و گاه** به صورت مطلق مانند سوره «**حمد**».

در روایتی نیز از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم که فرمود: **وَ اللّهُ إِلَهُ كُلِّ شَیْء، الرَّحْمنُ بِجَمِيعِ خَلْقِهِ، وَ الرَّحِيمُ بِالْمُؤْمِنِينَ خاصَّةً**:

«خداوند معبود همه چیز است، نسبت به تمام مخلوقاتش رحمان، و نسبت به خصوص مؤمنان رحیم است».[2]

از سوئی دیگر «**رحمان**» را صیغه مبالغه دانسته اند که خود دلیل دیگری بر

---

۱ ـ احزاب، آیه ۴۳.

۲ ـ «توحید صدوق» و «معانی الاخبار» (طبق نقل المیزان) ـ «کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۱۴ ـ «بحار الانوار»، جلد ۸۲، صفحه ۵۱.

عمومیت رحمت او است، و «**رحیم**» را صفت مشبهه که نشانه ثبات و دوام است و این ویژه مؤمنان می باشد.

شاهد دیگر این که «**رحمان**» از اسماء مختص خداوند است و در مورد غیر او به کار نمی رود، در حالی که «**رحیم**» صفتی است که **هم** در مورد خدا **و هم** در مورد بندگان استعمال می شود، چنان که درباره پیامبر(صلی الله علیه وآله) در قرآن می خوانیم: **عَزیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ حَریصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنینَ رَئُوفٌ رَحیم:**

«ناراحتی های شما بر پیامبر گران است، و نسبت به هدایت شما سخت علاقمند است، و نسبت به مؤمنان مهربان و رحیم می باشد».[1]

لذا در حدیث دیگری از امام صادق(علیه السلام) نقل شده: **اَلرَّحْمانُ إِسْمٌ خاصٌّ، بِصِفَةٍ عامَّةٍ، وَ الرَّحِیْمُ إِسْمٌ عامٌّ بِصِفَةٍ خاصَّةٍ:** «**رحمان** اسم خاص است اما صفت عام دارد (نامی است مخصوص خدا ولی مفهوم رحمتش همگان را در بر می گیرد) ولی **رحیم** اسم عام است به صفت خاص (نامی است که بر خدا و خلق هر دو گفته می شود اما اشاره به رحمت ویژه مؤمنان دارد)».[2]

با این همه، گاه می بینیم «**رحیم**» نیز، به صورت یک وصف عام استعمال می شود البته، هیچ مانعی ندارد تفاوتی که گفته شد در ریشه این دو لغت باشد، اما استثناهائی نیز در آن راه یابد.

در دعای بسیار ارزنده و معروف امام حسین(علیه السلام) به نام دعای «**عرفه**» می خوانیم: **یا رَحْمانَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ رَحِیمَهُما:** «ای خدائی که رحمان دنیا و آخرت توئی و رحیم دنیا و آخرت نیز توئی»![3]

---

۱ ـ توبه، آیه ۱۲۸.

۲ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۱، آیه ۲۱ ـ «**مصباح کفعمی**»، صفحه ۳۱۷ (انتشارات رضی).

۳ ـ «**کافی**»، جلد ۲، صفحه ۵۵۷، حدیث ۶ (دار الکتب الاسلامیة) ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۸، صفحه ۴۱، حدیث ۱۰۰۵۷ (چاپ آل البیت).

سخن خود را در این بحث با حدیث پر معنی و گویائی از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)پایان می دهیم آنجا که فرمود: **إِنَّ لِلّهِ عَزَّوَجَلَّ مِأَةَ رَحْمَةٍ، وَ إِنَّهُ أَنْزَلَ مِنْها واحِدَةً إِلَى الأَرْضِ فَقَسَمَها بَيْنَ خَلْقِهِ بِها يَتَعاطَفُونَ وَ يَتَراحَمُونَ، وَ أُخَرُ تِسْعَ وَ تِسْعِيْنَ لِنَفْسِهِ يَرْحَمُ بِها عِبادَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ!**: «خداوند بزرگ صد باب رحمت دارد که یکی از آن را به زمین نازل کرده است، و در میان مخلوقاتش تقسیم نموده و تمام عواطف و محبتی که در میان مردم است از پرتو همان است، ولی نود و نه قسمت را برای خود نگاه داشته و در قیامت بندگانش را مشمول آن می سازد».[1]

❊ ❊ ❊

٤ ـ چرا صفات دیگر خدا در «بسم اللّه» نیامده است؟!

این موضوع قابل توجه است که تمام سوره های قرآن با «**بسم اللّه**» شروع می شود (به جز سوره «**برائت**» آن هم به دلیلی که سابقاً گفتیم) و در «**بسم اللّه**» پس از نام ویژه «**اللّه**» تنها روی صفت «**رحمانیت و رحیمیت**» او تکیه می شود، و این سؤال انگیز است که چرا سخنی از بقیه صفات در این موضع حساس به میان نیامده؟

اما با توجه به یک نکته، پاسخ این سؤال روشن می شود و آن این که در آغاز هر کار لازم است از صفتی استمداد کنیم که آثارش بر سراسر جهان پرتوافکن است، همه موجودات را فرا گرفته و گرفتاران را در لحظات بحرانی نجات بخشیده است.

بهتر است این حقیقت را از زبان قرآن بشنوید آنجا که می گوید: **وَ رَحْمَتِی**

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد ۱، صفحه ۲۱ ـ تفسیر «صافی»، جلد۱، صفحه ۸۲ (مکتبة الصدر).

وَسِعَتْ كُلَّ شَیْء: «رحمت من همه چیز را فراگرفته است».[1]

و در جای دیگر از زبان حاملان عرش خدا می خوانیم: **رَبَّنا وَسِعْتَ كُلَّ شَیْء رَحْمَةً:** «خدایا رحمت خود را بر همه چیز گسترده ای».[2]

از سوی دیگر می بینیم پیامبران برای نجات خود از چنگال حوادث سخت و طاقت فرسا و دشمنان خطرناک، دست به دامن رحمت خدا می زدند: قوم «**موسی**» برای نجات از چنگال فرعونیان می گویند: **وَ نَجِّنا بِرَحْمَتِک:** «خدایا ما را به رحمت خود رهائی بخش».[3]

در مورد «**هود**» و پیروانش چنین می خوانم: **فَأَنْجَیْناهُ وَ الَّذینَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنّا:** «هود و پیروانش را به وسیله رحمت خویش (از چنگال دشمنان) رهائی بخشیدیم».[4]

اصولاً هنگامی که حاجتی از خدا می طلبیم مناسب است او را با صفاتی که پیوند با آن حاجت دارد توصیف کنیم، مثلاً عیسی مسیح(علیه السلام) به هنگام درخواست مائده آسمانی (غذای مخصوص) چنین می گوید: **اللّهُمَّ رَبَّنا أَنْزِلْ عَلَیْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ... وَ ارْزُقْنا وَ أَنْتَ خَیْرُ الرّازِقین:** «بار الها مائده ای از آسمان بر ما نازل گردان... و ما را روزی ده و تو بهترین روزی دهندگانی».[5]

«**نوح**» پیامبر بزرگ خدا نیز این درس را به ما می آموزد، آنجا که برای پیاده شدن از کشتی در یک جایگاه مناسب، چنین دعا کند: **رَبِّ أَنْزِلْنی مُنْزَلاً مُبارَکاً وَ أَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلینَ:** «پروردگارا! مرا به طرز مبارکی فرود آر که تو بهترین فرود آورندگانی».[6]

و نیز «**زکریا**» به هنگام درخواست فرزندی از خدا که جانشین و وارث او

---

۱ ـ اعراف، آیه ۱۵۶.

۲ ـ مؤمن، آیه ۷.

۳ ـ یونس، آیه ۸۶.

۴ ـ اعراف، آیه ۷۲.

۵ ـ مائده، آیه ۱۱۴.

۶ ـ مؤمنون، آیه ۲۹.

باشد خدا را با صفت «**خَيْرُ الْوارِثين**» توصیف می کند و می گوید: **رَبِّ لاتَذَرْنی فَرْداً وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوارِثين:** «خداوندا! مرا تنها مگذار که تو بهترین وارثانی».[1]

بنابراین در مورد آغاز کارها به هنگامی که می خواهیم با نام خداوند شروع کنیم باید دست به دامن رحمت واسعه او بزنیم، هم رحمت عام و هم رحمت خاصش آیا برای پیشرفت در کارها و پیروزی بر مشکلات، صفتی مناسب تر از این صفات می باشد؟!

جالب این که نیروئی که همچون نیروی جاذبه، جنبه عمومی دارد و دل ها را به هم پیوند می دهد همین صفت رحمت است، برای پیوند خلق با خالق نیز از این صفت رحمت باید استفاده کرد.

مؤمنان راستین با گفتن **بسم اللّه الرحمن الرحيم** در آغاز کارها، دل از همه جا بر می کنند و تنها به خدا دل می بندند، از او استمداد و یاری می طلبند، خداوندی که رحمتش فراگیر است، و هیچ موجودی از آن، بی نصیب نیست.

این درس را نیز از «**بسم اللّه**» به خوبی می توان آموخت که اساس کار خداوند بر رحمت است و مجازات، جنبه استثنائی دارد که تا عوامل قاطعی برای آن پیدا نشود تحقق نخواهد یافت، چنان که در دعا می خوانیم: **يا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَه:** «ای خدائی که رحمتت بر غضبت پیشی گرفته است».[2]

انسان ها نیز باید در برنامه زندگی چنین باشند، اساس و پایه کار را بر رحمت و محبت قرار دهند، و توسل به خشونت را برای مواقع ضرورت بگذارند، قرآن ۱۱٤ سوره دارد، ۱۱۳ سوره با «**رحمت**» آغاز می شود، تنها سوره «**توبه**» که با اعلان جنگ و خشونت آغاز می شود و بدون «**بسم اللّه**» است!

* * *

۱ ـ انبیاء، آیه ۸۹.

۲ ـ «جوشن کبیر»، بند ۲۰ ـ «بحار الانوار»، جلد ۹۱، صفحات ۲۳۹ و ۳۸۶.

۲ **الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمينَ**

ترجمه:

۲ ـ ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

تفسیر:

جهان غرق رحمت او است

بعد از «**بسم اللّه**» که آغازگر سوره بود، نخستین وظیفه بندگان آن است که به یاد مبدأ بزرگ عالم هستی و نعمت های بی پایانش بیفتند، همان نعمت های فراوانی که سراسر وجود ما را احاطه کرده و راهنمای ما در شناخت پروردگار و هم انگیزه ما در راه عبودیت است.

این که می گوئیم: انگیزه، به خاطر آن است که هر انسانی به هنگامی که نعمتی به او می رسد فوراً می خواهد، بخشنده نعمت را بشناسد، و طبق فرمان فطرت به سپاسگزاری برخیزد و حق شکر او را ادا کند.

به همین جهت علمای علم کلام (عقائد) در نخستین بحث این علم، که سخن از انگیزه های خداشناسی به میان می آید «**وجوب شکر منعم**» را که یک فرمان فطری و عقلی است به عنوان انگیزه خداشناسی، یادآور می شوند.

و این که می گوئیم: راهنمای ما در شناخت پروردگار نعمت های او است، به خاطر آن است که بهترین و جامع ترین راه برای شناخت مبدأ، مطالعه در اسرار آفرینش، رازهای خلقت و مخصوصاً وجود نعمت ها در رابطه با زندگی انسان ها است.

به این دو دلیل سوره «**فاتحة الکتاب**» با این جمله شروع می شود: «ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است» (**الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ**).

برای پی بردن به عمق و عظمت این جمله لازم است، به تفاوت میان «**حمد**»، «**مدح**» و «**شکر**» و نتایج آن توجه شود:

۱ ـ «**حمد**» در لغت عرب به معنی ستایش کردن در برابر کار یا صفت نیک اختیاری است، یعنی هنگامی که کسی آگاهانه کار خوبی را انجام دهد، و یا صفتی را برای خود برگزیند که سرچشمه اعمال نیک اختیاری است، ما او را حمد و ستایش می گوئیم.

ولی «**مدح**» به معنی هر گونه ستایش است، خواه در برابر یک امر اختیاری باشد یا غیر اختیاری، فی المثل تعریفی را که از یک گوهر گران بها می کنیم، عرب آن را «**مدح**» می نامد، و به تعبیر دیگر مفهوم مدح، عام است در حالی که مفهوم حمد خاص می باشد.

اما مفهوم «**شکر**» از همه اینها محدودتر است، تنها در برابر نعمت هائی شکر و سپاس می گوئیم که از دیگری با میل و اراده او به ما رسیده است[1] و اگر به این نکته توجه کنیم که الف و لام «**الحمد**» به اصطلاح «**الف و لام جنس**» است و در اینجا معنی عمومیت را می بخشد، چنین نتیجه می گیریم که هر گونه حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

حتی هر انسانی که سرچشمه خیر و برکتی است.

هر پیامبر و رهبر الهی که نور هدایت در دل ها می پاشد.

---

۱ ـ البته «شکر» از یک نظر، عمومیت بیشتری دارد; چرا که شکر گاهی با زبان است و گاه با عمل، در حالی که حمد و مدح معمولاً با زبان است.

هر معلمی که تعلیم می دهد.

هر شخص سخاوتمندی که بخشش می کند.

و هر طبیبی که مرهمی بر زخم جانکاهی می نهد، ستایش آنها از ستایش خدا سرچشمه می گیرد; چرا که همه این مواهب در اصل از ناحیه ذات پاک او است، و یا به تعبیر دیگر حمد اینها، حمد خدا، و ستایش اینها ستایشی برای او است.

و نیز اگر خورشید نورافشانی می کند، ابرها باران می بارند، و زمین برکاتش را به ما تحویل می دهد، اینها نیز همه از ناحیه او است، بنابراین تمام حمدها به او بر می گردد.

و به تعبیر دیگر جمله «**الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ**»، اشاره ای است **هم** به توحید ذات و **هم** صفات و **هم** افعال (دقت کنید).

۲ ـ اصولاً توصیف «**اللّه**» در اینجا به «**رَبِّ الْعالَمینَ** »، در واقع از قبیل ذکر دلیل بعد از بیان مدعا است، گوئی کسی سؤال می کند: چرا همه حمدها مخصوص خدا است، در پاسخ گفته می شود: برای این که او **رَبِّ الْعالَمینَ** و پروردگار جهانیان است.

قرآن مجید می گوید: **الَّذی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْء خَلَقَهُ**: «خداوند کسی است که آفرینش هر چیزی را به بهترین صورت انجام داد».[1]

و نیز می گوید: **وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِی الأَرْضِ إِلاّ عَلَی اللّهِ رِزْقُها**: «هر جنبنده ای در زمین است روزیش بر خدا است».[2]

۳ ـ از کلمه «**حمد**» این نکته نیز به خوبی استفاده می شود که خداوند همه این مواهب و نیکی ها را با اراده و اختیار خود، ایجاد کرده است، بر ضد گفته آنان

---

۱ ـ سجده، آیه ۷.

۲ ـ هود، آیه ۶.

که خدا را همانند خورشید یک مبدأ مجبور فیض بخش می دانند.

٤ ـ جالب این که «**حمد**» تنها در آغاز کار نیست، بلکه پایان کارها نیز چنان که قرآن به ما تعلیم می دهد، با حمد خدا خواهد بود.

در مورد بهشتیان می خوانیم: **دَعْواهُمْ فیها سُبْحانَکَ اللّهُمَّ وَ تَحِیَّتُهُمْ فیها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمین:** «سخن آنها در بهشت نخست، منزه شمردن خداوند از هر عیب و نقص، تحیت آنها سلام، و آخرین سخنشان الحمد للّه رب العالمین است».[1]

٥ ـ اما کلمه «**ربّ**» در اصل به معنی مالک و صاحب چیزی است که به تربیت و اصلاح آن می پردازد و کلمه «**ربیبه**» که به دختر همسر انسان گفته می شود از همین جا گرفته شده است; زیرا او هر چند از شوهر دیگری است ولی زیر نظر پدر خوانده اش پرورش می یابد.

این کلمه به طور مطلق تنها به خدا گفته می شود، و اگر به غیر خدا اطلاق گردد حتماً به صورت اضافه است مثلاً می گوئیم: **رَبُّ الدّار:** «صاحب خانه»، **رَبُّ السَّفِیْنَة:** «صاحب کشتی».[2]

در تفسیر «**مجمع البیان**» معنی دیگری نیز بر آن افزوده است و آن شخص بزرگی است که فرمان او مطاع می باشد، اما بعید نیست هر دو معنی به یک اصل باز گردد.[3]

٦ ـ کلمه «**عالَمِین**» جمع «**عالم**» است و عالم، به معنی مجموعه ای است از موجودات مختلف که دارای صفات مشترک و یا زمان و مکان مشترک هستند،

---

١ ـ یونس، آیه ١٠.

٢ ـ «**قاموس اللغة**»، و «**مفردات راغب**»، و تفسیر «**مجمع البیان**»، و تفسیر «**البیان**».

٣ ـ باید توجه داشت «ربّ» از ماده «ربب» است نه از ماده «ربو» و به اصطلاح مضاعف است نه ناقص، ولی در معنی اصلی رب مفهوم پرورش و تربیت افتاده است و لذا در فارسی معمولاً آن را به عنوان پروردگار ترجمه می کنند (دقت کنید).

مثلاً می گوئیم عالم انسان و عالم حیوان و عالم گیاه، و یا می گوئیم: عالم شرق و عالم غرب عالم امروز و عالم دیروز، بنابراین «**عالم**» خود به تنهائی معنی جمعی دارد و هنگامی که به صورت «**عالمین**» جمع بسته می شود اشاره به تمام مجموعه های این جهان است.

در اینجا این سؤال پیش می آید: جمع با «**ین**» معمولاً برای جمع عاقل است در حالی که همه عالم های این جهان صاحبان عقل نیستند، به همین دلیل بعضی از مفسران کلمه «**عالمین**» را در اینجا اشاره به گروه ها و مجموعه هائی از صاحبان عقل می دانند مانند فرشتگان و انسان ها و جن.

این احتمال نیز وجود دارد که این جمع به خاطر **تغلیب** باشد (منظور از تغلیب این است که مجموعه ای از صاحبان صفات مختلف را با وصف صنف برتر توصیف کنیم).

۷ ـ نویسنده تفسیر «**المنار**» می گوید: از جدّ ما امام صادق(علیه السلام) که رضوان خدا بر او باد چنین نقل شده که مراد از «**عالمین**» تنها انسان ها هستند.[۱]

سپس اضافه می کند: در قرآن نیز «**عالمین**» به همین معنا آمده است مانند: **لِيَكُونَ لِلْعالَمينَ نَذيراً**: «خداوند قرآن را بر بنده اش فرستاد تا جهانیان را انذار کند».[۲]-[۳]

ولی اگر موارد استعمال عالمین را در قرآن در نظر بگیریم خواهیم دید هر چند کلمه «**عالمین**» در بسیاری از آیات قرآن به معنی انسان ها آمده است ولی در پاره ای از موارد معنی وسیع تری دارد، که انسان ها و موجودات دیگر جهان را در بر می گیرد، مانند: **فَلِلّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّماواتِ وَ رَبِّ الأَرْضِ رَبِّ الْعالَمين:**

---

۱ ـ «**مفردات راغب**»، ماده «**علم**» ـ «**تاج العروس**»، جلد ۸، صفحه ۴۰۷، ماده «**علم**» (مکتبة الحیاة).

۲ ـ فرقان، آیه ۱.

۳ ـ تفسیر «**المنار**»، جلد ۱، صفحه ۵۱.

«ستایش مخصوص خدا است که مالک و پروردگار آسمان ها و زمین، مالک و پروردگار جهانیان است».[1]

و مانند: **قالَ فِرْعَوْنُ وَ ما رَبُّ الْعالَمینَ * قالَ رَبُّ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما:** «فرعون گفت پروردگار عالمیان چیست؟ * موسی در پاسخ گفت پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان این دو است».[2]

جالب این که در روایتی که صدوق در کتاب «**عیون الاخبار**» از علی(علیه السلام)نقل کرده چنین می خوانیم: امام(علیه السلام) در ضمن تفسیر آیه «**الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ**» فرمود: **رَبِّ الْعالَمِینَ هُمُ الْجَماعاتُ، مِنْ کُلِّ مَخْلُوق مِنَ الْجَماداتِ وَ الْحَیَواناتِ:** «ربّ العالمین اشاره به مجموع همه مخلوقات است اعم از موجودات بی جان و جاندار».[3]

اما اشتباه نشود در میان این روایات تضادی وجود ندارد، زیرا اگر چه کلمه «**عالمین**» مفهومش گسترده و وسیع است، ولی از آنجا که گل سر سبد مجموعه موجودات جهان «**انسان**» می باشد، گاهی انگشت مخصوصاً روی او گذارده می شود، و بقیه را تابع و در سایه او می بیند، بنابراین اگر در روایت امام(علیه السلام) تفسیر به انسان ها شده به خاطر آن است که هدف اصلی در این مجموعه بزرگ انسان ها هستند.

۸ ـ این نکته نیز قابل توجه است که بعضی، عالم را به دو گونه تقسیم کرده اند: **عالم کبیر و عالم صغیر**، و منظورشان از عالم صغیر وجود یک انسان است، چرا که وجود یک انسان خود به تنهائی مجموعه ای است از نیروهای مختلفی که حاکم بر این عالم بزرگ می باشد، و در حقیقت انسان، نمونه برداری

---

۱ ـ جاثیه، آیه ۳۶.

۲ ـ شعراء، آیات ۲۳ و ۲۴.

۳ ـ تفسیر «**نور الثقلین**»، جلد ۱، صفحه ۱۷ ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۸۹، صفحه ۲۲۴ ـ «**عیون اخبار الرضا**»، جلد ۲، صفحه ۲۵۴، مؤسسه اعلمی (جلد ۱، صفحه ۲۸۲، انتشارات جهان).

از همه جهان است.

آنچه سبب می شود که مخصوصاً ما روی مفهوم وسیع عالم تکیه کنیم آن است که بعد از جمله «**الْحَمْدُ لِلّهِ**» آمده در این جمله همه حمد و ستایش را مخصوص خدا می شمریم، سپس «**رب العالمین**» را به منزله دلیلی بر آن ذکر می کنیم، می گوئیم: همه ستایش ها مخصوص او است; چرا که هر کمالی و هر نعمتی و هر موهبتی که در جهان وجود دارد مالک، صاحب و پروردگارش او می باشد.

* * *

نکته ها:

۱ ـ خط سرخ بر همه «ربّ النوع ها»

مطالعه تاریخ ادیان و مذاهب نشان می دهد: منحرفان از خط توحید راستین، همواره برای این جهان ربّ النوع هائی قائل بودند، سرچشمه این تفکر غلط این بوده که گمان می کردند هر یک از انواع موجودات نیاز به ربّ النوع مستقلی دارد که آن نوع را تربیت و رهبری کند، گویا خدا را کافی برای تربیت این انواع نمی دانستند!.

حتی برای اموری همانند عشق، عقل، تجارت، جنگ و شکار ربّ النوعی قائل بودند، از جمله «**یونانیان**» دوازده خدای بزرگ (ربّ النوع) را پرستش می کردند که به پندار آنها بر فراز قله «**المپ**» بزم خدائی دائر ساخته، و هر یک مظهر یکی از صفات آدمی بودند![1]

در «**کلده**» پایتخت کشور «**آشور**» به ربّ النوع آب، ربّ النوع ماه، ربّ النوع خورشید، و ربّ النوع زهره قائل بودند، و هر کدام را به نامی می نامیدند، و

---

۱ ـ «اعلام القرآن»، صفحه ۲۰۲.

مافوق همه اینها «**ماردوک**» را ربّ الارباب می شمردند.

در «**روم**» نیز خدایان متعدد رواج داشت، و بازار شرک و تعدد خدایان و ارباب انواع شاید از همه جا داغ تر بود.

آنها مجموع خدایان را به دو دسته تقسیم می کردند: خدایان خانوادگی و خدایان حکومت، که مردم زیاد به آنها علاقه نشان نمی دادند (; چرا که دل خوشی از حکومتشان نداشتند!).

عده این خدایان فوق العاده زیاد بود، زیرا هر یک از این خدایان یک پست مخصوص داشت، و در امور محدودی مداخله می کرد، تا آنجا که «**دَرِ خانه**» دارای خدای مخصوص بود! بلکه پاشنه و آستانه خانه نیز هر یک ربّ النوعی داشتند!

به گفته یکی از مورخان جای تعجب نیست که رومی ها ۳۰ هزار خدا داشته باشند، آن چنان که یکی از بزرگان آنها به شوخی گفته بود: تعداد خدایان کشور ما به حدی است که در معابر و محافل فراوان تر از افراد ملت می باشند!

از این خدایان می توان ربّ النوع کشاورزی، ربّ النوع آشپزخانه، و ربّ النوع انبار غذا، ربّ النوع خانه، ربّ النوع شعله گاز، ربّ النوع آتش، ربّ النوع میوه ها، ربّ النوع درو، ربّ النوع درخت تاک، ربّ النوع جنگل، ربّ النوع حریق و ربّ النوع دروازه بزرگ رم، و ربّ النوع آتشکده ملی را نام برد.[1]

کوتاه سخن این که بشر در گذشته با انواع خرافات دست به گریبان بوده است همان طور که الآن هم خرافات بسیاری از آن عصر به یادگار مانده.

در عصر نزول قرآن نیز بت های متعدد مورد پرستش و ستایش قرار داشته و شاید همه یا قسمتی از آنها جانشین ربّ النوع های پیشین بودند.

---

۱ ـ تاریخ «**آلبر ماله**»، جلد اول، فصل چهارم، تاریخ «رم».

از همه گذشته، گاهی بشر را نیز عملاً ربّ خود قرار می دادند، چنان که قرآن در نکوهش مردمی که احبار (دانشمندان یهود) و رهبانان (مردان و زنان تارک دنیا) را ارباب خود می دانستند می گوید: **اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّه:** «آنها احبار و رهبان هایشان را ارباب به جای خدا می دانستند».[1]

به هر حال از آنجا که این خرافات علاوه بر این که انسان را به انحطاط عقلی می کشانید، مایه تفرقه، تشتت و پراکندگی است، پیامبران الهی به مبارزه شدید با آن برخاستند، تا آنجا که می بینیم بعد از «**بسم اللّه**» نخستین آیه ای که در قرآن نازل شده، در همین رابطه است «**الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ**» همه ستایش ها مخصوص خداوندی است که «**ربّ**» همه جهانیان است.

و به این ترتیب قرآن خط سرخی بر تمام **ربّ النوع ها** می کشد و آنها را به وادی عدم، همان جا که جای اصلیشان است می فرستد، و گل های توحید و یگانگی و همبستگی و اتحاد را به جای آن می نشاند.

قابل توجه این که: همه مسلمانان موظفند در نمازهای روزانه هر شبانه روز لااقل ده بار این جمله را بخوانند و به سایه «**اللّه**» خداوند یگانه ای که مالک و ربّ، سرپرست و پرورش دهنده همه موجودات است پناه برند، تا هرگز توحید را فراموش نکنند و در بیراهه های شرک سرگردان نشوند.

* * *

۲ ـ *پرورش الهی راه خداشناسی!*

گر چه کلمه «**ربّ**» همان گونه که گفتیم در اصل، به معنی مالک و صاحب است، ولی نه هر صاحبی، بلکه صاحبی که عهده دار تربیت و پرورش می باشد، و به همین جهت در فارسی به عنوان پروردگار ترجمه می شود.

---

۱ ـ توبه، آیه ۳۱.

دقت در سیر تکاملی موجودات زنده، تحول و دگرگونی های موجودات بی جان، و فراهم آمدن زمینه های تربیت موجودات، و ریزه کاری هائی که در هر یک از این قسمت ها نهفته شده است یکی از بهترین طرق خداشناسی است.

هماهنگی هائی که در میان اعضاء بدن ماست که غالباً بدون آگاهی ما بر قرار می باشد، یکی از نمونه های زنده آن است.

فی المثل هنگامی که حادثه مهمی در زندگی ما رخ می دهد، و باید با تمام توان در برابر آن به پاخیزیم، در یک لحظه کوتاه، فرمانی هماهنگ به تمام ارگان های بدن ما ـ به صورت ناآگاه ـ صادر می شود، بلافاصله، ضربان قلب بالا می رود، تنفس شدید می شود، تمام نیروهای بدن بسیج می گردند، مواد غذائی و اکسیژن هوا از طریق خون به طور فراوان به تمام سلول ها می رسند، اعصاب آماده کار، و عضلات آماده حرکت بیشتر می شوند، نیروی تحمل انسان بالا می رود، احساس درد کمتر می شود، خواب از چشم می پرد، خستگی از اعضاء فرار می کند، احساس گرسنگی به کلّی فراموش می شود.

چه کسی این هماهنگی عجیب را در این لحظه حساس، با این سرعت، در میان تمام ذرات وجود انسان، ایجاد می کند؟ آیا این پرورش جز از ناحیه خداوند عالم و قادر ممکن است؟!

آیات قرآن پر است از نمونه های این پرورش الهی که به خواست خدا هر کدام در جای خود خواهد آمد و هر کدام دلیل روشنی برای شناخت خدا هستند.

❊ ❊ ❊

٣ **الرَّحْمنِ الرَّحيمِ**

ترجمه:

٣ ـ بخشنده و بخشایشگر است.

تفسیر:

معنی «**رحمن**» و «**رحیم**» و گسترش مفهوم آنها و همچنین تفاوت میان این دو کلمه را در تفسیر «**بسم اللّه**» مشروحاً خواندیم، و نیازی به تکرار نیست.

نکته ای که در اینجا باید اضافه کنیم این است: این دو صفت که از مهم ترین اوصاف الهی است در نمازهای روزانه ما حداقل ٣٠ بار تکرار می شوند (دو مرتبه در سوره «**حمد**» و یک مرتبه در سوره ای بعد از آن می خوانیم) و به این ترتیب ٦٠ مرتبه خدا را به صفت رحمتش می ستائیم.

این در حقیقت درسی است برای همه انسان ها که خود را در زندگی بیش از هر چیز به این اخلاق الهی متخلق کنند، به علاوه اشاره ای است به این واقعیت که اگر ما خود را عبد و بنده خدا می دانیم، مبادا رفتار مالکان بی رحم نسبت به بردگانشان در نظرها تداعی شود.

در تاریخ بردگی می خوانیم:

«صاحبان آنها با قساوت و بی رحمی عجیبی با آنها رفتار می کردند، چنان که می گویند اگر بنده ای در انجام خدمات اندک قصوری می‌ورزید مجازات های سخت می دید: شلاق می خورد، او را به زنجیر می کشیدند، به آسیابش می بستند به حفر معادن می گماشتند، در زیر زمین ها و سیاه چال های هولناک حبس

می کردند و اگر گناهش بزرگ تر بود به دارش می آویختند»![1]

در جای دیگر می خوانیم: «غلامان محکوم را در قفس درندگان می انداختند و اگر جان سالم به در می بردند درنده دیگری را داخل قفس او می کردند».[2]

این بود نمونه ای از رفتار مالکان با بردگان خویش، اما خداوند جهان در قرآن کراراً تذکر می دهد: اگر بندگانم بر خلاف دستورم عمل کردند و پشیمان شدند می بخشم، می آمرزم، رحیم و مهربانم آنجا که می فرماید:

قُلْ یا عِبادِیَ الَّذینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لاتَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعاً: «ای کسانی که از حریم بندگی سرباز زده اید از رحمت خدا مأیوس نشوید، خداوند همه گناهان را می آمرزد»[3] (توبه کنید و از دریای بی پایان رحمت خدا بهره مند شوید).

بنابراین آوردن «**رحمان و رحیم**» بعد از «**ربّ العالمین**» اشاره به این نکته است که: ما در عین قدرت، نسبت به بندگان خویش، با مهربانی و لطف رفتار می کنیم. این بنده نوازی و لطف خدا، بندگان را شیفته او می سازد که با یک دنیا علاقه بگویند: «**الرَّحْمنِ الرَّحیمِ**».

اینجا است که انسان متوجه می شود، چقدر فاصله است بین رفتار خداوند بزرگ، با بندگان خویش! و روش مالکان با زیردستان خود، مخصوصاً در عصر شوم بردگی.

* * *

---

۱ و ۲ ـ تاریخ «آلبر ماله»، جلد ۱، صفحه ۱۵۰ جیبی.

۳ ـ زمر، آیه ۵۳.

٤ **مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ**

ترجمه:

٤ ـ (خداوندی که) مالک روز جزا است.

تفسیر:

ایمان به رستاخیز دومین پایگاه

در اینجا به دومین اصل مهم اسلام یعنی **قیامت** و رستاخیز توجه می کند و می گوید: «خداوندی که مالک روز جزا است» (**مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ**).

و به این ترتیب محور مبدأ و معاد که پایه هر گونه اصلاح اخلاقی و اجتماعی است در وجود انسان تکمیل می گردد.

جالب این که در اینجا تعبیر به «**مالکیت خداوند**» شده است، که نهایت سیطره و نفوذ او را بر همه چیز و همه کس در آن روز، مشخص می کند، روزی که همه انسان ها در آن دادگاه بزرگ برای حساب حاضر می شوند، و در برابر مالک حقیقی خود قرار می گیرند، تمام گفته ها، کارها و حتی اندیشه های خود را حاضر می بینند، هیچ چیز، حتی به اندازه سر سوزنی نابود نشده و به دست فراموشی نیفتاده است، و اکنون این انسان است که باید بار همه مسئولیت های اعمال خود را بر دوش کشد!

حتی در آنجا که خود فاعل نبوده، بلکه بنیان گذار سنت و برنامه ای بوده است، باز باید سهم خویش را از مسئولیت بپذیرد.

بدون شک، مالکیت خداوند در آن روز، یک مالکیت اعتباری، نظیر

مالکیت ما نسبت به آنچه در این جهان ملک ما است، نمی باشد; چرا که این یک مالکیت قراردادی است با تشریفات و اسنادی می آید و با تشریفات و اسناد دیگری از میان می رود، ولی مالکیت خدا نسبت به جهان هستی مالکیت حقیقی است، و آن پیوند و ارتباط خاص موجودات با خدا است که اگر یک لحظه بریده شوند نابود می شوند، همان گونه که اگر رابطه لامپ های برق با کارخانه اصلی بریده شود روشنائی در همان لحظه محو و نابود خواهد شد.

و به تعبیر دیگر این مالکیت نتیجه «**خالقیت و ربوبیت**» است، آن کس که موجودات را آفریده و تحت حمایت خود پرورش می دهد، و لحظه به لحظه فیض وجود و هستی به آنها می بخشد، مالک حقیقی موجودات است.

نمونه ضعیفی از مالکیت حقیقی را در خودمان نسبت به اعضاء پیکرمان می توانیم پیدا کنیم، ما مالک چشم و گوش و قلب و اعصاب خویش هستیم، نه به معنی مالکیت اعتباری، بلکه یک نوع مالکیت حقیقی که از ارتباط و پیوند و احاطه سرچشمه می گیرد.

در اینجا این **سؤال** پیش می آید: مگر خداوند مالک تمام این جهان نیست که ما از او تعبیر به «**مالک روز جزا**» می کنیم؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن این که: مالکیت خداوند گر چه شامل «**هر دو جهان**» می باشد، اما بروز و ظهور این مالکیت در قیامت بیشتر است; چرا که در آن روز، همه پیوندهای مادی و مالکیت های اعتباری بریده می شود، و هیچ کس در آنجا چیزی از خود ندارد، حتی اگر شفاعتی صورت گیرد باز به فرمان خدا است: **يَوْمَ لاتَمْلِکُ نَفْسٌ لِنَفْس شَيْئاً وَ الأَمْرُ يَوْمَئِذ لِلّه**: «روزی که هیچ کس مالک هیچ چیز برای کمک به دیگری

نیست، و همه کارها به دست خدا است».[1]

به تعبیر دیگر انسان در این دنیا گاه به کمک دیگری می شتابد، با زبانش از او دفاع می کند، با اموالش از او حمایت می نماید، با نفرات و قدرتش به کمکش برمی خیزد، و گاه با طرح ها و نقشه های گوناگون، او را زیر پوشش حمایت خود قرار می دهد.

ولی آن روز هیچ یک از این امور وجود ندارد، و به همین دلیل، هنگامی که از مردم سؤال شود: **لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ**: «حکومت امروز از آن کیست»؟! می گویند: **لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّار**: «برای خداوند یگانه پیروز است»![2]

اعتقاد به روز رستاخیز، و ایمان به آن دادگاه بزرگ، که همه چیز در آن به طور دقیق مورد محاسبه قرار می گیرد، اثر فوق العاده نیرومندی در کنترل انسان در برابر اعمال نادرست و ناشایست دارد، و یکی از علل جلوگیری کردن نماز از فحشاء و منکرات همین است که نماز انسان را **هم** به یاد مبدئی می اندازد که از همه کار او با خبر است **و هم** به یاد دادگاه بزرگ عدل خدا.

تکیه بر مالکیت خداوند نسبت به روز جزا این اثر را نیز دارد که: با اعتقاد مشرکان و منکران رستاخیز به مبارزه بر می خیزد; زیرا از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود: ایمان به «**اللّه**» یک عقیده عمومی حتی برای مشرکان عصر جاهلی بوده، لذا هنگامی که از آنها می پرسیدند: آفریدگار آسمان ها و زمین کیست؟ می گفتند: خدا! «**وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرْضَ لَیَقُولُنَّ اللّهُ**»[3] در حالی که آنها با گفتار پیامبر(صلی الله علیه وآله) در زمینه معاد با ناباوری عجیبی روبرو می شدند: **وَ قالَ الَّذینَ کَفَرُوا هَلْ نَدُلُّکُمْ عَلی رَجُل یُنَبِّئُکُمْ إِذا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّق**

---

۱ ـ انفطار، آیه ۱۹.

۲ ـ مؤمن، آیه ۱۶.

۳ ـ لقمان، ۲۵ ـ عنکبوت، ۶۱ ـ زمر، ۳۸ ـ زخرف، ۹.

إِنَّكُمْ لَفی خَلْق جَدید * افْتَری عَلَی اللّهِ کَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّةٌ: «کافران گفتند آیا مردی را به شما معرفی بکنیم که می گوید هنگامی که خاک شدید و پراکنده گشتید، بار دیگر آفرینش جدیدی خواهید داشت! * آیا او بر خدا دروغ بسته یا دیوانه است»؟![1]

در حدیثی از امام سجاد(علیه السلام) می خوانیم: «هنگامی که به آیه «**مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ**» می رسید، آن قدر آن را تکرار می کرد که نزدیک بود روح از بدنش پرواز کند» (**کانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ**(علیه السلام) **إِذا قَرَأَ «مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ» یُکَرِّرُهَا حَتّی یَکادَ أَنْ یَمُوتَ**).[2]

اما کلمه «**یَوْمِ الدِّینِ**»، این تعبیر در تمام مواردی که در قرآن استعمال شده به معنی قیامت آمده است چنان که در قرآن در آیات ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ سوره «**انفطار**» با صراحت به این معنی اشاره شده است (این تعبیر متجاوز از ده بار در قرآن مجید به همین معنی آمده).

و این که چرا آن روز، روز دین معرفی شده؟ به خاطر این است که آن روز روز جزا است و «**دین**» در لغت به معنی «**جزا**» می باشد، و روشن ترین برنامه ای که در قیامت اجرا می شود همین برنامه جزا و کیفر و پاداش است، در آن روز پرده از روی کارها کنار می رود، و اعمال همه دقیقاً مورد محاسبه قرار می گیرد و هر کس جزای اعمال خویش را اعم از خوب و بد می بیند.

در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم که فرمود: **یَوْمِ الدِّینِ، روز حساب** است.[3]

---

۱ ـ سبأ، آیات ۷ و ۸.

۲ ـ تفسیر «**نور الثقلین**»، جلد اول، صفحه ۱۹ ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۸۲، صفحه ۲۳ ـ «**کافی**»، جلد ۲، صفحه ۶۰۲، حدیث ۱۳.

۳ ـ «**مجمع البیان**»، ذیل آیه مورد بحث ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۸۲، صفحات ۵۱ و ۵۴، و جلد ۸۹، صفحه ۲۲۹، حدیث ۵ و صفحه ۲۵۰.

اما این که «**دین**» به معنی «**حساب**» است، شاید این تعبیر از قبیل ذکر علت و اراده معلول باشد; زیرا همیشه حساب مقدمه ای برای جزا است.

بعضی از مفسران نیز عقیده دارند: علت نامگذاری رستاخیز به «**یوم الدین**» این است که در آن روز، هر کسی در برابر دین و آئین خود جزا می بیند.

ولی معنی اول (حساب و جزا) صحیح تر به نظر می رسد.

❊ ❊ ❊

٥ **إِيّاکَ نَعْبُدُ وَ إِيّاکَ نَسْتَعينُ**

ترجمه:

٥ ـ (پروردگارا) تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوئیم.

تفسیر:

انسان در پیشگاه خدا

اینجا سر آغازی است برای نیازهای بنده و تقاضاهای او از خدا، لحن سخن در سوره «**حمد**» از اینجا عوض می شود، آیات قبل حمد و ثنای پروردگار و اظهار ایمان به ذات پاک او و اعتراف به روز قیامت بود.

اما از اینجا گوئی «**بنده**» با این پایه محکم عقیدتی و معرفت و شناخت پروردگار، خود را در حضور او، و در برابر ذات پاکش می بیند، او را مخاطب ساخته، **نخست** از عبودیت خویش در برابر او، **و سپس** از امدادها و کمک های او سخن می گوید، عرض می کند: «تنها تو را می پرستم و تنها از تو یاری می جویم» (**إِيّاکَ نَعْبُدُ وَ إِيّاکَ نَسْتَعينُ**).

به تعبیر دیگر: هنگامی که مفاهیم آیات گذشته در جان انسان جای گیرد، اعماق وجودش به نور اللّه، پرورش دهنده جهانیان روشن می شود، و رحمت عام و خاص او و مالکیتش در روز جزا را درک می کند، به صورت یک فرد کامل از نظر عقیده در می آید، این عقیده عمیق توحیدی، نخستین ثمره اش، **از یکسو** بنده خالص خدا بودن، و از بندگی بت ها و جباران و شهوات در آمدن، **و از سوی دیگر**، دست استمداد به ذات پاک او دراز کردن است.

در واقع آیات گذشته، سخن از **توحید ذات و صفات** می گفت و در اینجا سخن از **توحید عبادت، و توحید افعال** است.

توحید عبادت آن است که هیچ کس و هیچ چیز را جز ذات خدا شایسته پرستش ندانیم، تنها به فرمان او گردن نهیم، تنها قوانین او را به رسمیت بشناسیم و از هر نوع بندگی و تسلیم در برابر غیر ذات پاک او بپرهیزیم.

توحید افعال آن است که تنها مؤثر حقیقی را در عالم او بدانیم **(لا مُؤَثِّرَ فِی الْوُجُودِ إِلاَّ اللّهُ)**[1] نه این که عالم اسباب را انکار کنیم و به دنبال سبب نرویم بلکه معتقد باشیم هر سببی هر تأثیری دارد، به فرمان خدا است، او است که به آتش، سوزندگی، و به خورشید درخشندگی و به آب حیات بخشی داده است.

ثمره این عقیده آن است که انسان تنها متکی به «**اللّه**» خواهد بود، قدرت و عظمت را تنها مربوط به او می داند، غیر او در نظرش فانی، زوال پذیر، و فاقد قدرت می باشد.

تنها ذات اللّه قابل اعتماد و ستایش است، و لیاقت این دارد که انسان او را در همه چیز تکیه گاه خود قرار دهد.

این تفکر و اعتقاد، انسان را از همه کس و همه موجودات بریده و تنها به خدا پیوند می دهد، **حتی** اگر به دنبال عالم اسباب می رود نیز به فرمان او است یعنی در لابلای اسباب، قدرت خدا را که «**مسبّب الاسباب**»[2] است مشاهده می کند.

این عقیده آن قدر روح انسان را وسیع و افق فکر او را بالا می برد که به بی نهایت و ابدیت می پیوندد و از محیط های محدود آزاد و رها می سازد.

* * *

---

۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۵، صفحه ۱۵۱، و جلد ۵۴، صفحه ۳۰۶.

۲ ـ «بحار الانوار»، جلد ۸۳، صفحه ۳۴۲، و جلد ۹۱، صفحه ۳۶۵، حدیث ۱.

نکته ها:

۱ ـ نقطه اتکاء فقط او است

طبق آنچه در ادبیات عرب خوانده ایم هنگامی که «**مفعول**» بر «**فاعل**» مقدم شود، معنی حصر از آن استفاده می گردد، در اینجا مقدم شدنِ کلمه «**إِیّاک**» بر «**نَعْبُد**» و «**نَسْتَعِین**» دلیل بر انحصار است و نتیجه آن همان توحید عبادت و توحید افعالی است که در بالا بیان کردیم.

حتی در عبودیت و بندگی خود نیز احتیاج به کمک او داریم، و در این راه نیز باید از او استعانت جست، مبادا گرفتار انحراف، عجب و ریا و اموری مانند اینها بشویم، که عبودیت ما را پاک در هم می ریزد.

به تعبیر دیگر، در جمله اول که می گوئیم: «تنها تو را می پرستیم» کمی بوی استقلال دارد (یعنی ما با قدرت خود و بدون نیاز این گونه عمل می کنیم)، بلافاصله با جمله «**إِیّاکَ نَسْتَعینُ**» آن را اصلاح می کنیم و آن حالت «**بین الامرین**» (نه جبر و نه تفویض) را در عبارت خود مجسم می سازیم و الگوئی خواهد بود برای همه کارهای ما.

* * *

۲ ـ ذکر صیغه جمع

ذکر صیغه جمع در «**نَعْبُدُ**» و «**نَسْتَعینُ**» و همچنین آیات بعد که همه به صورت جمع است، نشان می دهد: اساس عبادت مخصوصاً نماز بر پایه جمع و جماعت است، حتی به هنگامی که بنده در برابر خدا به راز و نیاز بر می خیزد باید خود را میان جمع و جماعت ببیند، تا چه رسد به سایر کارهای زندگیش.

به این ترتیب، هر گونه فردگرائی، تک روی، انزواطلبی و مانند اینها مفاهیمی مردود از نظر قرآن و اسلام شناخته می شود.

مخصوصاً نماز، از اذان و اقامه که دعوت به اجتماع برای نماز است گرفته (**حَیٌّ عَلَی الصَّلوة:** بشتاب به سوی نماز...) تا سوره «**حمد**» که آغازگر نماز است، و «**السَّلامُ عَلَیْکُم**» که پایان آن است همه دلیل بر این است که این عبادت در اصل جنبه اجتماعی دارد، یعنی باید به صورت جماعت انجام شود، درست است که نماز فُرادی نیز در اسلام صحیح است اما عبادت فردی جنبه فرعی و درجه دوم را دارد.

* * *

۳ ـ از او کمک می گیریم

بشر در این جهان با نیروهای مختلفی روبرو است، **هم** از نظر نیروهای طبیعی، **و هم** نیروهای درون ذاتی خود. برای این که بتواند در برابر عوامل مخرب، ویرانگر و منحرف کننده، مقاومت کند احتیاج به یار و مدد کاری دارد، اینجا است که خود را در زیر چتر حمایت پروردگار قرار می دهد، همه روز از خواب بر می خیزد، و با تکرار جمله «**إِیّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیّاکَ نَسْتَعینُ**» اعتراف به عبودیت پروردگار کرده و از ذات پاک او برای پیروزی در این مبارزه بزرگ کمک می گیرد، و شامگاهان نیز با تکرار همین جمله، سر به بستر می نهد، با یاد او بر می خیزد و با یاد و استمداد از وجود او به خواب می رود و خوشا به حال کسی که به چنین مرحله ای از ایمان برسد، در برابر هیچ گردنکش و زورمندی سر تعظیم فرود نیاورد، در مقابل جاذبه مادیات خود را نبازد، همچون پیامبر که می گوید: **إِنَّ صَلاتی وَ نُسُکی وَ مَحْیایَ وَ مَماتِی لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ**: «نماز و عبادتم، مرگ و حیاتم همه از آن خداوند است که پروردگار جهانیان است».[1]

* * *

۱ ـ انعام، آیه ۱۶۲.

٦ اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيمَ

ترجمه:

٦ ـ ما را به راه راست هدایت کن.

تفسیر:

پیمودن صراط مستقیم

پس از اظهار تسلیم در برابر پروردگار، و وصول به مرحله عبودیت و استعانت و استمداد از ذات پاک او، نخستین تقاضای بنده این است که او را به راه راست، راه پاکی و نیکی، راه عدل و داد، و راه ایمان و عمل صالح هدایت فرماید، تا خدائی که همه نعمت ها را به او ارزانی داشته، نعمت هدایت را نیز بر آن بیفزاید.

گر چه این انسان در چنین شرائطی مؤمن است، و با خدای خود آشنا، اما امکان دارد هر آن این نعمت ـ به خاطر عواملی ـ از او سلب گردد، و از صراط مستقیم منحرف و گمراه شود.

پس باید هر شبانه روز لااقل ده بار از خدای خود بخواهد که لغزش و انحرافی برای او پیش نیاید.

به علاوه این «**صراط مستقیم**» که همان آئین حق است، مراتب و درجاتی دارد که همه افراد در پیمودن این درجات یکسان نیستند، هر مقدار از این درجات را انسان طی نماید، باز درجات بالاتر و والاتری وجود دارد که انسان با ایمان، باید از خدا بخواهد تا او را به آن درجات هدایت کند.

یک سؤال معروف:

در اینجا این سؤال معروف مطرح می شود که: چرا ما همواره از خدا درخواست هدایت به صراط مستقیم می کنیم، مگر ما گمراهیم؟

وانگهی به فرضی که این سخن از ما زیبنده باشد از پیامبر و امامان که نمونه انسان کامل بودند چه معنی دارد؟!

در پاسخ این ایراد می گوئیم:

اوّلاً: همان طور که اشاره شد، در مسیر هدایت هر لحظه بیم لغزش و انحراف درباره انسان می رود، به همین دلیل، باید خود را در اختیار پروردگار بگذارد و تقاضا کند که او را بر راه راست ثابت نگه دارد.

ما نباید فراموش کنیم: وجود و هستی و تمام مواهب الهی، لحظه به لحظه از آن مبدأ بزرگ به ما می رسد.

سابقاً گفتیم: مَثَلِ ما و همه موجودات (از یک نظر) مثل لامپ های برق است، اگر می بینیم نور لامپ، متصل و یکنواخت پخش می شود به خاطر آن است که لحظه به لحظه از منبع برق به او نیرو می رسد، منبع برق هر لحظه نور جدیدی تولید می کند و به وسیله سیم های ارتباطی به لامپ تحویل می گردد.

هستی ما نیز همانند نور این لامپ ها است گر چه به صورت یک وجود ممتد جلوه گر است، **ولی** در حقیقت لحظه، به لحظه وجود تازه ای از منبع هستی آفریدگارِ فیّاض، به ما می رسد.

بنابراین: همان گونه که هر لحظه وجود تازه ای به ما می رسد، به هدایت جدیدی نیز نیازمندیم، بدیهی است اگر موانعی در سیم های معنوی ارتباطی ما با خدا ایجاد شود، کژی ها، ظلم ها، ناپاکی ها و... پیوند ما را از آن منبع هدایت قطع می کند، و همان لحظه از صراط مستقیم منحرف خواهیم شد.

ما از خدا طلب می کنیم: این موانع پیش نیاید و ما بر صراط مستقیم ثابت بمانیم.

ثانیاً: هدایت همان پیمودن طریق تکامل است که انسان تدریجاً مراحل نقصان را پشت سر بگذارد و به مراحل بالاتر برسد.

این را نیز می دانیم: طریق تکامل نامحدود است و همچنان به سوی بی نهایت پیش می رود.

بنابراین جای تعجب نیست که حتی پیامبران و امامان از خدا تقاضای هدایت به «**صراط مستقیم**» کنند، چه این که کمال مطلق تنها خدا است، و همه بدون استثناء در مسیر تکامل اند چه مانع دارد که آنها نیز تقاضای درجات بالاتری را از خدا بنمایند.

مگر ما بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) صلوات و درود نمی فرستیم؟ مگر مفهوم صلوات، تقاضای رحمت تازه پروردگار برای محمّد و آل محمّد(صلی الله علیه وآله) نیست؟

مگر خود پیامبر(صلی الله علیه وآله) عرض نمی کرد: **رَبِّ زِدْنی عِلْماً:** «خدایا علم (و هدایت) مرا بیشتر کن»![1]

مگر قرآن نمی گوید: **وَ یَزیدُ اللّهُ الَّذینَ اهْتَدَوْا هُدی:** «خداوند هدایت هدایت یافتگان را افزون می کند».[2]

و نیز می گوید: **وَ الَّذینَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدیً وَ آتاهُمْ تَقْواهُمْ:** «آنها که هدایت یافته اند خداوند بر هدایتشان می افزاید، و تقوا به آنها می دهد».[3]

و از اینجا پاسخ سؤالی که مربوط به درود بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) و امامان است نیز روشن می شود که این درود و صلوات، در حقیقت تقاضای مقام بالاتر و والاتر

---

۱ ـ طه، آیه ۱۱۴.

۲ ـ مریم، آیه ۷۶.

۳ ـ محمّد، آیه ۱۷.

برای آن بزرگواران است.

برای روشن شدن آنچه گفتیم به دو حدیث زیر توجه فرمائید:

۱ ـ امیر مؤمنان علی(علیه السلام) در تفسیر جمله «**اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیمَ**» می فرماید، یعنی: **أَدِمْ لَنا تَوْفِیْقَکَ الَّذِی أَطَعْناکَ بِهِ فِی ماضِی أَیّامِنا، حَتّی نُطِیْعَکَ کَذلِکَ فِی مُسْتَقْبَلِ أَعْمارِنا:** «خداوندا توفیقاتی را که در گذشته بر ما ارزانی داشتی و به برکت آن تو را اطاعت کردیم، همچنان ادامه ده تا در آینده عمرمان نیز، تو را اطاعت کنیم».[۱]

۲ ـ امام صادق(علیه السلام) می فرماید: **أَرْشِدْنا لِلُزُومِ الطَّرِیقِ الْمُؤَدِّی إِلی مَحَبَّتِکَ، وَ الْمُبَلِّغِ إِلی جَنَّتِکَ، وَ الْمانِعِ مِنْ أَنْ نَتَّبِعَ أَهْوَاءَنَا فَنَتَعَطَّبَ، أَوْ أَنْ نَأْخُذَ بِآرائِنا فَنَهْلِکَ:** «خداوندا ما را بر راهی که به محبت تو می رسد و به بهشت واصل می گردد، و مانع از پیروی هوس های کشنده و آراء انحرافی و هلاک کننده است، ثابت بدار».[۲]

* * *

صراط مستقیم چیست؟

آن گونه که از بررسی آیات قرآن مجید بر می آید «**صراط مستقیم**» همان آئین خداپرستی، دین حق و پایبند بودن به دستورات خدا است، چنان که در سوره «**انعام**» آیه ۱۶۱ می خوانیم: **قُلْ إِنَّنِی هَدانِی رَبِّی إِلی صِراط مُسْتَقیم دیناً قِیَماً مِلَّةَ إِبْراهیمَ حَنیفاً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکین:** «بگو خداوند مرا به **صراط مستقیم** هدایت کرده: به **دین استوار**، آئین ابراهیم که هرگز به خدا شرک

---

۱ ـ «معانی الاخبار» و تفسیر «امام حسن عسکری»، طبق نقل تفسیر «صافی»، ذیل آیه فوق ـ «بحار الانوار»، جلد ۲۴، صفحه ۹.

۲ ـ «معانی الاخبار» و تفسیر «امام حسن عسکری»، طبق نقل تفسیر «صافی»، ذیل آیه مورد بحث ـ «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحه ۲۵۲ (با اندکی تفاوت) ـ «بحار الانوار»، جلد ۲۴، صفحه ۹ ـ «وسائل الشیعه»، جلد ۲۷، صفحه ۴۹، حدیث ۳۳۱۷۹ (چاپ آل البیت).

نورزید».

در اینجا «دین ثابت و پا بر جا و آئین توحیدی ابراهیم و نفی هر گونه شرک» به عنوان صراط مستقیم معرفی شده که این جنبه عقیدتی را مشخص می کند.

اما در سوره «**یس**» آیات ٦٠ و ٦١ چنین می خوانیم: **أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنى آدَمَ أَنْ لاتَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبينٌ * وَ أَنِ اعْبُدُونى هذا صِراطٌ مُسْتَقيمٌ**: «ای فرزندان آدم مگر با شما پیمان نبستم که شیطان را پرستش نکنید (به دستورات او عمل ننمائید) * و مرا پرستش کنید این همان صراط مستقیم است».

در اینجا به جنبه های عملی آئین حق، اشاره شده که نفی هر گونه کار شیطانی و عمل انحرافی است.

و به گفته قرآن در سوره «**آل عمران**» آیه ١٠١ راه رسیدن به صراط مستقیم پیوند و ارتباط با خدا است **(وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللّهِ فَقَدْ هُدِىَ إِلى صِراط مُسْتَقيم)**.

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که: راه مستقیم همیشه یک راه بیشتر نیست، زیرا میان دو نقطه تنها یک خط مستقیم وجود دارد که نزدیک ترین راه را تشکیل می دهد.

بنابراین اگر قرآن می گوید: صراط مستقیم، همان دین و آئین الهی در جنبه های عقیدتی و عملی است به این دلیل است که نزدیک ترین راه ارتباط با خدا همان است.

و نیز به همین دلیل است که دین واقعی یک دین بیشتر نیست: **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّهِ الإِسْلامُ**: «دین در نزد خدا اسلام است».[1]

به خواست خدا بعداً خواهیم دید که اسلام معنی وسیعی دارد که هر آئین توحیدی را در آن عصر و زمان که رسمیت داشته و با آئین جدید نسخ نشده

---

١ ـ آل عمران، آیه ١٩.

است شامل می شود.

و از اینجا روشن می شود: تفسیرهای مختلفی که مفسران در این زمینه نقل کرده اند، همه در واقع به یک چیز باز می گردد:

بعضی آن را به معنی اسلام.

بعضی به معنی قرآن.

بعضی به پیامبر و امامان راستین.

و بعضی آن را به آئین «**اللّه**» که جز آن را قبول نمی کند، تفسیر نموده اند.

تمام این معانی بازگشت به همان دین و آئین الهی در جنبه های اعتقادی و عملی می کند.

همچنین روایاتی که در منابع اسلامی در این زمینه وارد شده و هر کدام به زاویه ای از این مسأله اشاره کرده، همه به یک اصل باز می گردد، از جمله:

از پیامبر(صلی الله علیه وآله) چنین نقل شده: **أَلصِّراطُ الْمُسْتَقِيْمُ صِراطُ الأَنْبِياءِ وَ هُمُ الَّذِيْنَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِمْ:** «صراط مستقیم راه پیامبران است و همانها هستند که مشمول نعمت های الهی شده اند».[1]

از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه «**اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيمَ**» فرمود: **أَلطَّرِيْقُ وَ مَعْرِفَةُ الإِمامِ:** «منظور راه و شناخت امام است».[2]

و نیز در حدیث دیگری از همان امام نقل شده: **وَ اللّهِ نَحْنُ الصِّراطُ**

---

۱ ـ تفسیر «**نور الثقلین**»، جلد اول، صفحه ۲۰، حدیث ۸۶ (مؤسسه اسماعیلیان) ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۸۹، صفحه ۲۳۸، حدیث ۴۱.

۲ ـ تفسیر «**نور الثقلین**»، جلد اول، صفحه ۲۱، حدیث ۸۸ (مؤسسه اسماعیلیان) ـ تفسیر «**قمی**»، جلد ۱، صفحه ۲۸ (مؤسسه دار الکتاب) ـ تفسیر «**کنز الدقایق**»، جلد ۱، صفحه ۶۰ (انتشارات جامعه مدرسین) ـ «**کنز الفوائد**»، جلد ۱، صفحه ۳۲۸ (انتشارات دار الذخائر).

الْمُسْتَقِيْمُ: «به خدا سوگند مائیم صراط مستقیم».[1]

در حدیث دیگری باز از همان امام می خوانیم که فرمود: صراط مستقیم، امیر مؤمنان علی(علیه السلام) است.[2]

مسلّم است پیامبر(صلی الله علیه وآله) و علی(علیه السلام) و ائمه اهل بیت(علیهم السلام) همه به همان آئین توحیدی خدا دعوت می کردند، دعوتی که جنبه های اعتقادی و عملی را در بر می گرفت.

جالب این که «**راغب**» در کتاب «**مفردات**» در معنی صراط می گوید: «**صراط**» راه مستقیم است، بنابراین مستقیم بودن در مفهوم صراط افتاده، و ذکر آن به صورت توصیف، برای تأکید هر چه بیشتر روی این مسأله است.

❊ ❊ ❊

۱ ـ تفسیر «نور **الثقلین**»، جلد اول، صفحه ۲۱، حدیث ۸۹ (مؤسسه اسماعیلیان) ـ «**کنز الدقایق**»، جلد ۱، صفحه ۶۰ (مؤسسه نشر اسلامی تابع جامعه مدرسین) ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۲۴، صفحه ۱۲، و جلد ۲۶، صفحه ۲۵۹.

۲ ـ تفسیر «نور **الثقلین**»، جلد اول، صفحه ۲۱، حدیث ۹۰ (مؤسسه اسماعیلیان) ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۲۴، صفحه ۱۱، حدیث ۴، و جلد ۳۵، صفحه ۳۷۳، حدیث ۲۱.

۷ **صِراطَ الَّذينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لاَ الضّالِّينَ**

ترجمه:

۷ ـ راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی، نه کسانی که بر آنان غضب کردی و نه گمراهان!

تفسیر:

دو خط انحرافی!

این آیه در حقیقت تفسیر روشنی است برای «**صراط مستقیم**» که در آیه قبل خواندیم، می گوید: «مرا به راه کسانی هدایت فرما که آنان را مشمول انواع نعمت های خود قرار دادی (نعمت هدایت، نعمت توفیق، نعمت رهبری مردان حق و نعمت علم و عمل و جهاد و شهادت) آنها که نه بر اثر اعمال زشت، و انحراف عقیده غضب تو دامنگیرشان شد و نه جاده حق را رها کرده و در بیراهه ها گمراه و سرگردان مانده اند» (**صِراطَ الَّذينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لاَ الضّالِّينَ**).

در حقیقت چون ما آشنائی کامل به راه و رسم هدایت نداریم، خدا به ما دستور می دهد که در این آیه طریق و خط پیامبران و نیکوکاران که مشمول نعمت و الطاف او شده اند را بخواهیم.

و نیز به ما هشدار می دهد که در برابر شما همیشه دو خط انحرافی قرار دارد، خط «**مغضوب علیهم**» و خط «**ضالین**» که به زودی به تفسیر این دو آشنا خواهیم شد.

* * *

نکته ها:

۱ ـ «الَّذینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ» کیانند؟

سوره «**نساء**» آیه ٦٩ این گروه را معرفی کرده است: **وَ مَنْ یُطِعِ اللّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذینَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصّالِحینَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفیقا:**

«کسانی که دستورات خدا و پیامبر را اطاعت کنند، خدا آنها را با کسانی قرار می دهد که مشمول نعمت خود ساخته، یعنی پیامبران، رهبران صادق و راستین و جانبازان و شهیدان راه خدا و افراد صالح، و اینان رفیقان خوبی هستند».

همان گونه که ملاحظه می کنیم این آیه افراد مورد نعمت خدا را چهار گروه معرفی می کند: پیامبران، صدیقین، شهداء، و صالحین.

این مراحل چهارگانه شاید اشاره به این معنی باشد که برای ساختن یک جامعه انسانی سالم، مترقّی و مؤمن، نخست باید رهبران حق و انبیاء وارد میدان شوند.

و به دنبال آنها مبلغان صدیق و راستگو که گفتار و کردارشان با یکدیگر هماهنگ است، تا اهداف پیامبران را از این طریق در همه جا گسترش دهند.

آنگاه در این دوران سازندگی فکری، طبیعتاً عناصر آلوده و آنها که مانع راه حق اند سر بر دارند، جمعی باید در مقابل آنها قیام کنند و عده ای شهید شوند و با خون پاکشان درخت توحید آبیاری گردد.

در مرحله چهارم محصول این کوشش ها و تلاش ها به وجود آمدن «**صالحان**» است، اجتماعی پاک، شایسته و آکنده از معنویت.

بنابراین ما در سوره «**حمد**» در شبانه روز پی در پی از خدا می خواهیم که در خط این چهار گروه قرار گیریم، **خط انبیاء، خط صدیقین، خط شهدا و صالحین** و روشن است که در هر مقطع زمانی باید در یکی از این خطوط، انجام

وظیفه کنیم و رسالت خویش را ادا نمائیم.

* * *

۲ ـ «مَغْضُوبِ عَلَيْهِم» و «ضالّين» كيانند؟

جدا کردن این دو از هم، در آیات فوق نشان می دهد هر کدام اشاره به گروه مشخصی است.

در این که فرق میان این دو چیست سه تفسیر وجود دارد:

۱ ـ از موارد استعمال این دو کلمه در قرآن مجید چنین استفاده می شود که «**مَغْضُوبِ عَلَيْهِم**» مرحله ای سخت تر و بدتر از «**ضالّين**» است، و به تعبیر دیگر «**ضالّين**» گمراهان عادی هستند، و «**مَغْضُوبِ عَلَيْهِم**»، گمراهان لجوج و یا منافق، و به همین دلیل در بسیاری از موارد، غضب و لعن خداوند در مورد آنها ذکر شده.

در آیه ۱۰۶ سوره «**نحل**» می خوانیم: **وَ لكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْراً فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللّهِ:** «آنهائی که سینه خود را برای کفر گسترده ساختند غضب پروردگار بر آنها است».

و در آیه ٦ سوره «**فتح**» آمده است: **وَ يُعَذِّبَ الْمُنافِقينَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْمُشْرِكينَ وَ الْمُشْرِكاتِ الظّانِّينَ بِاللّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّم:** «خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک و آنها را که درباره خدا گمان بد می برند مورد غضب خویش قرار می دهد، و آنها را لعن می کند، و از رحمت خویش دور می سازد، و جهنم را برای آنان آماده ساخته است».

به هر حال «**مَغْضُوبِ عَلَيْهِم**» آنها هستند که علاوه بر کفر، راه لجاجت و عناد و دشمنی با حق را می پیمایند و حتی از اذیت و آزار رهبران الهی و پیامبران در صورت امکان فروگذار نمی کنند آیه ۱۱۲ سوره «**آل عمران**» می گوید:

وَ بائُوا بِغَضَب مِنَ اللّهِ... ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کانُوا یَکْفُرُونَ بِآیاتِ اللّهِ وَ یَقْتُلُونَ الأَنْبِیاءَ بِغَیْرِ حَقّ ذلِکَ بِما عَصَوْا وَ کانُوا یَعْتَدُونَ: «غضب خداوند شامل حال آنها (یهود) شد; چرا که به خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران الهی را به ناحق می کشتند».

۲ ـ جمعی از مفسران عقیده دارند که مراد از «**ضالّین**» منحرفین نصاری و منظور از «**مَغْضُوبِ عَلَیْهِم**» منحرفان یهودند.

این برداشت به خاطر موضع گیری های خاص این دو گروه در برابر دعوت اسلام می باشد; زیرا همان گونه که قرآن هم صریحاً در آیات مختلف بازگو می کند، منحرفان یهود، کینه و عداوت خاصی نسبت به دعوت اسلام نشان می دادند، هر چند در آغاز، دانشمندان آنها از مبشران اسلام بودند، اما چیزی نگذشت که به جهاتی که اینجا جای شرح آن نیست از جمله به خطر افتادن منافع مادّیشان سرسخت ترین دشمن شدند، و از هر گونه کار شکنی در پیشرفت اسلام و مسلمین فروگذار نکردند (همان گونه که امروز نیز موضع گروه صهیونیست در برابر اسلام و مسلمانان همین است).

و با این حال، تعبیر از آنها به «**مَغْضُوبِ عَلَیْهِم**» بسیار صحیح به نظر می رسد **ولی** باید توجه داشت این تعبیر در حقیقت از قبیل تطبیق کلی بر فرد است، نه انحصار مفهوم «**مَغْضُوبِ عَلَیْهِم**» در این دسته از یهود.

اما منحرفان از نصاری که موضعشان در برابر اسلام تا این حد سرسختانه نبود، تنها در شناخت آئین حق گرفتار گمراهی شده بودند، از آنها تعبیر به «**ضالّین**» شده که آن هم از قبیل تطبیق کلی بر فرد است.

در احادیث اسلامی نیز کراراً «**مَغْضُوبِ عَلَیْهِم**» به یهود و «**ضالّین**» به

منحرفان نصاری تفسیر شده است و نکته اش همان است که در بالا اشاره شد.[۱]

۳ ـ این احتمال نیز وجود دارد که «**ضالّین**» به گمراهانی اشاره می کند که اصراری بر گمراه ساختن دیگران ندارند در حالی که «**مَغْضُوبِ عَلَیْهِم**» کسانی هستند که **هم** گمراه اند **و هم** گمراهگر، و با تمام قوا می کوشند دیگران را همرنگ خود سازند!.

شاهد این معنی آیاتی است که سخن از کسانی می گوید که مانع هدایت دیگران به راه راست بودند و به عنوان «**یَصُدُّونَ عَنْ سَبیلِ اللّه**»[۲] از آنها یاد شده در آیه ۱۶ سوره «**شوری**» می خوانیم: **وَ الَّذینَ یُحَاجُّونَ فِی اللّهِ مِنْ بَعْدِ ما اسْتُجیبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ داحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ عَلَیْهِمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ شَدیدٌ**: «آنها که بعد از پذیرش دعوت اسلام از ناحیه مؤمنان، در برابر پیامبر(صلی الله علیه وآله) به مخاصمه و بحث های انحرافی بر می خیزند، حجت و دلیلشان در پیشگاه خدا باطل و بی اساس است و غضب خدا بر آنها است و عذاب شدید در انتظارشان خواهد بود».

اما با این همه چنین به نظر می رسد که جامع ترین این تفاسیر همان تفسیر اول است تفسیری که بقیه تفسیرها در آن جمع است و در حقیقت مصداقی از مصادیق آن محسوب می شود بنابراین دلیلی ندارد که ما مفهوم وسیع آیه را محدود کنیم.

وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمیْن

پایان سوره «حمد»

---

۱ ـ به تفسیر «**نور الثقلین**»، جلد اول، صفحات ۲۳ و ۲۴، و «**بحار الانوار**»، جلد ۸۲، صفحات ۲۱ و ۲۳، و جلد ۸۹، صفحه ۲۴۰، حدیث ۴۷ مراجعه فرمائید. احادیث زیادی در معنی «**مَغْضُوبِ عَلَیْهِم**» و «**ضالّین**» وارد شده که اشاره به یهود و نصاری دارد. به عنوان نمونه: «**بحار الانوار**»، جلد ۸۲، صفحه ۵۲، و جلد ۸۹، صفحات ۲۳۰، ۲۴۰ و...

۲ ـ اعراف، ۴۵ ـ انفال، ۴۷ ـ توبه، ۳۴ ـ هود، ۱۹ ـ ابراهیم، ۳ ـ حج، ۲۵.

سوره بقره

این سوره، در «**مدینه**» نازل شده و دارای **۲۸٦** آیه است

محتوای سوره بقره

این سوره که طولانی ترین سوره های قرآن مجید است، مسلماً یک جا نازل نشده، بلکه در فواصل مختلف، و به مناسبت های نیازهای گوناگون جامعه اسلامی، در «**مدینه**» نازل گردیده است.

ولی با این حال جامعیت آن از نظر اصول اعتقادی اسلام و بسیاری از مسائل عملی (عبادی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی) قابل انکار نیست.

چه این که در این سوره:

۱ ـ **بحث هائی** پیرامون توحید و شناسائی خدا مخصوصاً از طریق مطالعه اسرار آفرینش آمده است.

۲ ـ **بحث هائی** در زمینه معاد و زندگی پس از مرگ، مخصوصاً مثال های حسّی آن مانند داستان ابراهیم و زنده شدن مرغ ها و داستان عزیر.

۳ ـ **بحث هائی** در زمینه اعجاز قرآن و اهمیت این کتاب آسمانی.

٤ ـ **بحث هائی** بسیار مفصل و طولانی درباره یهود و منافقان و موضع گیری های خاص آنها در برابر اسلام و قرآن، و انواع کارشکنی های آنان در این رابطه.

۵ ـ **بحث هائی** در زمینه تاریخ پیامبران بزرگ مخصوصاً ابراهیم(علیه السلام) و موسی(علیه السلام).

٦ ـ **بحث هائی** در زمینه **احکام مختلف اسلامی** از جمله نماز، روزه، جهاد در راه خدا، حج و تغییر قبله، ازدواج و طلاق، احکام تجارت و دین، و قسمت مهمی از احکام ربا.

۷ ـ **و مخصوصاً** بحث های فراوانی در زمینه انفاق در راه خدا.

۸ ـ **و همچنین** مسأله قصاص و تحریم قسمتی از گوشت های حرام و قمار و شراب و بخشی از احکام وصیت و مانند آن.

و اما نامگذاری این سوره به «**بقره**» به خاطر داستانی است در مورد گاو بنی اسرائیل که شرح آن در آیات ٦٧ تا ٧٣ به خواست خدا خواهد آمد.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، روایات پر اهمیتی در منابع اسلامی نقل شده است:

از جمله مرحوم «**طبرسی**» در «**مجمع البیان**» از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)چنین نقل می کند که پرسیدند: **أَیُّ سُورَةِ الْقُرْآنِ أَفْضَلُ؟ قالَ: أَلْبَقَرَةُ، قِیْلَ أَیُّ آیَةِ الْبَقَرَةِ أَفْضَلُ؟ قالَ آیَةُ الْکُرْسِیّ**: «کدام یک از سوره های قرآن از همه برتر است؟ فرمود: سوره «**بقره**»، عرض کردند: کدام آیه از آیات سوره بقره افضل است؟ فرمود : **آیة الکرسی**».[1]

افضلیت این سوره ظاهراً به خاطر جامعیت آن، و افضل بودن آیة الکرسی به خاطر محتوای توحیدی خاص آن می باشد که به خواست خدا در تفسیر آن خواهد آمد.

و این منافات ندارد که بعضی از سوره های دیگر قرآن از جهات دیگری برتری داشته باشند**;** چرا که از دیدگاه های مختلف به آنها نظر شده است.

و نیز از امام **علی بن الحسین**(علیهما السلام) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) چنین نقل شده است:

---

۱ ـ «نور الثقلین»، جلد اول، صفحه ۲۶ ـ «**مجمع البیان**»، جلد اول، صفحه ۳۲ (جلد ۱، صفحه ۷۵، مؤسسه اعلمی) ـ «درّ المنثور»، جلد ۱، صفحه ۲۰ (دار المعرفة).

کسی که چهار آیه از آغاز سوره **بقره** و **آیهٔ الکرسی** و دو آیه بعد از آن و سه آیه از آخر آن را بخواند هرگز در جان و مال خود ناخوشایندی نخواهد دید، شیطان به او نزدیک نمی شود، و قرآن را فراموش نخواهد کرد».[1]

در اینجا لازم می دانیم: این حقیقت مهم را تکرار کنیم، که ثواب ها، فضیلت ها و پاداش های مهمی که برای تلاوت قرآن، یا سوره ها و آیات خاصی نقل شده هرگز مفهومش این نیست که انسان آنها را به صورت اوراد بخواند و تنها به گردش زبان قناعت کند.

بلکه خواندن قرآن برای فهمیدن، و فهمیدن برای اندیشیدن، و اندیشیدن برای عمل است.

اتفاقاً هر فضیلتی درباره سوره ای یا آیه ای ذکر شده تناسب بسیار زیادی با محتوای آن سوره یا آیه دارد.

مثلاً در فضیلت سوره «**نور**» چنین می خوانیم: هر کس بر آن مداومت کند خداوند او و فرزندانش را از آلودگی به «**زنا**» حفظ می کند.

این به خاطر آن است که محتوای سوره «**نور**» دستورات مهمی در زمینه مبارزه با انحرافات جنسی دارد:

دستور به تسریع ازدواج افراد مجرد.

دستور به حجاب.

دستور به ترک چشم چرانی و نگاه های هوس آلود.

دستور به ترک شایعه پراکنی و نسبت های ناروا.

و بالاخره **دستور** به اجرای حدّ شرعی درباره زنان و مردان زناکار.

---

۱ ـ کتاب «**ثواب الاعمال**» (طبق نقل نور الثقلین، جلد ۱، صفحه ۲۶) ـ «**کافی**»، جلد ۲، صفحه ۶۲۱، حدیث ۵ ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۶، صفحه ۲۵۰، حدیث ۷۸۶۰ (چاپ آل البیت) ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۸۹، صفحه ۲۶۵، حدیث ۹.

بدیهی است اگر محتوای این سوره در جامعه یا خانواده ای پیاده شود آلودگی به زنا نخواهد بود.

همچنین آیاتی از سوره «**بقره**» که در بالا اشاره شد، و اتفاقاً همه در زمینه توحید، ایمان به غیب، و خداشناسی و پرهیز از وسوسه های شیطانی است، اگر کسی بخواند و محتوای آن را در عمق جانش پیاده کند، مسلماً آن فضائل را خواهد داشت.

درست است که خواندن قرآن به هر حال ثواب دارد، ولی ثواب اصلی و اساس و آثار سازنده هنگامی خواهد بود که مقدمه ای برای اندیشه و عمل باشد.

❊ ❊ ❊

۱ **الم**

۲ **ذلِکَ الْکِتابُ لارَیْبَ فیهِ هُدیً لِلْمُتَّقینَ**

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ ـ الم.

۲ ـ آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد و مایه هدایت پرهیزکاران است.

تفسیر:

تحقیق درباره حروف مقطعه قرآن

در آغاز سوره «**بقره**» که دومین سوره قرآن مجید است با نخستین مورد از حروف مقطعه که در ابتدای این سوره آمده برخورد می کنیم «الف، لام، میم» (**الم**).

چنان که می دانیم آغاز بیست و نه سوره قرآن با **حروف مقطعه** شروع شده است و چنان که از نامش پیدا است، این حروف، حروفی بریده از هم به نظر می رسد، و کلمه مفهومی را ظاهراً نمی سازد.

حروف مقطعه قرآن، همیشه جزء کلمات اسرارآمیز قرآن محسوب می شده، و مفسران برای آن تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند، و با گذشت زمان و تحقیقات جدید دانشمندان، تفسیرهای تازه ای برای آن پیدا می شود.

جالب این که در هیچ یک از تواریخ ندیده ایم که عرب جاهلی و مشرکان وجود حروف مقطعه در آغاز بسیاری از سوره های قرآن را بر پیغمبر(صلی الله علیه وآله) خرده بگیرند، و آن را وسیله ای برای استهزاء و سخریه قرار دهند، و این خود می رساند که گویا آنها نیز از اسرار وجود حروف مقطعه کاملاً بی خبر نبوده اند.

به هر حال از میان این تفاسیر، چند تفسیر است که از همه مهم تر و معتبرتر به نظر می رسد، و هماهنگ با آخرین تحقیقاتی است که در این زمینه به عمل آمده، و ما این چند تفسیر را به تدریج در آغاز این سوره، و سوره «**آل عمران**»، و سوره «**اعراف**» به خواست خدا بیان خواهیم کرد، اکنون به مهم ترین آنها در اینجا می پردازیم:

این حروف اشاره به این است که: این کتاب آسمانی با آن عظمت و اهمیتی که تمام سخنوران عرب و غیر عرب را متحیر ساخته، و دانشمندان را از معارضه با آن عاجز نموده است، **از نمونه همین حروفی است که در اختیار** همگان قرار دارد.

در عین این که قرآن از همان حروفِ «**الف، باء**» و کلمات معمولی ترکیب یافته، به قدری کلمات آن موزون است و معانی بزرگی در بر دارد، که در اعماق دل و جان انسان نفوذ می کند، روح را مملو از اعجاب و تحسین می سازد، و افکار و عقول را در برابر خود به تعظیم وا می دارد، جمله بندی های مرتب و کلمات آن، در بلندترین پایه قرار گرفته و معانی بلند را در قالب زیباترین الفاظ می ریزد، که همانند و نظیر ندارد.

فصاحت و بلاغت قرآن، بر کسی پوشیده نیست، این گفته صرف ادعا نمی باشد; زیرا آفریدگار جهان، همان کسی که این کتاب را بر پیامبر نازل کرده همه انسان ها را دعوت به مقابله به مثل نموده است و از آنها خواسته اگر می توانند همانند آن، یا لااقل یک سوره مثل آن را، بیاورند، او دعوت نموده است

عموم جهانیان (جن و انس) با همکاری و هم فکری اگر می توانند مانند آن را بیاورند اما همه عاجز و ناتوان ماندند، و این نشان می دهد که این آیات مولود فکر آدمی نیست.

درست همان طور که خداوند بزرگ از خاک، موجوداتی همچون انسان، با آن ساختمان شگفت انگیز، انواع پرندگان زیبا، جانداران متنوع، و گیاهان و گل های رنگارنگ، می آفریند و ما از آن کاسه و کوزه و مانند آن می سازیم.

همچنین خداوند از حروف الفبا و کلمات معمولی، مطالب و معانی بلند را در قالب الفاظ زیبا و کلمات موزون ریخته و اسلوب خاصی در آن به کار برده که همه انگشت حیرت به دندان گرفته اند.

آری، همین حروف در اختیار انسان ها نیز هست ولی توانائی ندارند ترکیب ها و جمله بندی هائی بسان قرآن، ابداع کنند.

❊ ❊ ❊

عصر طلائی ادبیات عرب

جالب توجه این که: عصر جاهلیت یک عصر طلائی از نظر ادبیات بود، **همان** اعراب بادیه نشین، **همان** پا برهنه ها و نیمه وحشی ها با تمام محرومیت های اقتصادی و اجتماعی دل هائی سرشار از ذوق ادبی و سخن سنجی داشتند، به طوری که اشعار یادگار آن دوران طلائی، از اصیل ترین و پرمایه ترین اشعار عرب محسوب می شود، و ذخائر گران بهائی برای علاقمندان ادبیات عربی اصیل است، این خود بهترین دلیل برای نبوغ ادبی و ذوق سخن پروری اعراب در آن دوران می باشد.

عرب ها در زمان جاهلیت یک بازارِ بزرگِ سال، به نام «**بازار عکاظ**» داشتند که در عین حال یک «**مجمع مهم ادبی**» و کنگره سیاسی و قضائی نیز محسوب

می شد.

در این بازار، علاوه بر فعالیت های اقتصادی، عالی ترین نمونه های نظم و نثر عربی از طرف شعراء و سخن سرایان توانا، در این کنگره بزرگ عرضه می گردید، و بهترین آنها به عنوان «**شعر سال**» انتخاب می شد که هفت قطعه (یا ده قطعه) آن به نام «**سبعه یا عشره معلقه**» معروف است، و البته موفقیت در این مسابقه بزرگ ادبی، افتخار بزرگی برای سراینده آن شعر و قبیله اش بود.

در چنان عصری، قرآن آنها را دعوت به مقابله به مثل کرد، و همه از آوردن مانند آن اظهار عجز کردند، و در برابر آن زانو زدند (شرح بیشتر در زمینه تحدی قرآن و ناتوان ماندن از آوردن مثل آن را ذیل آیه ۲۳ همین سوره خواهید خواند).

❊ ❊ ❊

شاهد گویا

گواه زنده این تفسیر برای حروف مقطعه، حدیثی است که از علی بن الحسین(علیهما السلام) امام سجاد(علیه السلام) رسیده است آنجا که می فرماید: **كَذَبَتْ قُرَيْشٌ وَ الْيَهُودُ بِالْقُرْآنِ وَ قالُوا: سِحْرٌ مُبِينٌ، تَقَوَّلَهُ، فَقالَ اللّهُ: «الم ذلِكَ الْكِتابُ...» أَيْ يا مُحَمَّدُ هذَا الْكِتابُ الَّذِي أَنْزَلْتُهُ عَلَيْكَ هُوَ الْحُرُوفُ الْمُقَطَّعَةُ الَّتِي مِنْها أَلِفٌ، لامٌ، مِيمٌ وَ هُوَ بِلُغَتِكُمْ وَ حُرُوفِ هِجائِكُمْ، فَأْتُوا بِمِثْلِهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِين...:**

«قریش و یهود به قرآن نسبت ناروا دادند گفتند: قرآن سحر است، آن را خودش ساخته و به خدا نسبت داده است، خداوند به آنها اعلام فرمود: «**الم ذلِكَ الْكِتابُ**» یعنی: ای محمّد کتابی که بر تو فرو فرستادم از همین حروف مقطعه (الف ـ لام ـ م) و مانند آن است که همان حروف الفبای شما است».[1]

---

۱ ـ تفسیر «برهان»، جلد ۱، صفحه ۵۴ (جلد ۱، صفحه ۱۲۶، حدیث ۳۱۹ ـ ۹، چاپ بنیاد بعثت) ـ «بحار الانوار»، جلد ۸۹، صفحه ۳۷۷، حدیث ۱۰ (با اندکی تفاوت) و جلد ۱۷، صفحه ۲۱۷، حدیث ۲۱ (با اندکی تفاوت).

شاهد دیگر: حدیثی است که از امام علی ابن موسی الرضا(علیهما السلام) رسیده است آنجا که می فرماید: ...**ثُمَّ قالَ**(علیه السلام) **إِنَّ اللّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی أَنْزَلَ هذَا الْقُرْآنَ بِهذِهِ الْحُرُوفِ الَّتِی یَتَداوَلُها جَمِیعُ الْعَرَبِ، ثُمَّ قالَ: قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلی أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآن**...: «...خداوند بزرگ قرآن را نازل فرمود با همین حروفی که جمیع عرب با آن تکلم می کنند، سپس فرمود: بگو اگر انس و جن با هم همکاری کنند که مثل قرآن را بیاورند توانائی بر آن را ندارند...».[1]

نکته دیگری که این نظریه را درباره معنی **حروف مقطعه** قرآن تائید می کند این است که در ۲٤ مورد از آغاز سوره هائی که با این حروف شروع شده است، بلافاصله سخن از قرآن و عظمت آن به میان آمده، این خود نشان می دهد که ارتباطی میان این دو، (حروف مقطعه و عظمت قرآن) موجود است.

اینک چند نمونه از آنها:

۱ ـ (الر کِتابٌ أُحْکِمَتْ آیاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَکیم خَبیر).[2]

۲ ـ (طس تِلْکَ آیاتُ الْقُرْآنِ وَ کِتاب مُبین).[3]

۳ ـ (الم * تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْحَکیم).[4]

٤ ـ (المص * کِتابٌ أُنْزِلَ إِلَیْک).[5]

در تمام این موارد، و موارد بسیار دیگر از آغاز سوره های قرآن پس از ذکر حروف مقطعه سخن از قرآن به میان آمده، و از عظمت آن بحث شده است.

* * *

بعد از بیان حروف مقطعه قرآن اشاره به عظمت این کتاب آسمانی کرده

---

۱ ـ «**توحید صدوق**»، صفحه ۱۶۲، چاپ ۱۳۷۵ هجری قمری (صفحه ۲۳۴، حدیث ۱، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۵۷ هـ.ش) ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۲، صفحه ۳۱۹، حدیث ۳.

۲ ـ هود، آیه ۱.

۳ ـ نمل، آیه ۱.

۴ ـ لقمان، آیات ۱ و ۲.

۵ ـ اعراف، آیات ۱ و ۲.

می گوید: «این همان کتاب با عظمت است که هیچ گونه تردید در آن وجود ندارد» (**ذٰلِکَ الْکِتابُ لارَیْبَ فیهِ**).

این تعبیر، ممکن است اشاره به آن باشد که خداوند به پیامبر خویش وعده داده کتابی برای راهنمائی انسان ها بر او نازل کند که برای همه حق طلبان مایه هدایت و برای حقیقت جویان جای تردید در آن نباشد، و اکنون به وعده خود وفا کرده است.

اما این که می گوید: هیچ گونه **شک و تردید** در آن وجود ندارد، این یک ادعا نیست بلکه منظور این است که: محتوای قرآن آن چنان است که خود شهادت بر حقانیت خویش می دهد، و «**همچون طبله عطار است خاموش و هنرنمای**» **و به تعبیر** دیگر: آن چنان آثار صدق، عظمت، انسجام، استحکام، عمق معانی، شیرینی و فصاحت لغات و تعبیرات، در آن نمایان است که هر گونه وسوسه و شک را از خود دور می کند، و مصداق «**آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است**» می باشد.

جالب این که گذشت زمان، نه تنها طراوت آن را نمی کاهد، بلکه با پیشرفت علوم و برداشته شدن پرده از روی اسرار کائنات، حقائق قرآن روشن تر می گردد، و هر قدر علم به سوی تکامل پیش می رود درخشش این آیات بیشتر می شود.

این یک ادعا نیست، واقعیتی است که به خواست خدا در لابلای همین کتاب تفسیر، به آن پی خواهیم برد.

* * *

نکته ها:

۱ ـ چرا اشاره به دور؟

می دانیم کلمه «**ذٰلِکَ**» در لغت عرب اسم اشاره بعید است، بنابراین «**ذٰلِکَ**

الْكِتاب» مفهومش «آن کتاب» است، در حالی که در اینجا باید از اشاره به نزدیک استفاده می شد، و «**هذَا الْكِتاب»** می گفت; چرا که قرآن در دسترسی مردم قرار گرفته بود.

این به خاطر آن است که: گاهی از اسم اشاره بعید برای بیان عظمت چیز، یا شخصی استفاده می شود، یعنی آن قدر مقام آن بالا است که گوئی در نقطه دور دستی در اوج آسمان ها، قرار گرفته است، در تعبیرات فارسی نیز نظیر آن را داریم فی المثل در حضور افراد بزرگ می گوئیم: «اگر **آن** سرور اجازه دهند چنین کاری را می کنیم». در حالی که باید **این** سرور گفته شود، این تنها برای بیان عظمت و بلندی مقام است.

در بعضی دیگر از آیات قرآن تعبیر به «**تِلْکَ**» شده که آن هم اشاره بعید است مانند: **(تِلْکَ آیاتُ الْكِتابِ الْحَکیمِ)**.[1]

* * *

۲ ـ معنی «کتاب»

«**کتاب**» به معنی مکتوب و نوشته شده است، و بدون تردید منظور از کتاب در آیه مورد بحث قرآن مجید است.

در اینجا این سؤال پیش می آید: مگر تمام قرآن در آن روز نوشته شده بود؟

در پاسخ این سؤال می گوئیم: نوشته شدن تمام قرآن لازم نیست; چرا که قرآن، هم به کل این کتاب گفته می شود و هم به اجزاء آن.

به علاوه «کتاب»، گاهی به معنی وسیع تری اطلاق می شود به معنی مطالبی که درخور نوشتن است و به صورت مکتوب بیرون خواهد آمد، هر چند تا آن زمان نوشته نشده باشد، در سوره «**ص**» آیه ۲۹ می خوانیم: **كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْکَ**

---

۱ ـ لقمان، آیه ۲.

مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِه: «این کتابی است که بر تو نازل کردیم، کتابی است پر برکت تا مردم در آیات آن بیندیشند» مسلّم است قرآن قبل از نزولش به صورت نوشته ای در میان انسان ها وجود نداشت.

این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر به کتاب اشاره به مکتوب بودنش در «**لوح محفوظ**» باشد (درباره لوح محفوظ در جای خود بحث خواهیم کرد).[1]

❊ ❊ ❊

۳ ـ *هدایت چیست؟*

کلمه «**هدایت**» در قرآن در موارد فراوانی استعمال شده است ولی ریشه و اساس همه آنها به دو معنی بازگشت می کند:

۱ ـ «هدایت تکوینی» که در تمام موجودات جهان وجود دارد (منظور از هدایت تکوینی رهبری موجودات به وسیله پروردگار زیر پوشش نظام آفرینش و قانونمندی های حساب شده جهان هستی است).

قرآن مجید در این زمینه از زبان موسی(علیه السلام) می گوید: **رَبُّنَا الَّذی أَعْطی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی:** «پروردگار ما همان کسی است که همه چیز را آفرید و سپس آن را هدایت کرد».[2]

۲ ـ «هدایت تشریعی» که به وسیله پیامبران و کتاب های آسمانی انجام می گیرد و انسان ها با تعلیم و تربیت آنان در مسیر تکامل پیش می روند، شاهد آن نیز در قرآن فراوان است از جمله می خوانیم: **وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا:** «آنها را راهنمایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می کنند».[3]

❊ ❊ ❊

---

۱ ـ به جلد دهم تفسیر «نمونه»، صفحه ۲۴۱ مراجعه شود (ذیل آیه ۳۹ سوره رعد).

۲ ـ طه، آیه ۵۰.

۳ ـ انبیاء، ۷۳ ـ سجده، ۱۴.

٤ ـ چرا هدایت قرآن ویژه پرهیزکاران است؟

مسلماً قرآن برای هدایت همه جهانیان نازل شده، ولی چرا در آیه فوق هدایت قرآن مخصوص پرهیزکاران، معرفی گردیده؟

علت آن این است که: تا مرحله ای از تقوا در وجود انسان نباشد (مرحله تسلیم در مقابل حق و پذیریش آنچه هماهنگ با عقل و فطرت است) محال است انسان از هدایت کتاب های آسمانی و دعوت انبیاء بهره بگیرد.

به تعبیر دیگر: افراد فاقد ایمان دو گروهند: **گروهی** هستند که در جستجوی حق اند و این مقدار از تقوا در دل آنها وجود دارد که هر جا حق را ببینند پذیرا می شوند.

گروه دیگری افراد لجوج، متعصب و هوا پرستی هستند که نه تنها در جستجوی حق نیستند بلکه هر جا آن را بیابند برای خاموش کردنش تلاش می کنند.

مسلماً قرآن و هر کتاب آسمانی دیگر تنها به حال گروه اول مفید بوده و هست و گروه دوم از هدایت آن بهره ای نخواهند گرفت.

و باز به تعبیر دیگر: علاوه بر «**فاعلیت فاعل**» «**قابلیت قابل**» نیز شرط است، **هم** در هدایت تکوینی **و هم** در هدایت تشریعی.

زمین شوره زار، هرگز سنبل بر نیارد، اگر چه هزاران مرتبه باران بر آن ببارد، بلکه باید زمین آماده باشد تا از قطرات زنده کننده باران بهره گیرد.

سرزمین وجود انسانی نیز تا از لجاجت و عناد و تعصب پاک نشود، بذر هدایت را نمی پذیرد، **و لذا** خداوند می فرماید: «قرآن هادی و راهنمای متقیان است».[1]

* * *

---

۱ ـ «هُدىً لِلْمُتَّقِيْنَ» (بقره، ۲).

۳ الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ

٤ وَ الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيْکَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ

٥ أُولئِکَ عَلى هُدىً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

ترجمه:

۳ ـ (پرهیزکاران) کسانی هستند که غیب (آنچه از حسّ پوشیده و پنهان است) ایمان می آورند، و نماز بپا می دارند و از تمام نعمت ها و مواهبی که به آنان روزی دادیم انفاق می کنند.

٤ ـ و آنان که به آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین) نازل گردیده ایمان می آورند و به رستاخیز یقین دارند.

٥ ـ آنان بر طریق هدایت پروردگارشانند و آنان رستگارانند.

تفسیر:

آثار تقوا در روح و جسم انسان

قرآن در آغاز این سوره، مردم را در ارتباط با برنامه و آئین اسلام به سه گروه متفاوت تقسیم می کند:

۱ ـ «متقین» (پرهیزکاران) که اسلام را در تمام ابعادش پذیرا گشته اند.

۲ ـ «کافران» که درست در نقطه مقابل گروه اول قرار گرفته و به کفر خود معترفند و از گفتار و رفتار خصمانه در برابر اسلام ابا ندارند.

۳ ـ «منافقان» که دارای دو چهره اند، با مسلمانان ظاهراً مسلمان و با گروه مخالف، مخالف اسلامند، البته چهره اصلی آنها همان چهره کفر است ولی تظاهرات اسلامی نیز دارند.

بدون شک زیان این گروه برای اسلام بیش از گروه دوم است و به همین سبب خواهیم دید که قرآن با آنها برخورد شدیدتری دارد.

البته این موضوع مخصوص اسلام نیست، تمام مکتب های جهان با این سه گروه روبرو هستند، یا مؤمن به آن مکتب، یا مخالف آشکار، و یا منافق محافظه کار، و نیز این مسأله اختصاص به زمان معینی ندارد، بلکه در همه ادوار جهان بوده است.

نخستین آیه مورد بحث به معرفی متقین پرداخته می فرماید: «آنها کسانی هستند که به غیب ایمان می آورند و نماز را بر پا می دارند، و از مواهبی که به آنها داده ایم انفاق می کنند» (**الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ**).

و بدین ترتیب به سه ویژگی از پنج ویژگی پرهیزکاران (ایمان به غیب ـ اقامه نماز ـ انفاق از همه مواهب ـ ایمان به دعوت پیامبر و همه انبیاء و ایمان به رستاخیز) اشاره کرده است.

۱ ـ ایمان به غیب

بر اساس جمله آغازین این آیه، نخستین ویژگی پرهیزکاران ایمان به غیب است.

غیب و شهود دو نقطه مقابل یکدیگرند، عالم شهود، عالم محسوسات است، و جهان غیب، ماوراء حس، زیرا «**غیب**» در اصل، به معنی چیزی است که پوشیده و پنهان است و چون عالم ماوراء محسوسات از حس ما پوشیده است به

آن غیب گفته می شود.

در قرآن کریم می خوانیم: **عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحیم:** «خداوندی که به غیب و شهود، پنهان و آشکار دانا است و او است خداوند بخشنده و رحیم».[1]

ایمان به غیب، درست نخستین نقطه ای است که مؤمنان را از غیر آنها جدا می سازد و پیروان ادیان آسمانی را در برابر منکران خدا، وحی و قیامت قرار می دهد و به همین دلیل، **نخستین** ویژگی پرهیزکاران ایمان به غیب ذکر شده است.

مؤمنان مرز جهان ماده را شکافته، خویش را از چهار دیواری آن گذرانده اند، آنها با این دید وسیع با جهان فوق العاده بزرگتری ارتباط دارند **در حالی که** مخالفان آنها اصرار دارند انسان را همچون حیوانات در چهار دیواری جهان ماده محدود کنند، و این سیر قهقرائی را تمدن و پیشرفت و ترقی نام می نهند!

در مقایسه «درک و دید» این دو، به اینجا می رسیم: «**مؤمنان به غیب**» عقیده دارند: جهان هستی از آنچه ما با حس خود درک می کنیم بسیار بزرگ تر و وسیع تر است.

سازنده این عالم آفرینش، علم و قدرتی بی انتها، و عظمت و ادراکی بی نهایت دارد، او ازلی و ابدی است. و عالم را طبق یک نقشه بسیار حساب شده و دقیق پی ریزی کرده.

در جهان انسان ها، روح انسانی فاصله زیادی میان آنان و حیوانات ایجاد کرده.

---

۱ ـ حشر، آیه ۲۲.

مرگ به معنی فنا و نابودی نیست، بلکه یکی از مراحل تکاملی انسان و دریچه ای است به جهان وسیع تر و پهناورتر.

در حالی که یک فرد مادّی معتقد است: **جهان هستی** محدود است به آنچه ما می بینیم و علوم طبیعی برای ما ثابت کرده است.

قوانین طبیعت یک سلسله قوانین جبری است که بدون هیچ گونه نقشه و برنامه ای پدید آورنده این جهان است.

نیروی خلاقه عالم حتی به اندازه یک کودک خردسال هم عقل و شعور ندارد.

بشر جزئی از طبیعت است و پس از مرگ، همه چیز پایان می گیرد، بدن او متلاشی می گردد، و اجزای آن بار دیگر به مواد طبیعی می پیوندند، بقائی برای انسان نیست و میان او و حیوان چندان فاصله ای وجود ندارد.[1]

آیا این دو انسان، با این دو طرز تفکر، با هم قابل مقایسه اند؟! **آیا** خط سیر زندگی و رفتار آنها در اجتماع یکسان است؟

اولی نمی تواند از حق، عدالت، خیرخواهی و کمک به دیگران صرف نظر کند.

و دومی دلیلی برای هیچ گونه از این امور نمی بیند، مگر آنچه در زندگی مادی او برای امروز یا فردا اثر داشته باشد، به همین دلیل، در دنیای مؤمنان راستین برادری است و تفاهم، پاکی است و تعاون.

در حالی که در دنیائی که مادّی گری بر آن حکومت می کند، استعمار است و استثمار، خونریزی است و غارت و چپاول، و اگر می بینیم قرآن نقطه شروع تقوا را در آیات فوق، ایمان به غیب دانسته، دلیلش همین است.

---

۱ ـ اقتباس از «قرآن و آخرین پیامبر».

در این که آیا **ایمان به غیب** در اینجا تنها اشاره به ایمان به ذات پاک پروردگار است، **و یا غیب** در اینجا مفهوم وسیعی دارد که عالم وحی و رستاخیز و جهان فرشتگان و به طور کلی آنچه ماورای حس است شامل می شود، در میان مفسران بحث است.

از آنچه در بالا گفتیم که: ایمان به جهان ماوراء حس، نخستین نقطه جدائی مؤمنان از کافران است روشن می شود که: غیب در اینجا دارای همان مفهوم وسیع کلمه می باشد، **به علاوه**، تعبیر آیه مطلق است، و هیچ گونه قیدی در آن وجود ندارد که به معنی خاصی محدودش کنیم.

و اگر می بینیم در بعضی از روایات اهل بیت(علیهم السلام)[1] غیب در آیه فوق تفسیر به «امام غائب حضرت مهدی»(علیه السلام) شده که به عقیده ما هم اکنون زنده است و از دیده ها پنهان می باشد، منافاتی با آنچه در بالا گفتیم ندارد; زیرا روایاتی که در تفسیر آیات وارد شده و نمونه های فراوانی از آن را بعداً ملاحظه خواهید کرد، غالباً مصداق های خاصی را بیان می کند، بی آن که به آن مصداق محدود باشد، روایات فوق، در حقیقت می خواهد وسعت معنی ایمان به غیب و شمول آن را حتی نسبت به امام غائب(علیه السلام) مجسم کند، حتی می توان گفت ایمان به غیب معنی وسیعی دارد که ممکن است با گذشت زمان حتی مصداق های تازه ای پیدا کند.

۲ ـ ارتباط با خدا

جمله دوم آیه ویژگی دیگر پرهیزگاران را بر پا داشتن نماز می شمارد.

«**نماز**» که رمز ارتباط با خدا است، مؤمنانی را که به جهان ماوراء طبیعت راه یافته اند در یک رابطه دائمی و همیشگی با آن مبدأ بزرگ آفرینش نگه می دارد آنها تنها در برابر خدا سر تعظیم خم می کنند، و تنها تسلیم آفریننده بزرگ جهان

---

۱ ـ «نور الثقلین»، جلد اول، صفحه ۳۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۵۱، صفحه ۵۲، و جلد ۵۲، صفحه ۱۲۴.

هستی هستند، و به همین دلیل، دیگر خضوع در برابر بت ها، و یا تسلیم شدن در برابر جباران و ستمگران، در برنامه آنها وجود نخواهد داشت.

چنین انسانی، احساس می کند از تمام مخلوقات دیگر فراتر رفته، و ارزش آن را پیدا کرده که با خدا سخن بگوید، **و این** بزرگ ترین عامل تربیت او است.

کسی که شبانه روز حد اقل پنج بار در حضور خداوند قرار می گیرد، و با او به راز و نیاز می پردازد، فکر او، عمل او، گفتار او، همه خدائی می شود، و چنین انسانی چگونه ممکن است بر خلاف خواست او گام بردارد (مشروط بر این که راز و نیازش به درگاه حق، از جان و دل سرچشمه گیرد و با تمام قلب رو به درگاهش آورد).[1]

۳ ـ *ارتباط با انسان ها*

سومین جمله این آیه توجه می دهد آنها علاوه بر ارتباط دائم با پروردگار رابطه نزدیک و مستمری با خلق خدا دارند، و به همین دلیل سومین ویژگی آنها را قرآن چنین بیان می کند: «و از تمام مواهبی که به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند».

قابل توجه این که قرآن نمی گوید: **مِنْ أَمْوالِهِمْ يُنْفِقُون** «از اموالشان انفاق می کنند» بلکه می گوید: **مِمّا رَزَقْناهُم:** «از آنچه به آنها روزی دادیم» و به این ترتیب، مسأله «**انفاق**» را آن چنان تعمیم می دهد که تمام مواهب مادی و معنوی را در بر می گیرد.

بنابراین مردم پرهیزگار آنها هستند که نه تنها از اموال خود، بلکه از علم و عقل و دانش، نیروهای جسمانی و مقام و موقعیت اجتماعی خود، و خلاصه از

---

۱ ـ درباره اهمیت نماز، و اثرات فوق العاده تربیتی آن در ذیل آیه ۱۱۴ سوره «هود» بحث کافی کرده ایم (به تفسیر نمونه، جلد نهم، صفحه ۲۶۷ مراجعه شود).

تمام سرمایه های خویش به آنها که نیاز دارند می بخشند، بی آن که انتظار پاداشی داشته باشند.

نکته دیگر این که: انفاق یک قانون عمومی در جهان آفرینش و مخصوصاً در سازمان بدن هر موجود زنده است، قلب انسان تنها برای خود کار نمی کند، بلکه از آنچه دارد به تمام سلول ها انفاق می کند، مغز و ریه و سایر دستگاه های بدن انسان، همه از نتیجه کار خود دائماً انفاق می کنند، و اصولاً زندگی دسته جمعی بدون انفاق مفهومی ندارد.[1]

ارتباط با انسان ها در حقیقت نتیجه ارتباط و پیوند با خدا است، انسانی که به خدا پیوسته و به حکم جمله «**مِمّا رَزَقْناهُم**» همه روزی ها و مواهب را از خدا می داند، نه از ناحیه خودش، عطای خداوند بزرگی می داند که چند روزی این امانت را نزد او گذاشته، نه تنها از انفاق و بخشش در راه او ناراحت نمی شود، که خوشحال است; چرا که مال خدا را به بندگان او داده، اما نتائج و برکات مادی و معنویش را برای خود خریده است، این طرز تفکر، روح انسان را از بخل و حسد پاک می کند، و جهان «**تنازع بقا**» را به «**دنیای تعاون**» تبدیل می سازد.

دنیائی که هر کس در آن خود را مدیون می داند که از مواهبی که دارد در اختیار همه نیازمندان بگذارد، همچون آفتاب نورافشانی کند بی آن که انتظار پاداشی داشته باشد.

جالب این که در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر جمله «**وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ**» فرمود: **إِنَّ مَعْناهُ وَ مِمّا عَلَّمْناهُمْ يَبُثُّونَ:**

«مفهوم آن این است از علوم و دانش هائی که به آنها تعلیم داده ایم نشر

---

۱ ـ درباره انفاق و اهمیت و اثرات آن به جلد دوم تفسیر «نمونه»، ذیل آیات ۲۶۱ تا ۲۷۴ سوره «بقره» مراجعه شود.

می دهند، و به نیازمندان می آموزند».[1]

بدیهی است، مفهوم این سخن آن نیست که انفاق مخصوص به علم است، بلکه چون غالباً نظرها در مسأله انفاق، متوجه انفاق مالی می شود، امام با ذکر این نوع انفاق معنوی می خواهد گستردگی مفهوم انفاق را روشن سازد.

ضمناً از اینجا به خوبی روشن می شود: انفاق در آیه مورد بحث خصوص زکات واجب، یا اعم از زکات واجب و مستحب نیست، بلکه معنی وسیعی دارد که هر گونه کمک بلاعوضی را در بر می گیرد.

* * *

٤ ـ ایمان به تمام انبیاء

در آیه بعد، به دو ویژگی دیگر این گروه اشاره کرده است:

ویژگی اول پرهیزکاران، ایمان به تمام پیامبران و برنامه های الهی است، می فرماید: «آنها کسانی هستند که به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل گردیده ایمان دارند و نسبت به آخرت یقین دارند» (**وَ الَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ**).

و به این ترتیب، نه تنها اختلافی از نظر اصول و اساس در دعوت انبیاء نمی بینند، که آنها را معلمان و مربیان هماهنگی می دانند که یکی پس از دیگری در این آموزشگاه بزرگ جهان انسانیت برای پیش بردن انسان ها در سیر تکاملیشان گام می گذارند آنها نه تنها ادیان آسمانی را مایه تفرقه و نفاق نمی شمرند، که با توجه به وحدت اصولی آنها، وسیله ای برای ارتباط و پیوند میان انسان ها می دانند.

---

۱ ـ «**مجمع البیان**» و «**نور الثقلین**»، ذیل آیه مورد بحث ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۹۳، صفحه ۴، و جلد ۲، صفحه ۱۷، حدیث ۳۸، و صفحه ۲۱، حدیث ۵۹.

کسانی که دارای این درک و دید باشند، روح خود را از تعصب پاک می سازند و به آنچه همه پیامبران الهی برای هدایت و تکامل انسان ها آورده اند، ایمان پیدا می کنند، همه هادیان و راهنمایان راه توحید را محترم می شمرند.

البته ایمان به دستورات پیامبران پیشین مانع از آن نخواهد بود که فکر و عمل خود را با آئین آخرین پیامبر(صلی الله علیه وآله) که آخرین حلقه سلسله تکاملی ادیان است تطبیق دهند; چرا که اگر غیر از این کنند در مسیر تکامل خود گامی به عقب برداشته اند.

۵ ـ ایمان به آخرت

ویژگی دوم، ایمان به رستاخیز آخرین صفتی است که در این سلسله از صفات برای پرهیزگاران بیان شده است، «آنها به آخرت قطعاً ایمان دارند» **(وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ)**.

آنها یقین دارند که انسان، مهمل، عبث و بی هدف آفریده نشده، آفرینش برای او خط سیری تعیین کرده است که با مرگ هرگز پایان نمی گیرد، چرا که اگر در همین جا همه چیز ختم می شد، مسلماً این همه غوغا برای این چند روز زندگی، عبث و بیهوده بود.

او اعتراف دارد: **عدالت مطلق** پروردگار در انتظار همگان است و چنان نیست که اعمال ما در این جهان، بی حساب و پاداش باشد.

این اعتقاد به او آرامش می بخشد، از فشارهائی که در طریق انجام مسئولیت ها بر او وارد می شود نه تنها رنج نمی برد که از آن استقبال می کند، همچون کوه در برابر حوادث می ایستد، در برابر بی عدالتی ها تسلیم نمی شود، و مطمئن است کوچک ترین عمل نیک و بد، پاداش و کیفر دارد، بعد از مرگ به جهانی وسیع تر که خالی از هر گونه ظلم و ستم است انتقال می یابد و از رحمت

وسیع و الطاف پروردگار بزرگ بهره مند می شود.

ایمان به آخرت، یعنی شکافتن دیوار عالم ماده، و ورود در محیطی بالاتر و والاتر که این جهان، مزرعه ای برای آن، و آموزشگاهی برای آمادگی هر چه بیشتر در برابر آن، محسوب می شود، حیات و زندگی این جهان هدف نهائی نیست بلکه جنبه مقدماتی دارد، و دوران سازندگی برای جهان دیگر است.

زندگی در این جهان همچون زندگی دوران جنینی است که هرگز هدف آفرینش انسان آن نبوده، بلکه یک دوران تکاملی است برای زندگی دیگری، ولی تا این جنین سالم و دور از هر گونه عیب متولد نشود در زندگی بعد از آن خوشبخت و سعادتمند نخواهد بود.

ایمان به رستاخیز اثر عمیقی در تربیت انسان ها دارد، به آنها شهامت و شجاعت می بخشد; زیرا بر اساس آن، اوج افتخار در زندگی این جهان، «**شهادت**» در راه یک هدف مقدس الهی است که محبوب ترین اشیاء برای فرد با ایمان و آغازی است برای یک زندگی ابدی و جاودانی.

ایمان به قیامت انسان را در برابر گناه کنترل می کند، و به تعبیر دیگر گناهان ما با ایمان به خدا و آخرت نسبت معکوس دارند، به هر نسبت که ایمان قوی تر باشد گناه کمتر است، در سوره «**ص**» آیه ۲۶ می خوانیم خداوند به داود(علیه السلام)می فرماید: **وَ لاتَتَّبِعِ الْهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبیلِ اللّهِ إِنَّ الَّذینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبیلِ اللّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدیدٌ بِما نَسُوا یَوْمَ الْحِساب:**

«از هوای نفس پیروی مکن که تو را از مسیر الهی گمراه می سازد، کسانی که از طریق الهی گمراه شوند عذاب دردناکی دارند، چرا که روز قیامت را فراموش کردند».

آری این فراموشی روز جزا، سرچشمه انواع طغیان ها، ستم ها و گناهان

است و آنها هم سرچشمه عذاب شدید.

❊ ❊ ❊

آخرین آیه مورد بحث، اشاره ای است به نتیجه و پایان کار مؤمنانی که صفات پنجگانه فوق را در خود جمع کرده اند، می گوید: «اینها بر مسیر هدایت پروردگارشان هستند» (**أُولئِکَ عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ**).

«و اینها رستگارانند» (**وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**).

در حقیقت هدایت آنها و همچنین رستگاریشان از سوی خدا تضمین شده است و تعبیر به «**مِنْ رَبِّهِم**» اشاره به همین حقیقت است.

جالب این که می گوید: «**عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ**» اشاره به این که هدایت الهی همچون مرکب راهواری است که آنها بر آن سوارند، و به کمک این مرکب به سوی رستگاری و سعادت پیش می روند (زیرا می دانیم کلمه «**عَلی**» معمولاً در جائی به کار می رود که مفهوم تسلط و علوّ و استیلاء را می رساند).

ضمناً تعبیر به «**هُدیً**» (به صورت نکره) اشاره به عظمت هدایتی است که از ناحیه خداوند شامل حال آنها می شود، یعنی آنها هدایتی بس عظیم دارند.

و نیز تعبیر به «**هُمُ الْمُفْلِحُون**» با توجه به آنچه در علم «**معانی و بیان**» گفته شده، دلیل بر انحصار است، یعنی تنها راه رستگاری راه این گروه است که با کسب پنج صفت ویژه، مشمول هدایت الهی گشته اند.[1]

❊ ❊ ❊

۱ ـ نویسنده تفسیر «**المنار**» اصرار دارد که تکرار «**اولئک**» در آیه فوق را، اشاره به دو گروه بگیرد، گروه اول کسانی هستند که دارای سه صفت ایمان به غیب، بر پا داشتن نماز و انفاق می باشند، و گروه دوم کسانی که ایمان به وحی آسمانی و رستاخیز دارند، این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد; چرا که این پنج صفت همه صفات ویژه یک گروه و همه با هم پیوسته است و تفکیک میان آنها نادرست است.

نکته ها:

۱ ـ *استمرار در طریق ایمان و عمل*

در آیات فوق، همه جا از فعل مضارع که معمولاً برای استمرار است، استفاده شده **(یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْب ـ یُقیمُونَ الصَّلاةَ ـ یُنْفِقُونَ ـ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُون)** و این نشان می دهد: پرهیزگاران و مؤمنان راستین کسانی هستند که در برنامه های خود، ثبات و استمرار دارند، فراز و نشیب زندگی در روح و فکر آنها اثر نمی گذارد و خللی در برنامه های سازنده آنها ایجاد نمی کند.

آنها در آغاز، روح حق طلبی دارند و همان سبب می شود که به دنبال دعوت قرآن بروند و سپس دعوت قرآن، این ویژگی های پنجگانه را در آنان ایجاد می کند.

* * *

۲ ـ *حقیقت تقوا چیست؟*

«**تقوا**» در اصل از ماده «**وقایه**» به معنی نگهداری یا خویشتن داری است[1] و به تعبیر دیگر یک نیروی کنترل درونی است که انسان را در برابر طغیان شهوات حفظ می کند، و در واقع نقش ترمز نیرومندی را دارد که ماشین وجود انسان را در پرتگاه ها حفظ و از تندروی های خطرناک، باز می دارد.

به همین دلیل امیر مؤمنان علی(علیه السلام) «**تقوا**» را به عنوان یک دژ نیرومند در برابر خطرات گناه شمرده است، آنجا که می فرماید: **اعْلَمُوا عِبادَ اللّهِ أَنَّ التَّقْوی دارُ حِصْنٍ عَزِیز:** «ای بندگان خدا بدانید تقوا دژی است مستحکم و غیر قابل

---

۱ ـ «راغب» در کتاب «**مفردات**» می گوید: «وقایه» به معنی نگهداری اشیاء است در برابر اموری که به آنها زیان و آزار می رساند، و «تقوا» قرار دادن روح است در یک پوشش حفاظتی در برابر خطرها، و لذا گاهی تقوا را به خوف تفسیر کرده اند، در حالی که خوف، سبب تقوا می شود و در عرف شرع، تقوا به معنی خویشتن داری در برابر گناهان است و «کمال تقوا» آن است که از مشتبهات نیز اجتناب شود.

نفوذ».[۱]

در احادیث اسلامی و همچنین کلمات دانشمندان، تشبیهات فراوانی برای تجسم حالت تقوا بیان شده است، امیر مؤمنان علی(علیه السلام) می فرماید: **...أَلا وَ إِنَّ التَّقْوی مَطایا ذُلُلٌ حُمِلَ عَلَیْها أَهْلُها وَ أُعْطُوا أَزِمَّتَها فَأَوْرَدَتْهُمُ الْجَنَّةَ...:**

«...تقوا همچون مرکبی است راهوار که صاحبش بر آن سوار است و زمامش در دست او است و تا دل بهشت او را پیش می برد...»![۲]

بعضی، تقوا را به حالت کسی تشبیه کرده اند که از یک سرزمین پر از خار عبور می کند، سعی دارد دامن خود را کاملاً برچیند و با احتیاط گام بردارد مبادا نوک خاری در پایش بنشیند، و یا دامنش را بگیرد.

«**عبداللّه معتز**» این سخن را به شعر در آورده است و می گوید:

خُلِّ الذُّنُوبَ صَغِیْرَهاوَ کَبِیْرَها فَهُوَ التَّقی

وَ اصْنَعْ کَماش فَوْقَ أَرْ * ضِ الشَّوْکِ یَحْذَرُ ما یَری**

لاتَحْقِرَنَّ صَغِیْرَةً * إِنَّ الْجِبالَ مِنَ الْحَصی**

«گناهان را از کوچک و بزرگ ترک کن که حقیقت تقوا همین است».

«همچون کسی باش که در یک زمین پر خار با نهایت احتیاط گام بر می دارد».

«گناهان صغیره را کوچک مشمر که کوه ها از سنگ ریزه ها تشکیل می شود».[۳]

---

۱ ـ «**نهج البلاغه**»، خطبه ۱۵۷ ـ مشابه این سخن با کمی تفاوت از امیر مؤمنان(علیه السلام) نقل شده که فرمود: «**اعلموا عباد اللّه ان التقوی حصن حصین و الفجور...**» («**بحار الانوار**»، جلد ۷۵، صفحه ۶۲، حدیث ۱۴۵ ـ «**تحف العقول**»، صفحه ۲۲۳، انتشارات جامعه مدرسین).

۲ ـ «**نهج البلاغه**»، خطبه ۱۶ ـ «**کافی**»، جلد ۸، صفحه ۶۷، حدیث ۲۳ ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۸، صفحه ۱۸۳، حدیث ۱۴۵.

۳ ـ تفسیر «**ابوالفتوح رازی**»، جلد اول، صفحه ۶۲ ـ «**مجمع البیان**»، ذیل آیه ۲ سوره «**بقره**» ـ تفسیر «**قرطبی**»، ذیل آیه ۲ سوره «**بقره**».

ضمناً از این تشبیه به خوبی استفاده می شود: تقوا به این نیست که انسان انزوا و گوشه گیری انتخاب کند، بلکه باید در دل اجتماع باشد و اگر اجتماع آلوده بوده خود را حفظ کند.

در هر صورت این حالت تقوا و کنترل نیرومند معنوی، روشن ترین آثار ایمان به «**مبدأ**» و «**معاد**» یعنی خدا و رستاخیز است، و معیار فضیلت و افتخار انسان و مقیاس سنجش شخصیت او در اسلام محسوب می شود تا آنجا که جمله «**إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاكُمْ**» به صورت یک شعار جاودانی اسلام در آمده است.[1]

علی(علیه السلام) می فرماید: **إِنَّ تَقْوَى اللّهِ مِفْتاحُ سَداد وَ ذَخِيرَةُ مَعاد وَ عِتْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَة وَ نَجاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَة:** «تقوا و ترس از خدا، کلید گشودن هر در بسته ای است، ذخیره رستاخیز، و سبب آزادی از بردگی شیطان و نجات از هر هلاکت است».[2]

ضمناً باید توجه داشت تقوا دارای شاخه ها و شعبی است، تقوای مالی و اقتصادی، تقوای جنسی، و اجتماعی، و تقوای سیاسی و مانند اینها.

❊ ❊ ❊

۱ ـ حجرات، آیه ۱۳.

۲ ـ «**نهج البلاغه**»، خطبه ۲۳۰ ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۷۰، صفحه ۸۳ ـ «**غرر الحکم**»، صفحه ۲۷۲ (انتشارات دفتر تبلیغات).

٦ إِنَّ الَّذينَ كَفَرُوا سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لايُؤْمِنُونَ

٧ خَتَمَ اللّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ وَ عَلى سَمْعِهِمْ وَ عَلى أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظيمٌ

ترجمه:

٦ ـ کسانی که کافر شدند، برای آنان تفاوت نمی کند که آنان را (از عذاب الهی) بترسانی یا نترسانی; ایمان نخواهند آورد.

٧ ـ خدا بر دل ها و گوش های آنان مهر نهاده; و بر چشم هایشان پرده ای افکنده شده; و عذاب بزرگی در انتظار آنهاست.

تفسیر:

گروه دوم، کافران لجوج و سرسخت

این گروه، درست در نقطه مقابل متقین و پرهیزگاران قرار دارند و صفات آنها در دو آیه فوق به طور فشرده بیان شده است.

در نخستین آیه می گوید: «آنها که کافر شدند (و در کفر و بی ایمانی سخت لجاجت می‌ورزند) برای آنها تفاوت نمی کند که آنان را از عذاب الهی بترسانی یا نترسانی، ایمان نخواهند آورد» (**إِنَّ الَّذينَ كَفَرُوا سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لايُؤْمِنُونَ**).

گروه اول از هر نظر با تمام حواس و ادراکات آماده بودند که پس از دریافت حق آن را پذیرا شوند و از آن پیروی کنند.

ولی این دسته چنان در گمراهی خود سرسختند که هر چند حق برای آنان

روشن شود، حاضر به پذیرش نیستند، قرآنی که راهنما و هادی متقین بود، برای اینها به کلی بی اثر است، بگوئی یا نگوئی، انذار کنی یا نکنی، بشارت دهی یا ندهی، اثر ندارد، اصولاً آنها آمادگی روحی برای پیروی از حق و تسلیم شدن در برابر آن را ندارند.

❊ ❊ ❊

آیه دوم اشاره به دلیل این تعصب و لجاجت می کند و می گوید: آنها چنان در کفر و عناد فرو رفته اند که حس تشخیص را از دست داده اند «خدا بر دل ها و گوش هایشان مهر نهاده و بر چشم هاشان پرده افکنده شده» (**خَتَمَ اللّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ عَلی سَمْعِهِمْ وَ عَلی أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ**).

به همین دلیل نتیجه کارشان این شده است که «برای آنها عذاب بزرگی است» (**وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ**).

به این ترتیب، چشمی که پرهیزگاران با آن آیات خدا را می دیدند، و گوشی که سخنان حق را با آن می شنیدند، و قلبی که حقایق را به وسیله آن درک می کردند در اینها از کار افتاده است، عقل و چشم و گوش دارند، ولی قدرت «**درک**»، «**دید**» و «**شنوائی**» ندارند! چرا که اعمال زشتشان و لجاجت و عنادشان پرده ای شده است در برابر این ابزار شناخت.

مسلماً انسان تا به این مرحله نرسیده باشد، قابل هدایت است، هر چند گمراه باشد، **اما** به هنگامی که حس تشخیص را بر اثر اعمال زشت خود از دست داد دیگر راه نجاتی برای او نیست، چرا که ابزار شناخت ندارد و طبیعی است که عذاب عظیم در انتظار او باشد.

❊ ❊ ❊

نکته ها:

۱ ـ آیا سلب قدرت تشخیص، دلیل بر جبر نیست؟

نخستین سؤالی که در اینجا پیش می آید این است: اگر طبق آیه فوق خداوند بر دل ها و گوش های این گروه مهر نهاده، و بر چشم هاشان پرده افکنده، آنها مجبورند در کفر باقی بمانند، آیا این جبر نیست؟ شبیه این آیه در موارد دیگری از قرآن نیز به چشم می خورد، با این حال مجازات آنها چه معنی دارد؟

پاسخ این سؤال را خود قرآن داده است و آن این که: اصرار و لجاجت آنها در برابر حق و ادامه به ظلم، بیدادگری و کفر سبب می شود که پرده ای بر حس تشخیص آنها بیفتد، در سوره «**نساء**» آیه ۱۵۵ می خوانیم: **بَلْ طَبَعَ اللّهُ عَلَيْها بِكُفْرِهِمْ**: «خداوند به واسطه کفرشان، مهر بر دل هاشان نهاده»!

و در سوره «**مؤمن**» آیه ۳۵ می خوانیم: **كَذلِكَ يَطْبَعُ اللّهُ عَلى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّر جَبّار**: «این گونه خداوند بر هر قلب متکبر ستمکار مهر می نهد»!

و در سوره «**جاثیه**» آیه ۲۳ چنین آمده است: **أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللّهُ عَلى عِلْم وَ خَتَمَ عَلى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلى بَصَرِهِ غِشاوَةً**: «آیا مشاهده کردی کسی را که هوای نفس را خدای خود قرار داده؟ و لذا گمراه شده، و خدا مهر بر گوش و قلبش نهاده و پرده بر چشمش افکنده است».

ملاحظه می کنید سلب حس تشخیص و از کار افتادن ابزار شناخت در آدمی در این آیات، معلول عللی شمرده شده است، **کفر، تکبر، ستم، پیروی هوس های سرکش لجاجت و سرسختی در برابر حق**، در واقع این حالت عکس العمل و بازتاب اعمال خود انسان است نه چیز دیگر.

اصولاً این یک امر طبیعی است که اگر انسان به کار خلاف و غلطی ادامه دهد تدریجاً با آن انس می گیرد، نخست یک «**حالت**» است، بعداً یک «**عادت**»

می شود، سپس مبدل به یک «**ملکه**» می گردد و جزء بافت جان انسان می شود، گاه کارش به جائی می رسد که بازگشت برای او ممکن نیست، اما چون خود آگاهانه این راه را انتخاب کرده است مسئول تمام عواقب آن می باشد بی آن که جبر لازم آید، درست همانند کسی که آگاهانه با وسیله ای چشم و گوش خود را کور و کر می کند تا چیزی را نبیند و نشنود.

و اگر می بینیم اینها به خدا نسبت داده شده است به خاطر آن است که خداوند این خاصیت را در این گونه اعمال نهاده است (دقت کنید).

عکس این مطلب نیز در قوانین آفرینش کاملاً مشهود است، یعنی کسی که پاکی و تقوا، درستی و راستی را پیشه کند، خداوند حس تشخیص او را قوی تر می سازد و درک و دید و روشن بینی خاصی به او می بخشد، چنان که در سوره «**انفال**» آیه ۲۹ می خوانیم: **یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً**: «ای مؤمنان اگر تقوا پیشه کنید خداوند فرقان یعنی وسیله تشخیص حق از باطل را به شما عطا می کند».

این حقیقت را در زندگی روزمره خود نیز، آزموده ایم، افرادی هستند که عمل خلافی را شروع می کنند، در آغاز خودشان معترف اند که صد در صد خلافکار و گنهکارند، و به همین دلیل از کار خود ناراحتند، ولی کم کم که با آن انس می گیرند این ناراحتی از بین می رود، و در مراحل بالاتر گاهی کارشان به جائی می رسد که نه تنها ناراحت نیستند که خوشحالند و آن را وظیفه انسانی و یا وظیفه دینی خود می شمرند!

در حالات «**حجاج بن یوسف**» آن اَبَر جنایتکار روزگار می خوانیم: برای توجیه جنایات هولناکش می گفت: این مردم گنهکارند من باید بر آنها مسلط باشم و به آنها ستم کنم؛ چرا که مستحق اند، گوئی این همه قتل و خونریزی و

جنایت را مأموریتی از سوی خدا برای خود می پنداشت!

و نیز می گویند: یکی از سپاهیان «**چنگیز**» در یکی از شهرهای مرزی ایران سخنرانی کرده گفت: مگر شما معتقد نیستید که خداوند عذاب بر گنهکاران نازل می کند، ما همان عذاب الهی هستیم پس هیچ گونه مقاومت نکنید!.

* * *

۲ ـ *اگر اینها قابل هدایت نیستند اصرار پیامبران برای چیست؟*

این سؤال دیگری است که در رابطه با آیات فوق در نظر مجسم می شود، ولی توجه به یک نکته پاسخ آن را روشن می سازد و آن این که مجازات و کیفرهای الهی همیشه با اعمال و رفتار انسان ارتباط دارد، تنها نمی توان کسی را به خاطر این که قلباً آدم بدی است کیفر نمود، بلکه لازم است ابتدا او را دعوت به سوی حق کنند، اگر تبعیت نکرد و ناپاکی درون را در عملش منعکس ساخت در این حال مستحق کیفر است، در غیر این صورت مصداق قصاص قبل از جنایت خواهد بود.

این همان چیزی است که ما نام آن را «**اتمام حجت**» می گذاریم.

به طور خلاصه: جزا و پاداش عمل، حتماً باید پس از انجام عمل باشد، و تنها تصمیم، یا آمادگی و زمینه های روحی و فکری برای این کار کافی نیست.

به علاوه پیامبران فقط برای هدایت اینها نیامده اند، اینها در اقلیت اند، اکثریت توده های گمراه کسانی هستند که تحت تعلیم و تربیت صحیح قابل هدایت می باشند.

* * *

۳ ـ *مهر نهادن بر دل ها*

در آیات فوق و بسیاری دیگر از آیات قرآن برای بیان سلب حس تشخیص

و درک واقعی از افراد، تعبیر به «**ختم**» شده است، و احیاناً تعبیر به «**طبع**» و «**رین**».

این معنی از آنجا گرفته شده است که در میان مردم رسم بر این بوده هنگامی که اشیائی را در کیسه ها یا ظرف های مخصوصی قرار می دادند، و یا نامه های مهمی را در پاکت می گذاردند، برای آن که کسی سر آن را نگشاید و دست به آن نزند آن را می بستند و گره می کردند و بر گره مهر می نهادند، امروز نیز معمول است اسناد رسمی املاک را به همین منظور با ریسمان مخصوصی بسته و روی آن قطعه سربی قرار می دهند و روی سرب مهر می زنند، تا اگر از صفحات آن چیزی کم و زیاد کنند، معلوم شود.

در تاریخ شواهد فراوانی دیده می شود که رؤسای حکومت ها، کیسه های زر را به مهر خویش مختوم می ساختند و برای افراد مورد نظر می فرستادند، این برای آن بوده که هیچ گونه تصرفی در آن نشود تا به دست طرف برسد; زیرا تصرف در آن بدون شکستن مهر ممکن نبود.

امروز نیز معمول است کیسه های پستی را **لاک و مهر** می کنند.

در لغت عرب برای این معنی کلمه «**ختم**» به کار می رود، البته این تعبیر درباره افراد بی ایمان لجوجی است که بر اثر گناهان بسیار در برابر عوامل هدایت نفوذناپذیر شده اند، و لجاجت و عناد در برابر مردان حق در دل آنان چنان رسوخ کرده که درست همانند همان بسته و کیسه سر به مهر هستند که دیگر هیچ گونه تصرفی در آن نمی توان کرد، و به اصطلاح قلب آنها لاک و مهر شده است.

«**طبع**» نیز در لغت به همین معنی آمده است و «**طابع**» (بر وزن خاتم) هر دو به یک معنی می باشد یعنی چیزی که با آن مهر می کنند.

اما «**رین**» به معنی زنگار یا غبار، لایه کثیفی است که بر اشیاء گران قیمت

می نشیند، این تعبیر، در قرآن نیز برای کسانی که بر اثر خیره سری و گناه زیاد قلبشان نفوذناپذیر شده، به کار رفته است، در سوره «**مطففین**» آیه ١٤ می خوانیم: **كَلاّ بَلْ رانَ عَلى قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُون:** «چنین نیست، اعمال زشت آنها زنگار و لایه بر قلب آنها افکنده است».

و مهم آن است که انسان مراقب باشد اگر خدای ناکرده گناهی از او سر می زند در فاصله نزدیک آن را با آب توبه و عمل صالح بشوید، مبادا به صورت رنگ ثابتی برای قلب در آید و بر آن مهر نهد.

در حدیثی از امام باقر(علیه السلام) می خوانیم: **ما مِنْ عَبْد مُؤْمِن إلاّ وَ فِی قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيْضاءُ فَإذا أذْنَبَ ذَنْباً خَرَجَ فِی النُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سَوْداءُ فَإنْ تابَ ذَهَبَ ذلِكَ السَّوادُ، وَ إنْ تَمادى فِی الذُّنُوبِ زادَ ذلِكَ السَّوادُ حَتّى يُغَطِّیَ الْبَياضَ، فَإذا غَطَّى الْبَياضَ لَمْ يَرْجِعْ صاحِبُهُ إلى خَيْر أبَداً، وَ هُوَ قَوْلُ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ كَلاّ بَلْ رانَ عَلى قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ:**

«هیچ بنده مؤمنی نیست مگر این که در قلب او یک نقطه (وسیع) سفید و درخشنده ای است هنگامی که گناهی از او سر زند در میان آن منطقه سفید، نقطه سیاهی پیدا می شود، اگر توبه کند آن سیاهی بر طرف می گردد و اگر به گناهان ادامه دهد بر سیاهی افزوده می شود، تا تمام سفیدی را بپوشاند، و هنگامی که سفیدی پوشانده شد، دیگر صاحب چنین دلی هرگز به خیر و سعادت باز نمی گردد، و این معنی گفتار خدا است که می گوید: **كَلاّ بَلْ رانَ عَلى قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ**».[1]

* * *

۱ ـ «**اصول کافی**»، جلد ۲، صفحه ۲۷۳، حدیث ۲۰ (دار الکتب الاسلامیة) ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ۱۵، صفحه ۳۰۳، حدیث ۲۰۵۸۰ (چاپ آل البیت) ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۷۰، صفحات ۳۳۲ و ۳۶۱.

٤ ـ مقصود از «قلب» در قرآن

چرا درک حقایق در قرآن به قلب نسبت داده شده است، در حالی که می دانیم قلب مرکز ادراکات نیست بلکه تلمبه ای است برای گردش خون در بدن؟!

در پاسخ چنین می گوئیم:

«**قلب**» در قرآن به معانی گوناگونی آمده است، از جمله:

۱ ـ به معنی «عقل و درک»، چنان که در آیه ۳۷ سوره «**ق**» می خوانیم: **إِنَّ فی ذلِکَ لَذِکْری لِمَنْ کانَ لَهُ قَلْب:** «در این مطالب، تذکر و یادآوری است برای آنان که نیروی عقل و درک داشته باشند».

۲ ـ به معنی «روح و جان»، چنان که در سوره «**احزاب**» آیه ۱۰ آمده است: **وَ إِذْ زاغَتِ الأَبْصارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ:** «هنگامی که چشم ها از وحشت فرو مانده و جان ها به لب رسیده بود».

۳ ـ به معنی «مرکز عواطف»، آیه ۱۲ سوره «**انفال**» شاهد این معنی است: **سَأُلْقی فی قُلُوبِ الَّذینَ کَفَرُوا الرُّعْب:** «به زودی در دل کافران ترس ایجاد می کنم».

و در جای دیگر در سوره «**آل عمران**» آیه ۱۵۹ می خوانیم: **فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ کُنْتَ فَظّاً غَلیظَ الْقَلْبِ لاَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِک:** «... اگر سنگدل بودی از اطرافت پراکنده می شدند».

توضیح این که:

در وجود انسان دو مرکز نیرومند به چشم می خورد:

۱ ـ مرکز ادراکات، که همان «مغز و دستگاه اعصاب» است و لذا هنگامی که مطلب فکری برای ما پیش می آید، احساس می کنیم، با مغز خویش آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم (اگر چه مغز و سلسله اعصاب در واقع وسیله و

ابزاری هستند برای روح).

۲ ـ مرکز عواطف، که عبارت است از همان «**قلبِ**» صنوبری که در بخش چپ سینه قرار دارد و مسائل عاطفی در مرحله اول، روی همین مرکز اثر می گذارد، اولین جرقه از قلب شروع می شود.

ما هنگامی که با مصیبتی روبرو می شویم بالوجدان فشار آن را روی همین قلب صنوبری احساس می کنیم، و همچنان وقتی که به مطلب سرورانگیزی بر می خوریم فرح و انبساط را در همین مرکز احساس می کنیم (دقت کنید).

درست است که مرکز اصلی «**ادراکات**» و «**عواطف**» همگی روان و روح آدمی است ولی تظاهرات و عکس العمل های جسمی آنها متفاوت است عکس العمل درک و فهم، نخستین بار در دستگاه مغز آشکار می شود، ولی عکس العمل مسائل عاطفی از قبیل محبت، عداوت، ترس، آرامش، شادی و غم در قلب انسان ظاهر می گردد، به طوری که به هنگام ایجاد این امور به روشنی اثر آنها را در قلب خود احساس می کنیم.

نتیجه این که: اگر در قرآن مسائل عاطفی، به قلب (همین عضو مخصوص) و مسائل عقلی، به قلب (به معنی عقل یا مغز) نسبت داده شده، دلیل آن همان است که گفته شد، و سخنی به گزاف نرفته است.

از همه اینها گذشته، قلب به معنی عضو مخصوص نقش مهمی در حیات و بقای انسان دارد، به طوری که یک لحظه توقف آن با نابودی همراه است. بنابراین چه مانعی دارد که فعالیت های فکری و عاطفی به آن نسبت داده شود.

* * *

۵ ـ چرا «قلب» و «بصر» به صیغه جمع و «سمع» به صیغه مفرد ذکر شده است؟

در آیه فوق، مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن، «**قلب و بصر**» به صورت

جمع (قلوب و ابصار) آمده ولی «**سمع**»، همه جا در قرآن به صورت مفرد ذکر شده است این تفاوت، حتماً نکته ای دارد، نکته آن چیست؟

پاسخ: درست است که «**سمع**» در قرآن همه جا به صورت مفرد آمده و به صورت جمع (اسماع) نیامده است ولی «قلب و بصر» گاهی به صورت جمع مانند آیه فوق و گاهی به صورت مفرد مانند آیه ۲۳ سوره «**جاثیه**» آمده است: **(وَ خَتَمَ عَلی سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلی بَصَرِهِ غِشاوَةً).**

عالم بزرگوار مرحوم شیخ «**طوسی**» در تفسیر «**تبیان**» از یکی از ادبای معروف چنین نقل می کند: علت مفرد آمدن «**سمع**» ممکن است یکی از دو چیز باشد:

نخست: این که «**سمع**» گاهی به عنوان اسم جمع به کار می رود و می دانیم که در اسم جمع معنی جمع افتاده و نیازی به جمع بستن ندارد.

دیگر: این که «**سمع**» می تواند معنی مصدری داشته باشد و می دانیم مصدر دلالت بر کم و زیاد هر دو می کند و نیازی به جمع بستن ندارد.

به علاوه می توان وجه ذوقی و علمی دیگری برای این تفاوت گفت و آن این که: تنوع ادراکات قلبی و مشاهدات با چشم، نسبت به «**مسموعات**» فوق العاده بیشتر است و به خاطر این تفاوت، قلوب و ابصار به صورت جمع ذکر شده ولی «**سمع**» به صورت مفرد آمده است.

در فیزیک جدید نیز می خوانیم: امواج صوتی قابل استماع تعداد نسبتاً محدودی است و از چندین ده هزار تجاوز نمی کند.

در حالی که امواج نورها و رنگ هائی که قابل رؤیت هستند از میلیون ها می گذرد (دقت کنید).

❊ ❊ ❊

٨ وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنّا بِاللّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْأخِرِ وَ ما هُمْ بِمُؤْمِنينَ

٩ يُخادِعُونَ اللّهَ وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ ما يَخْدَعُونَ إِلاّ أَنْفُسَهُمْ وَ ما يَشْعُرُونَ

١٠ فى قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً وَ لَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ بِما كانُوا يَكْذِبُونَ

١١ وَ إِذا قيلَ لَهُمْ لاتُفْسِدُوا فِى الأَرْضِ قالُوا إِنَّما نَحْنُ مُصْلِحُونَ

١٢ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لكِنْ لايَشْعُرُونَ

١٣ وَ إِذا قيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَما آمَنَ النّاسُ قالُوا أَ نُؤْمِنُ كَما آمَنَ السُّفَهاءُ أَلاإِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهاءُ وَ لكِنْ لايَعْلَمُونَ

١٤ وَ إِذا لَقُوا الَّذينَ آمَنُوا قالُوا آمَنّا وَ إِذا خَلَوْا إِلى شَياطينِهِمْ قالُوا إِنّا مَعَكُمْ إِنَّما نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ

١٥ اللّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمُدُّهُمْ فى طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ

١٦ أُولئِكَ الَّذينَ اشْتَرَوُا الضَّلالَةَ بِالْهُدى فَما رَبِحَتْ تِجارَتُهُمْ وَ ما كانُوا مُهْتَدينَ

ترجمه:

٨ ـ گروهى از مردم كسانى هستند كه مى گويند: «به خدا و روز رستاخيز ايمان آورده ايم». در حالى كه ايمان ندارند.

۹ ـ می خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند; در حالی که جز خودشان را فریب نمی دهند; (اما) نمی فهمند.

۱۰ ـ در دل های آنان یک نوع بیماری است; خداوند بر بیماری آنان افزوده; و به خاطر دروغ هائی که می گفتند، عذاب دردناکی در انتظار آنهاست.

۱۱ ـ و هنگامی که به آنان گفته شود: «در زمین فساد نکنید»! می گویند: «ما فقط اصلاح کننده ایم»!

۱۲ ـ آگاه باشید! اینها همان مفسدانند; ولی نمی فهمند.

۱۳ ـ و هنگامی که به آنان گفته شود: «همانند (سایر) مردم ایمان بیاورید»! می گویند: «آیا همچون ابلهان ایمان بیاوریم»؟! بدانید اینها همان ابلهانند ولی نمی دانند!

۱٤ ـ و هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می کنند، می گویند: «ما ایمان آورده ایم»! (ولی) هنگامی که با شیطان های خود خلوت می کنند، می گویند: «ما با شمائیم! ما فقط (آنها را) مسخره می کنیم»!

۱۵ ـ خداوند آنان را استهزاء می کند; و آنها را در طغیانشان نگه می دارد، تا سرگردان شوند.

۱٦ ـ آنان کسانی هستند که «هدایت» را به «گمراهی» فروخته اند; و (این) تجارت آنها سودی نداده; و هدایت نیافته اند.

تفسیر:

گروه سوم منافقان

آیات فوق، شرح فشرده و بسیار پر مغزی پیرامون منافقان و ویژگی های روحی و اعمال آنها بیان می کند.

توضیح این که: اسلام در یک مقطع خاص تاریخی خود با گروهی روبرو

شد که **نه** اخلاص و شهامت برای ایمان آوردن داشتند **و نه** قدرت و جرأت بر مخالفت صریح.

این گروه، که قرآن از آنها به عنوان «**منافقین**» یاد می کند و ما، در فارسی از آنها تعبیر به «**دورو**» یا «**دو چهره**» می کنیم، در صفوف مسلمانان واقعی نفوذ کرده بودند، و خطر بزرگی برای اسلام و مسلمین محسوب می شدند، و از آنجا که ظاهر اسلامی داشتند، غالباً شناخت آنها مشکل بود، ولی قرآن نشانه های دقیق و زنده ای برای آنها بیان می کند که خط باطنی آنها را مشخص می سازد و الگوئی در این زمینه به دست مسلمانان برای همه قرون و اعصار می دهد .

نخست تفسیری از خود نفاق دارد می فرماید: «بعضی از مردم هستند که می گویند: به خدا و روز قیامت ایمان آورده ایم در حالی که ایمان ندارند» (**وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنّا بِاللّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْأَخِرِ وَ ما هُمْ بِمُؤْمِنينَ**).

* * *

آنها این عمل را یک نوع زرنگی و به اصطلاح تاکتیک جالب، حساب می کنند: «آنها با این عمل می خواهند خدا و مؤمنان را بفریبند» (**يُخادِعُونَ اللّهَ وَ الَّذينَ آمَنُوا**).

«در حالی که تنها خودشان را فریب می دهند اما نمی فهمند» (**وَ ما يَخْدَعُونَ إِلاّ أَنْفُسَهُمْ وَ ما يَشْعُرُونَ**).

آنها با انحراف از راه صحیح و صراط مستقیم، عمری را در بیراهه می گذرانند تمام نیروها و امکانات خود را بر باد می دهند و جز ناکامی و شکست و بدنامی و عذاب الهی بهره ای نمی گیرند.

* * *

آنگاه، قرآن در آیه بعد به این واقعیت اشاره می کند که نفاق در واقع یک نوع

بیماری است، انسان سالم یک چهره بیشتر ندارد، هماهنگی کامل در میان روح و جسم او حکمفرما است; چرا که ظاهر و باطن، روح و جسم همه مکمل یکدیگرند.

اگر مؤمن است، تمام وجود او فریاد ایمان می کشد **و اگر** منحرف شود، باز هم ظاهر و باطن او نشان دهنده انحراف است، **این** دو گانگی جسم و روح درد تازه و بیماری اضافی است، این یک نوع تضاد، ناهماهنگی و از هم گسستگی است که حاکم بر وجود انسان می شود.

می گوید: «در دل های آنها بیماری خاصی است» (**فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ**).

اما از آنجا که در نظام آفرینش، هر کس در مسیری قرار گرفت و وسائل آن را فراهم ساخت در همان مسیر، رو به جلو می رود.

و یا به تعبیر دیگر تراکم اعمال و افکار انسان در یک مسیر، آن را پررنگ تر و راسخ تر می سازد، قرآن اضافه می کند: «خداوند هم بر بیماری آنها می افزاید» (**فَزادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً**).

و از آنجا که سرمایه اصلی منافقان، دروغ است و تا بتوانند، تناقض ها را که در زندگیشان دیده می شود با آن توجیه کنند، در پایان آیه می فرماید: «برای آنها عذاب الیمی است به خاطر دروغ هائی که می گفتند» (**وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ بِما کانُوا یَکْذِبُونَ**).

* * *

پس از آن، به ویژگی های آنها اشاره می کند که نخستین آنها داعیه اصلاح طلبی است در حالی که مفسد واقعی همانها هستند می فرماید: «هنگامی که به آنها گفته شود: در روی زمین فساد نکنید، می گویند: ما فقط اصلاح کننده ایم»! (**وَ إِذا قیلَ لَهُمْ لاتُفْسِدُوا فِی الأَرْضِ قالُوا إِنَّما نَحْنُ مُصْلِحُونَ**).

ما برنامه ای جز اصلاح در تمام زندگی خود نداشته و نداریم!

* * *

اما قرآن در آیه بعد می گوید: «بدانید اینها همان مفسدانند و برنامه ای جز فساد ندارند ولی خودشان هم نمی فهمند»! ﴿**أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لكِنْ لايَشْعُرُونَ**﴾.

بلکه اصرار و پافشاری آنها در راه نفاق و خو گرفتن با این برنامه های زشت و ننگین، سبب شده که تدریجاً گمان کنند، این برنامه ها مفید، سازنده و اصلاح طلبانه است، و همان گونه که سابقاً نیز اشاره کردیم، گناه اگر از حدّ بگذرد، حس تشخیص را از انسان می گیرد، بلکه تشخیص او را واژگونه می کند، و ناپاکی و آلودگی به صورت طبیعت ثانوی او در می آید.

* * *

نشانه دیگر این که: آنها خود را عاقل و هوشیار، و مؤمنان را سفیه، ساده لوح و خوش باور می پندارند، آن چنان که قرآن می گوید: «هنگامی که به آنها گفته می شود: ایمان بیاورید آنگونه که توده های مردم ایمان آورده اند، می گویند: آیا ما همچون این سفیهان ایمان بیاوریم»؟! ﴿**وَ إِذا قيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَما آمَنَ النّاسُ قالُوا أَ نُؤْمِنُ كَما آمَنَ السُّفَهاءُ**﴾.

و به این ترتیب، افراد پاکدل، حق طلب و حقیقت جو را که با مشاهده آثار حقانیت در دعوت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و محتوای تعلیمات او، سر تعظیم فرود آورده اند به سفاهت متهم می کنند و شیطنت و دوروئی و نفاق را دلیل بر هوش و عقل و درایت می شمرند، آری در منطق آنها عقل، جایش را با سفاهت عوض کرده است.

لذا قرآن در پاسخ آنها می گوید: «بدانید سفیهان واقعی اینها هستند اما

نمی دانند» (**أَلاإِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهاءُ وَ لكِنْ لايَعْلَمُونَ**).

آیا این سفاهت نیست که انسان خط زندگی خود را مشخص نکند و در میان هر گروهی به رنگ آن گروه در آید و به جای تمرکز و وحدت شخصیت، دوگانگی و چند گانگی را پذیرا گردد، استعداد و نیروی خود را در طریق شیطنت و توطئه و تخریب به کار گیرد، و در عین حال خود را عاقل بشمرد؟!

* * *

سومین نشانه آنها آن است که هر روز، به رنگی در می آیند و در میان هر جمعیتی با آنها هم صدا می شوند، آن چنان که قرآن می گوید: «هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات کنند می گویند ایمان آوردیم» (**وَ إِذا لَقُوا الَّذينَ آمَنُوا قالُوا آمَنّا**).

ما از شما هستیم و پیرو یک مکتبیم، از جان و دل اسلام را پذیرا گشتیم و با شما هیچ فرقی نداریم!

«اما هنگامی که با دوستان شیطان صفت خود، به خلوتگاه می روند می گویند ما با شمائیم»! (**وَ إِذا خَلَوْا إِلى شَياطينِهِمْ قالُوا إِنّا مَعَكُمْ**).

«و اگر می بینید ما در برابر مؤمنان اظهار ایمان می کنیم ما مسخره شان می کنیم»! (**إِنَّما نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ**).

ما بر افکار و اعمالشان در دل می خندیم، می خواهیم کلاه بر سرشان بگذاریم، دوست ما و محرم اسرار ما و همه چیز ما شمائید!

* * *

سپس قرآن با یک لحن کوبنده و قاطع می گوید: «خدا آنها را مسخره می کند» (**اللّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ**).

«و خدا آنها را در طغیانشان نگه می دارد تا به کلی سرگردان شوند» (**وَ**

یَمُدُّهُمْ فی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ).[1]

* * *

آخرین آیه مورد بحث، سرنوشت نهائی آنها را که سرنوشتی است بسیار غم انگیز، شوم و تاریک چنین بیان می کند:

«آنها کسانی هستند که در تجارتخانه این جهان، هدایت را با گمراهی معاوضه کرده اند» (**أُولئِکَ الَّذینَ اشْتَرَوُا الضَّلالَةَ بِالْهُدی**).

و به همین دلیل، «تجارت آنها سودی نداشته» بلکه سرمایه را نیز از کف داده اند (**فَما رَبِحَتْ تِجارَتُهُمْ**).

«و هرگز روی هدایت را ندیده اند» (**وَ ما کانُوا مُهْتَدینَ**).

* * *

نکته ها:

۱ ـ پیدایش نفاق و ریشه های آن

هنگامی که انقلابی در محیطی روی می دهد ـ مخصوصاً انقلابی همچون انقلاب اسلام که بر پایه های حق و عدالت قرار داشت ـ مسلماً منافع گروهی غارتگر، ظالم و خودکامه به خطر می افتد، آنها نخست با تمسخر و استهزاء و سپس با استفاده از نیروی مسلح، فشار اقتصادی، تبلیغات مستمر اجتماعی، سعی می کنند انقلاب را در هم بشکنند.

اما هنگامی که نشانه های پیروزی انقلاب بر همه قدرت های محیط آشکار شود گروهی از مخالفان تاکتیک و روش عملی خود را تغییر داده، ظاهراً تسلیم می شوند **اما** در واقع یک گروه زیر زمینی مخالف را تشکیل می دهند.

---

۱ ـ «یَعْمَهُونَ» از ماده «عمه» (بر وزن همه) به معنی تردد و تحیر در کاری است و به معنی کوردلی و تاریکی بصیرت که اثر آن سرگردانی است نیز آمده است (به کتاب های «**مفردات راغب**»، و تفسیر «**المنار**»و «**قاموس اللغة**» مراجعه شود).

اینها که به خاطر داشتن دو چهره مختلف، منافق نامیده می شوند،[1]خطرناک ترین دشمنان انقلاب اند; زیرا موضع آنها کاملاً مشخص نیست، تا مردم انقلابی آنها را بشناسند و از خود طرد کنند، بلکه در لابلای صفوف مردم پاک و راستین، و حتی گاهی در پست های حساس نفوذ می کنند.

انقلاب اسلام، نیز در برابر چنین گروهی قرار گرفت، یعنی تا زمانی که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) از «**مکّه**» به «**مدینه**» هجرت نکرده بود، مسلمانان حکومتی تشکیل نداده بودند.

اما پس از ورود پیامبر(صلی الله علیه وآله) به «**مدینه**»، نخستین پایه حکومت اسلامی گذارده شد، و پس از پیروزی در جنگ «**بدر**»، این مسأله آشکارتر گشت، یعنی رسماً حکومت و دولتی کوچک اما قابل رشد تشکیل گردید.

اینجا بود که منافع بسیاری از سردمداران «**مدینه**» مخصوصاً یهود که در آن زمان مورد احترام عرب ها بودند به خطر افتاد، احترام یهود در آن زمان بیشتر به خاطر این بود که اهل کتاب و مردمی نسبتاً با سواد، و از نظر وضع اقتصادی، پیشرفته بودند، و همانها بودند که پیش از ظهور پیامبر(صلی الله علیه وآله) بشارت چنین ظهوری را می دادند.

افراد دیگری هم در «**مدینه**» بودند که داعیه ریاست و رهبری مردم داشتند، ولی با هجرت رسول خدا حساب ها به هم خورد، سران ظالم و خودکامه و اطرافیان غارتگر آنها دیدند، توده های مردم به سرعت به پیامبر(صلی الله علیه وآله)ایمان می آورند، حتی خویشاوندان خودشان، آنها بعد از مدتی مقاومت دیدند چاره ای نیست جز این که ظاهراً مسلمان شوند; زیرا نواختن کوس مخالفت و قرار گرفتن

---

۱ ـ «**منافق**» از ماده «**نفق**» (بر وزن شفق) به معنی کانال ها و نقب هائی است که زیر زمین می زنند تا برای استتار یا فرار از آن استفاده کنند.

در جبهه مقابل، علاوه بر مشکلات جنگ و صدمه های اقتصادی، خطر نابودی آنها را در بر داشت به ویژه این که عرب تمام قدرتش قبیله او بود و قبیله های آنها غالباً از آنان جدا شده بودند.

روی این اصل، راه سومی انتخاب کردند، و آن این که ظاهراً مسلمان شوند و در خفا نقشه در هم شکستن اسلام را طرح ریزی کنند.

کوتاه سخن این که بروز «**نفاق**» در یک اجتماع معمولاً معلول یکی از دو چیز است:

نخست پیروزی و قدرت آئین انقلابی موجود و تسلط آن بر اجتماع.

و دیگر ضعف روحیه و فقدان شخصیت و شهامت کافی برای رویاروئی با حوادث سخت.

* * *

۲ ـ *لزوم شناخت منافقین در هر جامعه*

بدون شک، نفاق و منافق، مخصوص عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله)نبوده است و در هر جامعه ای این برنامه و گروه وجود دارند، منتها باید بر اساس معیارهای حساب شده ای که قرآن برای آنها به دست می دهد شناسائی شوند، تا نتوانند زیان و یا خطری ایجاد کنند، در آیات گذشته و همچنین سوره «**منافقین**» و روایات اسلامی نشانه های مختلفی برای آنها ذکر شده است[1] از جمله:

۱ ـ هیاهوی بسیار و ادعاهای بزرگ، و خلاصه گفتار زیاد و عمل کم و ناهماهنگ.

۲ ـ در هر محیطی رنگ آن محیط را گرفتن و با هر جمعیتی مطابق مذاق آنان حرف زدن، با مؤمنان «**آمَنّا**» گفتن و با مخالفان «**إِنّا مَعَكُم**»!

---

۱ ـ «**کافی**»، جلد ۲، صفحه ۳۹۳، باب صفة النفاق و المنافق (دار الکتب الاسلامیة) ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۶۹، صفحه ۱۷۲، باب ۱۰۳، النفاق ـ «**غرر الحکم**»، صفحه ۴۵۸، الفصل الثانی فی النفاق (انتشارات دفتر تبلیغات).

۳ ـ حساب خود را از مردم جدا کردن، و تشکیل انجمن های سرّی، و مرموز دادن با نقشه های حساب شده.

٤ ـ خدعه، نیرنگ و فریب و دروغ و تملق و چاپلوسی، پیمان شکنی و خیانت.

۵ ـ خود برتربینی، و مردم را ناآگاه، سفیه و ابله قلمداد کردن و خود را عاقل و هوشیار دانستن.

خلاصه، دوگانگی شخصیت و تضاد برون و درون که صفت بارز منافقان است پدیده های گوناگونی در عمل و گفتار و رفتار فردی و اجتماعی آنها دارد که به خوبی می توان آن را شناخت.

چه تعبیر زیبائی دارد قرآن در آیاتی که خواندیم می گوید: **فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ**: «آنها دل های بیمار دارند» **چه** بیماری از دوگانگی ظاهر و باطن بدتر؟ **و چه** بیماری از خود برتربینی و یا نداشتن شهامت برای رویاروئی با حوادث دردناک تر؟

ولی همان گونه که بیماری قلبی را هر چند پنهان است نمی توان به کلی مخفی کرد بلکه نشانه های آن در چهره انسان و تمام اعضای بدن آشکار می شود، بیماری نفاق نیز همین گونه است که با تظاهرات مختلف قابل شناخت می باشد.[1]

* * *

۱ ـ برای توضیح بیشتر به جلد چهارم تفسیر «نمونه» ذیل آیات ۱۴۱ تا ۱۴۳ سوره «نساء»، صفحات ۱۷۴ تا ۱۷۸ و نیز به جلد هفتم، ذیل آیات ۴۹ تا ۵۷ سوره «توبه»، صفحات ۴۳۸ تا ۴۵۰ مراجعه فرمائید.

در سوره «توبه» ذیل آیات ۶۲ تا ۸۵ نیز بحث های فراوانی در این زمینه مطالعه خواهید فرمود (جلد هشتم، صفحات ۱۹ تا ۷۲).

۳ ـ وسعت معنی نفاق

گر چه نفاق به مفهوم خاصش، صفت افراد بی ایمانی است که ظاهراً در صف مسلمانانند، اما باطناً دل در گرو کفر دارند، ولی نفاق معنی وسیعی دارد که هر گونه دوگانگی ظاهر و باطن، گفتار و عمل را شامل می شود هر چند در افراد مؤمن باشد که ما از آن به عنوان «**رگه های نفاق**» نام می بریم.

مثلاً در حدیثی می خوانیم: **ثَلاثٌ مَنْ کُنَّ فِیهِ کانَ مُنافِقاً وَ إِنْ صامَ وَ صَلّی وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ، مَنْ إِذَا ائْتُمِنَ خانَ، وَ إِذا حَدَّثَ کَذِبَ، وَ إِذا وَعَدَ أَخْلَف:**

«سه صفت است در هر کس باشد منافق است هر چند روزه بگیرد، نماز بخواند و خود را مسلمان بداند: کسی که در امانت خیانت می کند، کسی که به هنگام سخن گفتن دروغ می گوید، و کسی که وعده می دهد و خلف وعده می کند».[1]

مسلماً این گونه افراد، منافق به معنی خاص نیستند، ولی رگه هائی از نفاق در وجود آنها هست، مخصوصاً درباره ریاکاران از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم که فرمود: **الرِّیاءُ شَجَرَةٌ لاتُثْمِرُ إِلاّ الشِّرْکَ الْخَفِیَّ، وَ أَصْلُهَا النِّفاقُ!**: «ریا و ظاهر سازی، درخت (شوم و تلخی) است که میوه ای جز شرک خفی ندارد و اصل و ریشه آن نفاق است».[2]

در اینجا توجه شما را به سخنی از امیر مؤمنان علی(علیه السلام) درباره منافقان جلب می کنیم:

«ای بندگان خدا شما را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می کنم، و از منافقان بر حذر می دارم، زیرا آنها گمراه و گمراه کننده اند، خطاکار و به خطا اندازند، به

---

۱ ـ «سفینة البحار»، جلد ۲، صفحه ۶۰۵ ـ «کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۹۰ ـ «بحار الانوار»، جلد ۶۹، صفحه ۱۰۸، حدیث ۸.

۲ ـ «سفینة البحار»، جلد اول، ماده «رئی» ـ «بحار الانوار»، جلد ۶۹، صفحه ۲۰۰، حدیث ۳۷.

رنگ های گوناگون در می آیند، به قیافه و زبان های متعدد خودنمائی می کنند از هر وسیله ای برای فریفتن و در هم شکستن شما استفاده می کنند، و در هر کمینگاهی به کمین شما می نشینند، بد باطن و خوش ظاهرند، و در نهان برای فریب مردم گام بر می دارند، از بیراهه ها حرکت می کنند، و گفتارشان به ظاهر شفا بخش، اما کردارشان دردی است درمان ناپذیر، به رفاه و آسایش مردم حسد می‌ورزند و (اگر به کسی) بلائی وارد شود خوشحال می شوند، امیدواران را مأیوس می کنند، در هر راهی کشته ای دارند، در هر دلی راهی و در هر مصیبتی اشک ساختگی می ریزند، مدح و تمجید را به یکدیگر قرض می دهند و انتظار پاداش و جزا می کشند، اگر چیزی بخواهند اصرار می‌ورزند، و اگر ملامت کنند پرده دری می نمایند».[1]

* * *

٤ ـ کارشکنی های منافقان

نه تنها برای اسلام که برای هر آئین انقلابی و پیشرو، منافقان خطرناک ترین گروه اند، آنها در لابلای صفوف مسلمانان نفوذ می کنند و از هر فرصتی برای کارشکنی استفاده می نمایند.

گاهی مؤمنان راستین را که با اخلاص تمام، سرمایه مختصری را در راه خدا انفاق می کردند مورد استهزاء قرار می دادند، چنان که قرآن می گوید: **الَّذينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعينَ مِنَ الْمُؤْمِنينَ فِي الصَّدَقاتِ وَ الَّذينَ لا يَجِدُونَ إِلاّ جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللّهُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَليم:**

«آنها که مؤمنان با اخلاص را به خاطر انفاق های (کوچک اما بی ریا) مسخره

---

۱ ـ «نهج البلاغه»، خطبه ۱۹۴ ـ «بحار الانوار»، جلد ۶۹، صفحه ۱۷۷، حدیث ۶.

می کنند، خداوند آنها را استهزا می کند و عذاب دردناکی در انتظارشان است».[۱]

و گاهی در انجمن های سرّی خود، تصمیم می گرفتند، کمک های مالی خود را از یاران رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به کلی قطع کنند، تا از اطراف او پراکنده شوند، چنان که در سوره «**منافقون**» آمده است: **هُمُ الَّذینَ یَقُولُونَ لاتُنْفِقُوا عَلی مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللّهِ حَتّی یَنْفَضُّوا وَ لِلّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ وَ لکِنَّ الْمُنافِقینَ لایَفْقَهُونَ:**

«آنها می گویند کمک های مالی خود را از کسانی که نزد پیامبرند قطع کنید تا از پیرامون او پراکنده شوند، بدانید خزائن آسمان و زمین از آن خدا است، ولی منافقان نمی دانند».[۲]

گاهی تصمیم می گرفتند که پس از بازگشت از جنگ به «**مدینه**»، دست به دست هم بدهند و با استفاده از یک فرصت مناسب، مؤمنان را از «**مدینه**» بیرون کنند و می گفتند: **لَئِنْ رَجَعْنا إِلَی الْمَدینَةِ لَیُخْرِجَنَّ الأَعَزُّ مِنْهَا الأَذَلَّ:**

«اگر به مدینه باز گردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون خواهند کرد»![۳]

و زمانی هم به بهانه های مختلف از قبیل جمع آوری محصول های کشاورزی، از شرکت در برنامه های جهاد، خود داری کرده و در شدیدترین لحظات، پیامبر (صلی الله علیه وآله) را تنها می گذاشتند، و در عین حال وحشت داشتند که پرده از رازشان برداشته شود و رسوا گردند.

به خاطر همین موضع گیری های بسیار خصمانه، در آیات زیادی از قرآن، آماج شدیدترین حملات قرار گرفتند، و یک سوره در قرآن به نام سوره «**منافقون**» پیرامون وضع آنها نازل شده است.

---

۱ ـ توبه، آیه ۷۹.

۲ ـ منافقون، آیه ۷.

۳ ـ منافقون، آیه ۸.

در سوره های «**توبه**»، «**حشر**» و بعضی دیگر از سوره های قرآن نیز، مورد نکوهش فراوان قرار گرفته اند، از جمله سیزده آیه از آیات همین سوره «**بقره**» از صفات آنها و عواقب شومشان سخن می گوید.

❊ ❊ ❊

۵ ـ فریب دادن وجدان

مشکل بزرگی که مسلمانان در ارتباط با منافقان داشتند این است که **از یکسو** مأمور بودند هر کس اظهار اسلام می کند، با آغوش باز از او استقبال کنند، و از تفتیش عقائد در مورد اشخاص خودداری نمایند.

از سوی دیگر، باید مراقب توطئه های منافقان باشند، منافقانی که با قیافه حق به جانب و به نام یک فرد مسلمان، گفتارشان مورد قبول افراد واقع می شد، در حالی که در باطن، سدّ راه اسلام و از دشمنان قسم خورده بودند.

این گروه با پیش گرفتن این راه، فکر می کردند می توانند خداوند و مؤمنان را برای همیشه فریب دهند، در حالی که بدون توجه خود را فریب می دادند.

تعبیر به «**يُخادِعُونَ اللّهَ وَ الَّذينَ آمَنُوا**» (با توجه به معنی مخادعه که به معنی نیرنگ و خدعه از دو طرف است) مفهوم دقیقی را ترسیم می کند و آن این که آنها بر اثر کوردلی، اعتقاد داشتند: پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) یک خدعه گر است که برای حکومت بر مردم، دین و نبوت را مطرح ساخته، و افراد ساده لوح نیز اطراف او جمع شده اند، **لذا** باید در مقابل او به خدعه برخاست!، بنابراین **از یکسو** کار این منافقین، خدعه و نیرنگ بود.

و از سوئی دیگر درباره پیامبر بزرگ خدا نیز چنین اعتقاد غلطی داشتند.

اما جمله بعد (**وَ ما يَخْدَعُونَ إِلاّ أَنْفُسَهُمْ وَ ما يَشْعُرُونَ**) هر دو پندار آنها را در هم می کوبد.

از یکسو اثبات می کند: تنها خدعه و نیرنگ از جانب خود آنها است **و از سوی دیگر** می گوید: این خدعه و نیرنگ نیز به خودشان باز می گردد و نمی فهمند**;** چرا که سرمایه های اصیلی را که خداوند برای نیل به سعادت در وجودشان آفریده، در مسیر خدعه و فریب و نیرنگ بر باد می دهند و دست خالی از هر خیر و نیکی، با کوله باری از گناه، از دنیا می روند.

البته، هیچ کس خدا را نمی تواند فریب بدهد**;** چرا که او با خبر از آشکار و نهان است، بنابراین تعبیر به «**یُخادِعُونَ اللّه**» یا از این نظر است که خدعه و نیرنگ با پیامبر و مؤمنان، همچون خدعه و نیرنگ با خدا است، (در موارد دیگری از قرآن نیز دیده می شود که خداوند برای تعظیم پیامبر و مؤمنان خود را در صف آنها قرار می دهد).

و یا این که بر اثر عدم شناخت صفات خدا، با افکار کوتاه و ناقص خود، به راستی فکر می کردند ممکن است چیزی از خدا پنهان بماند و نظیر آن نیز در بعضی دیگر از آیات قرآن دیده می شود.

به هر حال، آیه فوق، اشاره روشنی به مسأله فریب وجدان دارد و این که بسیار می شود انسان منحرف و آلوده، برای رهائی از سرزنش و مجازات وجدان، در برابر اعمال زشت و انحرافی دست به فریب وجدان خویش می زند، و کم کم برای خود این باور را به وجود می آورد که این عمل من نه تنها زشت و انحرافی نیست بلکه اصلاح است و مبارزه با فساد (**إِنَّما نَحْنُ مُصْلِحُونَ**) تا با فریب وجدان، آسوده خاطر به اعمال خلاف خود ادامه دهد.

می گویند: یکی از سران آمریکا در پاسخ این که چرا دستور داده است دو شهر بزرگ ژاپن (**هیروشیما، و ناکازاکی**) را بمباران اتمی کنند و حدود ۲۰۰ هزار نفر کودک و پیر و جوان را نابود یا ناقص سازند؟ گفته بود:

ما به خاطر صلح این دستور را داده ایم! که اگر این کار را نمی کردیم جنگ طولانی تر می شد و می بایست بیش از این می کشتیم!!

آری، منافقان عصر ما نیز برای فریب مردم یا فریب وجدان خود از این گفته ها و از آن کارها، بسیار دارند، در حالی که در برابر ادامه جنگ یا بمباران اتمی شهرهای بی دفاع، راه سوم روشنی نیز وجود داشت و آن این که: دست از تجاوزگری بردارند و ملت ها را با سرمایه های کشورشان آزاد بگذارند.

بنابراین، نفاق در حقیقت وسیله ای است برای فریب وجدان، و چه دردناک است که انسان، این واعظ درونی، این پلیس همیشه بیدار و این نماینده الهی را در درون خود، خفه کند، و یا آن چنان پرده بر روی آن بیفکند که صدایش به گوش نرسد.

* * *

٦ ـ *تجارت پر زیان*

در قرآن مجید کراراً فعالیت های انسان در این دنیا به یک نوع تجارت تشبیه شده است، و در حقیقت همه ما در این جهان تاجرانی هستیم که با سرمایه های فراوانِ خداداد: سرمایه عقل، فطرت، عواطف، نیروهای مختلف جسمانی، مواهب عالم طبیعت، و بالاخره رهبری انبیاء، گام در این تجارتخانه بزرگ می گذاریم، **گروهی** سود می برند، پیروز می شوند و سعادتمند، **گروهی** نه تنها سودی نمی برند که اصل سرمایه را نیز از دست داده، و به تمام معنی ورشکست می شوند نمونه کامل گروه اول، مجاهدان راه خدا هستند، چنان که قرآن درباره آنها می گوید: **یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلی تِجارَةٍ تُنْجیکُمْ مِنْ عَذابٍ أَلیم * تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجاهِدُونَ فی سَبیلِ اللّهِ بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ:**

«ای افراد با ایمان! آیا شما را راهنمائی به تجارتی بکنم که از عذاب دردناک رهائیتان می بخشد (و به سعادت جاویدان رهنمونتان می شود) * به خدا و

رسول او ایمان بیاورید و در راه او با مال و جان جهاد کنید».[1]

و نمونه واضح گروه دوم، منافقان اند که قرآن در آیات فوق، پس از ذکر کارهای مخرب آنها که در لباس اصلاح و عقل، انجام می گیرد می گوید: «آنها کسانی هستند که هدایت را با گمراهی مبادله کردند و این تجارت نه برای آنها سودی داشت و نه مایه هدایت شد».

این گروه در موقعیتی قرار داشتند که می توانستند بهترین راه را انتخاب کنند، آنها در کنار چشمه زلال وحی قرار داشتند، در محیطی مملوّ از صفا و صداقت و ایمان.

اما آنها به جای این که: از این موقعیت خاص که در طول قرون و اعصار تنها نصیب گروه اندکی شده است بالاترین بهره را ببرند، هدایت را دادند و گمراهی را خریدند، هدایتی که در درون فطرتشان بود، هدایتی که در محیط وحی موج می زد، همه این امکانات را از دست دادند به گمان این که با این کار می توانند، مسلمین را در هم بکوبند و رؤیاهای شومی را که در مغز خود می پروراندند تحقق بخشند.

این معاوضه و انتخاب غلط دو زیان بزرگ همراه داشت:

نخست این که: سرمایه های مادی و معنوی خویش را از دست دادند بی آن که در مقابل آن سودی ببرند.

و دیگر این که: حتی به نتیجه شوم مورد نظر خود نیز نرسیدند; زیرا اسلام با سرعت، پیشرفت کرد و به زودی صفحه جهان را فرا گرفت و این منافقان نیز رسوا شدند.

* * *

۱ ـ صف، آیات ۱۰ و ۱۱.

١٧ مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِى اسْتَوْقَدَ ناراً فَلَمّا أَضاءَتْ ما حَوْلَهُ ذَهَبَ اللّهُ
بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فى ظُلُمات لايُبْصِرُونَ
١٨ صُمٌّ بُكْمٌ عُمْىٌ فَهُمْ لايَرْجِعُونَ
١٩ أَوْ كَصَيِّب مِنَ السَّماءِ فيهِ ظُلُماتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصابِعَهُمْ
فى آذانِهِمْ مِنَ الصَّواعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَ اللّهُ مُحيطٌ بِالْكافِرينَ
٢٠ يَكادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصارَهُمْ كُلَّما أَضاءَ لَهُمْ مَشَوْا فيهِ وَ إِذا أَظْلَمَ
عَلَيْهِمْ قامُوا وَ لَوْ شاءَ اللّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ أَبْصارِهِمْ إِنَّ اللّهَ عَلى
كُلِّ شَىْء قَديرٌ

ترجمه:

١٧ ـ آنان (منافقان) همانند كسى هستند كه آتشى افروخته (تا در بيابان تاريك، راه خود را پيدا كند)، ولى هنگامى كه آتش اطراف او را روشن ساخت، خداوند آن را خاموش مى كند; و در تاريكى هاى وحشتناكى كه چشم كار نمى كند، آنها را رها مى سازد.

١٨ ـ آنها كران، گنگ ها و كورانند; لذا (از راه خطا) باز نمى گردند!

١٩ ـ يا همچون بارانى از آسمان، كه در شب تاريك همراه با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذران) ببارد. آنها از ترس مرگ، انگشتانشان را در گوش هاى خود مى گذارند; تا صداى صاعقه را نشنوند، و خداوند به كافران احاطه دارد.

٢٠ ـ (روشنائى خيره كننده) برق، نزديك است چشمانشان را برباد. هر زمان كه (برق جستن مى كند، و صفحه بيابان را) براى آنها روشن مى سازد، (چند گامى) در پرتو آن راه مى روند; و چون خاموش مى شود، توقف مى كنند. و اگر خدا بخواهد، گوش و چشم آنها را از بين مى برد; چرا كه خداوند بر هر چيز تواناست.

تفسیر:

دو مثال جالب برای ترسیم حال منافقان

بعد از بیان صفات و ویژگی های منافقان، قرآن مجید، برای مجسم ساختن وضع آنها دو تشبیه گویا در آیات فوق بیان می کند:

۱ ـ در مثال اول می گوید: «آنها مانند کسی هستند که آتشی (در شب ظلمانی) افروخته (تا در پرتو نور آن راه را از بیراهه بشناسد و به منزل مقصود برسد)» (**مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ ناراً**).

«ولی همین که این شعله آتش اطراف آنها را روشن ساخت، خداوند آن را خاموش می سازد، و در ظلمات رهاشان می کند، به گونه ای که چیزی را نبینند» (**فَلَمّا أَضاءَتْ ما حَوْلَهُ ذَهَبَ اللّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فی ظُلُماتٍ لایُبْصِرُونَ**).

آنها فکر می کردند، با این آتش مختصر و نور آن می توانند با ظلمت ها به پیکار برخیزند، اما ناگهان بادی سخت بر می خیزد و یا باران درشتی فرو می ریزد، و یا بر اثر پایان گرفتن مواد آتش افروز، آتش به سردی و خاموشی می گراید و بار دیگر در تاریکی وحشت زا سرگردان می شوند.

* * *

آنگاه اضافه می کند: «آنها کر هستند و گنگ و نابینا، و چون هیچ یک از وسائل اصلی درک حقایق را ندارند از راهشان باز نمی گردند» (**صُمٌّ بُكْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لایَرْجِعُونَ**).

چه مثال دقیق و گویائی: در زندگی انسان بیراهه ها فراوان است، اما خط مستقیم که به سر منزل مقصود به پیش می رود یکی بیش نیست، ولی خطوط انحرافی بی نهایت است، و از آن گذشته، پرده های ظلمت، طوفان های وحشتناک و حوادث گوناگون در طول این راه فراوان خواهد بود، چراغ پرفروغی که از این

حوادث مصون باشد، لازم است که این پرده های ظلمت را بشکافد و در برابر طوفان ها مقاومت کند، و آن چیزی جز چراغ عقل و ایمان و خورشید وحی نیست.

مختصر شعله ای که انسان، موقتاً می افروزد چه کاری در این راه طولانی و پر از طوفان از آن ساخته است؟!

«**منافقان**» با انتخاب راه نفاق، چنین می پنداشتند که: می توانند در همه حال موقعیت خویش را حفظ کنند و از هر خطر احتمالی مصون بمانند، از منافعی که به دو طرف می رسد، استفاده کرده، و هر دسته غالب شوند آنها را از خود بدانند اگر مؤمنان پیروز شوند در صف مؤمنان، و اگر غلبه با کافران باشد با آنها باشند.

آنها خود را افرادی زیرک و باهوش می پنداشته اند و در پرتو روشنائی این شعله ضعیف و ناپایدار، می خواستند راه زندگی خود را ادامه دهند و به نوائی برسند.

اما قرآن پرده از روی کار آنها برداشت، و دروغشان را آشکار کرد، چنان که می خوانیم: **إِذا جاءَکَ الْمُنافِقُونَ قالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللّهِ وَ اللّهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقینَ لَکاذِبُون:** «هنگامی که منافقان به سراغ تو می آیند می گویند: ما گواهی می دهیم که تو فرستاده خدائی، خدا هم می داند که تو رسول او هستی، ولی خدا گواهی می دهد که منافقان در اظهاراتشان دروغ می گویند».[1]

حتی قرآن به کفار نیز اعلام می کند: آنها با شما نیستند، هر وعده ای دهند عمل نخواهند کرد:

أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذینَ نافَقُوا یَقُولُونَ لِإِخْوانِهِمُ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ

---

۱ ـ منافقون، آیه ۱.

لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَ لانُطيعُ فيكُمْ أَحَداً أَبَداً وَ إِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَ اللّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ * لَئِنْ أُخْرِجُوا لايَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَ لَئِنْ قُوتِلُوا لايَنْصُرُونَهُمْ وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الأَدْبارَ ثُمَّ لايُنْصَرُونَ:

«منافقان به برادران کافر خود از اهل کتاب وعده می دهند که اگر شما را از «**مدینه**» بیرون کنند، ما نیز با شما خارج خواهیم شد و به حرف هیچ کس درباره شما گوش نخواهیم داد، و اگر با شما بجنگند شما را یاری می کنیم، و لکن خداوند گواهی می دهد که منافقان دروغ می گویند * اگر آنها را بیرون کنند همراه آنها خارج نخواهند شد، و اگر با آنها جنگ نمایند یاریشان نخواهند کرد، و اگر به آنها کمک کنند (در گیر و دار جنگ) پا به فرار خواهند گذاشت» (و استقامت به خرج نخواهند داد).[1]

قابل توجه این که: قرآن در اینجا از جمله «**اسْتَوْقَدَ ناراً**» استفاده کرده است، یعنی آنها برای رسیدن به «**نور**» «**نار**» استفاده می کنند، آتشی که **هم** دود، **هم** خاکستر **و هم** سوزش دارد، در حالی که مؤمنان از نور خالص و چراغ روشن و پر فروغ ایمان بهره می گیرند.

منافقان گر چه تظاهر به نور ایمان دارند اما باطنشان، نار است، و اگر هم نوری باشد ضعیف است و کوتاه مدت.

این نور مختصر، **یا** اشاره به فروغ وجدان و فطرت توحیدی است **و یا** اشاره به ایمان نخستین آنها است که بعداً بر اثر تقلیدهای کورکورانه، تعصب های غلط و لجاجت ها و عداوت ها، پرده های ظلمانی و تاریک بر آن می افتد، نه تنها یک ظلمت بلکه به تعبیر قرآن «**ظلمات**».

و همین ها است که چشم بینا، گوش شنوا و زبان گویا را سرانجام از آنها

---

١ ـ حشر، آیات ١١ و ١٢.

خواهد گرفت; چرا که سابقاً هم گفتیم ادامه راه غلط، تدریجاً نیروی تشخیص و درک انسان را ضعیف می کند، تا آنجا که گاهی حقایق را وارونه می بیند، نیک در نظرش بد، و فرشته دیو، خودنمائی می کند.

به هر حال این تشبیه، در حقیقت، یک واقعیت را در زمینه نفاق روشن می سازد، و آن این که: نفاق و دوروئی برای مدت طولانی نمی تواند مؤثر واقع شود ممکن است منافقان برای مدت کوتاهی از مزایای اسلام و مصونیت های مؤمنان برخوردار شوند و از رفاقت پنهانی با کفار نیز بهره گیرند.

ولی این امر، همچون شعله ضعیف و کم دوامی که در یک بیابان تاریک و ظلمانی در معرض وزش طوفان ها است دیری نمی پاید، و سرانجام چهره واقعی آنها آشکار می گردد، و به جای کسب موفقیت و محبوبیت، منفور و مطرود خواهند شد و همانند کسی که در بیابان راه را گم کرده و چراغ را از دست داده سرگردان می مانند.

این نکته نیز قابل توجه است که در تفسیر آیه: **هُوَ الَّذی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً:** «آن خدائی است که خورشید را روشنائی و ماه را نوربخش قرار داد»;[1]

از امام باقر(علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: **أَضاءَتِ الأَرْضُ بِنُورِ مُحَمَّد**(صلی الله علیه وآله)**کَما تُضِیءُ الشَّمْسُ فَضَرَبَ اللّهُ مَثَلَ مُحَمَّد**(صلی الله علیه وآله) **الشَّمْسَ وَ مَثَلَ الْوَصِیِّ الْقَمَر:**

«خداوند صفحه روی زمین را به محمّد(صلی الله علیه وآله) روشن ساخت همان گونه که با نور آفتاب، لذا محمّد(صلی الله علیه وآله) را به خورشید تشبیه کرد، و وصی او (علی(علیه السلام) را) به ماه».[2]

---

۱ ـ یونس، آیه ۵.

۲ ـ «نور الثقلین»، جلد اول، صفحه ۳۶ ـ «کافی»، جلد ۸، صفحه ۳۷۹ ـ «بحار الانوار»، جلد ۲۳، صفحه ۳۲۱، حدیث ۳۸.

یعنی نور ایمان و وحی، عالمگیر است، در حالی که نفاق اگر پرتوی هم داشته باشد تنها دایره کوچکی از اطراف خود را آن هم برای مدت کوتاهی روشن می کند **(ما حَوْلَهُ).**

* * *

در مثال دوم قرآن صحنه زندگی آنها را به شکل دیگری ترسیم می نماید:

شبی است تاریک و ظلمانی پرخوف و خطر، باران به شدت می بارد، از کرانه های افق، برق پرنوری می جهد، صدای غرش وحشت زا و مهیب رعد، نزدیک است پرده های گوش را پاره کند، انسانی بی پناه در دل این دشت وسیع و ظلمانی و پر از خطر، حیران و سرگردان مانده است، باران پر پشت، بدن او را مرطوب ساخته، نه پناهگاه مورد اطمینانی وجود دارد که به آن پناه برد و نه ظلمت اجازه می دهد گامی به سوی مقصد بردارد.

قرآن در یک عبارت کوتاه، حال چنین مسافر سرگردانی را بازگو می کند می فرماید: «یا همانند بارانی که در شب تاریک، توأم با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذرانی) ببارد» (**أَوْ كَصَيِّب مِنَ السَّماءِ فيهِ ظُلُماتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ**).

سپس اضافه می کند: «آنها از ترس مرگ انگشت ها را در گوش خود می گذارند تا صدای وحشت انگیز صاعقه ها را نشنوند» (**يَجْعَلُونَ أَصابِعَهُمْ فى آذانِهِمْ مِنَ الصَّواعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ**).

و در پایان آیه می فرماید: «و خداوند به کافران احاطه دارد» (و آنها هر کجا بروند در قبضه قدرت او هستند) (**وَ اللّهُ مُحيطٌ بِالْكافِرينَ**).

* * *

برق ها پی در پی بر صفحه آسمان تاریک جستن می کند: «نور برق آن چنان خیره کننده است که نزدیک است چشم های آنها را برباید» (**يَكادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ**

أَبْصارَهُمْ).

«هر زمان که برقی می زند و صفحه بیابان تاریک، روشن می شود، چند گامی در پرتو آن راه می روند، ولی بلافاصله ظلمت بر آنها مسلط می شود و آنها در جای خود متوقف می گردند» (**كُلَّما أَضاءَ لَهُمْ مَشَوْا فيهِ وَ إِذا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قامُوا**).

آنها هر لحظه، خطر را در برابر خود احساس می کنند; چرا که در دل این بیابان نه کوهی به چشم می خورد، و نه درختی تا از خطر رعد، برق و صاعقه جلوگیری کند، هر آن ممکن است هدف صاعقه ای قرار گیرند و در یک لحظه خاکستر شوند!.

می دانیم: صاعقه ها به هر بر آمدگی از زمین حمله می کنند، اما در دل بیابان جز آنها بر آمدگی پیدا نمی شود که صاعقه متوجه آن گردد، بنابراین خطر، جدی و حتمی است (با توجه به این که خطر صاعقه در بیابان های مسطحی همچون بیابان های **حجاز** به درجات از مناطق کوهستانی بیشتر است، اهمیت این مثال برای مردم آن محیط روشن تر می شود).

خلاصه نمی داند چه کند؟ مضطرب و پریشان، حیران و سرگردان بر جای خود ایستاده، نه راهی در میان شن های بیابان پیدا است و نه راهنمائی که در پرتو هدایت او گام بر دارد.

حتی این خطر وجود دارد که غرش رعد، گوش آنها را پاره و نور خیره کننده برق چشمشان را نابینا کند، آری «اگر خدا بخواهد گوش و چشم آنها را از میان می برد; چرا که خدا به هر چیزی توانا است» (**وَ لَوْ شاءَ اللّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ أَبْصارِهِمْ إِنَّ اللّهَ عَلى كُلِّ شَيْء قَديرٌ**).

آری منافقان درست به چنین مسافری می مانند، آنها در میان مؤمنانی که همچون سیل خروشان و بارانی پرپشت به هر سو پیش می روند قرار گرفته اند

افسوس که به پناهگاه مطمئن ایمان، پناه نبرده اند تا از شر صاعقه های مرگبار مجازات الهی نجات یابند.

جهاد مسلحانه مسلمین در برابر دشمنان همانند خروش رعد و صاعقه بر سر آنها فرود می آمد، گاه گاه فرصت هائی، برای پیدا کردن راه حق نصیبشان می شد و اندیشه هاشان بیدار می گشت، ولی افسوس که این بیداری همچون برق آسمان دیری نمی پائید، تا می خواستند چند گامی بردارند خاموش می شد و تاریکی غفلت و سپس توقف و سرگردانی جای آن را می گرفت.

پیشرفت سریع اسلام، همچون برق آسمانی چشم آنها را خیره کرده بود، و آیات قرآن که پرده از رازهای نهانیشان بر می داشت همچون صاعقه ها آنها را هدف قرار می داد، هر دم احتمال می دادند آیه ای نازل گردد و پرده از رازهای دیگری بر دارد و رسواتر شوند.

چنان که قرآن در آیه ٦٤ سوره «**توبه**» می گوید: **يَحْذَرُ الْمُنافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِما فى قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِؤُا إِنَّ اللّهَ مُخْرِجٌ ما تَحْذَرُون:**

«منافقان از این می ترسند سوره ای بر ضد آنها نازل شود و آنچه در درون مخفی می دارند، فاش گردد بگو هر چه می خواهید استهزاء کنید خدا آنچه را از آن می ترسید ظاهر می سازد».

منافقان از این نیز وحشت داشتند که با علنی شدن اسرارشان فرمان جنگ از طرف خدا با این دشمنان خائن داخلی صادر شود و مسلمانان که در آن روز قوی و نیرومند بودند بر آنها، حمله کنند، آن چنان که قرآن می گوید: **لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذينَ فى قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِى الْمَدينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لا يُجاوِرُونَكَ فيها إِلاّ قَليلاً * مَلْعُونينَ أَيْنَما ثُقِفُوا أُخِذُوا وَ قُتِّلُوا تَقْتيلاً:**

«اگر منافقان و آنهائی که قلبشان بیمار است و کسانی که با اشاعه اکاذیب،

ترس، وحشت و سستی می آفرینند، دست از کردار خود بر ندارند ما تو را بر آنها می شورانیم تا نتوانند در جوار شما جز اندکی زندگی کنند * و به صورت افراد نفرین شده هر جا یافت شوند، آنها را بگیرند و بکشند».[1]

از این آیات، به خوبی استفاده می شود که منافقان در وحشت و سرگردانی سختی در «**مدینه**» قرار داشتند، آیات، با لحن شدید و قاطعی پی در پی همانند رعد و برق آسمانی بر ضد آنها نازل می شد، و هر آن احتمال این می رفت: دستور مجازات و یا حداقل اخراج آنها از «**مدینه**» صادر گردد.

اگر چه شأن نزول این آیات، منافقان عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) است اما با توجه به این که خط نفاق در هر عصر و زمانی، در برابر خط انقلاب های راستین وجود داشته و دارد به منافقان همه اعصار و قرون، گسترش می یابد، و ما با چشم خود تمام این نشانه ها را یک به یک و مو به مو در مورد منافقان عصر خویش، می یابیم، سرگردانی آنها، وحشت و اضطرابشان و خلاصه بی پناهی و بدبختی و سیه روزی و رسوائی آنها را درست همانند همان مسافری که قرآن به روشن ترین وجهی حال او را ترسیم کرده است مشاهده می کنیم.[2]

در این که میان مثال دوم و اول در آیات فوق چه تفاوتی است؟، دو تفسیر وجود دارد.

نخست این که: آیه اول، (**مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي...**) اشاره به منافقانی است که در آغاز، واردِ صفِ مؤمنانِ راستین شده بودند، و حقیقتاً ایمان آوردند، اما این

---

۱ ـ احزاب، آیات ۶۰ و ۶۱.

۲ ـ اشاره به دورانی است که «**جمهوری اسلامی ایران**» از خطر منافقان، چون «**سازمان مجاهدین**» (منافقین) و «**بنی صدر**» و اذناب آنها سربلند نجات یافت و آنها هم به ناچار با خواری و رسوائی از کشور فرار کرده یا تسلیم دادگاه عدالت شدند، «**بنی صدر**» که رئیس جمهور بود از ترس به ناچار آرایشی زنانه کرد و به شکل یک زن به «**فرانسه**» گریخت، و به صورت زنی بی حجاب، بزک کرده با آرایش وارد «**فرانسه**» شد.

ایمان مستقر و پا بر جا نبود و به نفاق گرائیدند.

و اما مثال دوم **(أَوْ كَصَيِّب مِنَ السَّماءِ...)** حال منافقانی را بازگو می کند که از آغاز در همان صف نفاق بودند و حتی برای یک لحظه هم ایمان نیاوردند.

دیگر این که: **مثال اول،** بازگو کننده حال افراد است، **و مثال دوم** مجسم کننده وضع محیط ها، لذا در **اول،** می فرماید: **مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِی...**: «مثل آنها مانند کسی است که...» و در مثال **دوم** می گوید: **أَوْ كَصَيِّب مِنَ السَّماءِ فيهِ ظُلُماتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ**: «مانند باران پرپشتی که از آسمان فرو می ریزد، و در آن، ظلمت و رعد و برق است» اشاره به محیط وحشت زا و پرخوف و خطری است که منافقان در آن زندگی داشتند.

* * *

۲۱ **یا أَیُّهَا النّاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمُ الَّذی خَلَقَکُمْ وَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ**

۲۲ **الَّذی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ فِراشاً وَ السَّماءَ بِناءً وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَکُمْ فَلا تَجْعَلُوا لِلّهِ أَنْداداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ**

ترجمه:

۲۱ ـ ای مردم! پروردگار خود را پرستش کنید; آن کس که شما، و کسانی را که پیش از شما بودند آفرید; تا پرهیزگار شوید.

۲۲ ـ آن کس که زمین را بستر شما، و آسمان (جوّ زمین) را همچون سقفی بالای سر شما قرار داد; و از آسمان آبی فرو فرستاد; و به وسیله آن، میوه ها را پرورش داد; تا روزی شما باشد، بنابراین، برای خدا همتایانی قرار ندهید، در حالی که می دانید (هیچ یک از آنها، نه شما را آفریده، و نه روزی می دهند).

تفسیر:

این چنین خدائی را بپرستید

در آیات گذشته، خداوند حال سه دسته (پرهیزکاران، کافران و منافقان) را شرح داد و بیان داشت که پرهیزکاران مشمول هدایت الهی هستند، و قرآن راهنمای آنان است در حالی که بر دل های کافران مهر جهل و نادانی زده، و به خاطر اعمالشان بر چشم آنها پرده غفلت افکنده و حس تشخیص را از آنان

سلب نموده است.

و منافقان، بیماردلانی هستند که بر اثر سوء اعمالشان بر بیماریشان می افزاید.

اما در آیات مورد بحث، بعد از این مقایسه روشن، خط سعادت و نجات را که پیوستن به گروه اول است، مشخص ساخته می گوید: «ای مردم! پروردگارتان را پرستش کنید که **هم** شما و **هم** پیشینیان را آفرید تا پرهیزکار شوید» (**یا أَیُّهَا النّاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمُ الَّذی خَلَقَکُمْ وَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ**).

در تفسیر آیه نکات ذیل جلب توجه می کند:

۱ ـ خطاب: **یا أَیُّهَا النّاسُ** «ای مردم» که در قرآن حدود **بیست** بار تکرار شده، و یک خطاب جامع و عمومی است نشان می دهد: قرآن مخصوص نژاد، قبیله، طایفه و قشر خاصی نیست، بلکه همگان را در این دعوت عام شرکت می دهد، همه را دعوت به پرستش خدای یگانه، و مبارزه با هر گونه شرک و انحراف از خط توحید می کند.

۲ ـ برای برانگیختن حس شکرگزاری مردم، و جذب آنها به عبادت پروردگار از مهم ترین نعمت شروع می کند که نعمت خلقت و آفرینش همه انسان ها است، **نعمتی** که **هم** نشانه قدرت خدا است، **هم** علم و حکمت او **و هم** رحمت عام و خاصش; چرا که در خلقت انسان، این گل سر سبد عالم هستی، نشانه های علم و قدرت بی پایان خدا و نعمت های گسترده اش کاملاً به چشم می خورد.

آنها که در برابر خدا خاضع نیستند و او را پرستش نمی کنند، غالباً به خاطر این است که: در آفرینش خویش و پیشینیان نمی اندیشند، و به این نکته توجه ندارند که: این آفرینش بزرگ را نمی توان به عوامل کور و کر طبیعی نسبت داد، **و**

این نعمت های حساب شده و بی نظیر را که در جسم و جان انسان، نمایان است، نمی توان از غیر مبدأ علم و قدرت بی پایانی دانست.

بنابراین یادآوری این نعمت ها، **هم** دلیلی است بر خداشناسی، **و هم** محرکی است برای شکرگزاری و پرستش.

۳ ـ نتیجه این پرستش، تقوا و پرهیزگاری است **(لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)**.

بنابراین عبادت ها و نیایش های ما چیزی بر جاه و جلال خدا نمی افزاید، همان گونه که ترک آنها چیزی از عظمت مقام او نمی کاهد، این عبادت ها کلاس های تربیت برای آموزش تقوا است، **تقوا** همان احساس مسئولیت و خودجوشی درونی که معیار ارزش انسان و میزان سنجش شخصیت او است.

٤ ـ تکیه بر: **الَّذينَ مِنْ قَبْلِكُمْ** «کسانی که پیش از شما بودند» شاید اشاره به این باشد که: اگر شما در پرستش بت ها استدلال به سنت نیاکانتان می کنید خدا **هم** آفریننده شما است، **هم** آفریننده نیاکان شما است، **هم** مالک و پرورش دهنده شما است **و هم** مالک و پرورش دهنده آنها، بنابراین، پرستش بت ها چه از ناحیه شما باشد، و چه از ناحیه آنها چیزی جز انحراف نیست.

❊ ❊ ❊

نعمت زمین و آسمان

در آیه بعد به قسمت دیگری از نعمت های بزرگ خدا که می تواند انگیزه شکرگزاری باشد، اشاره کرده، **نخست** از آفرینش زمین سخن می گوید: «همان خدائی که زمین را بستر استراحت شما قرار داد» (**الَّذی جَعَلَ لَكُمُ الأَرْضَ فِراشاً**).

این مرکب راهواری که شما را بر پشت خود سوار کرده و با سرعت سرسام آوری در این فضا به حرکات مختلف خود ادامه می دهد، بی آن که کمترین

لرزشی بر وجود شما وارد کند، یکی از نعمت های بزرگ او است.

نیروی جاذبه اش که به شما اجازه حرکت، استراحت و ساختن خانه و لانه و تهیه باغ ها، زراعت ها و انواع وسائل زندگی می دهد، **نعمت** دیگری است.

هیچ فکر کرده اید اگر جاذبه زمین نبود در یک چشم بر هم زدن همه ما و همه خانه های وسائل زندگی مان بر اثر حرکت دورانی زمین به فضا پرتاب و در فضا سرگردان می شد؟!

تعبیر به: **فِراش**: «بسترِ استراحت» چه تعبیر زیبائی است، فراش، نه تنها مفهوم آرامش، آسودگی خاطر و استراحت را در بر دارد که گرم و نرم بودن و در حد اعتدال قرار داشتن نیز در مفهوم آن افتاده است.

جالب این که: چهارمین پیشوای شیعیان جهان امام سجاد علی بن الحسین(علیهما السلام)در بیان شیوایش این حقیقت را در تفسیر همین آیه تشریح فرموده است:

جَعَلَها مُلائِمَةً بِطَبائِعِکُمْ، مُوافِقَةً لِاَجْسادِکُمْ، وَ لَمْ یَجْعَلْها شَدِیدَةَ الْحَماءُ وَ الْحَرارَةِ فَتُحْرِقَکُمْ وَ لا شَدِیدَةَ الْبُرُودَةِ فَتَجْمَدَکُمْ، وَ لا شَدِیدَ طِیْبِ الرِّیحِ فَتَصدَعَ هاماتِکُمْ، وَ لا شَدِیدَ النَّتْنِ فَتُعْطِبَکُمْ، وَ لا شَدِیدَةَ اللِّیْنِ کَالْماءِ فَتُغْرِقَکُمْ وَ لا شَدِیدَةَ الصَّلابَةِ فَتَمْتَنِعُ عَلَیْکُمْ فِی دُورِکُمْ وَ أَبْنِیَتِکُمْ وَ قُبُورِ مَوْتاکُمْ ... فَلِذلِکَ جَعَلَ لَکُمْ الأَرْضَ فِراشاً!:

«خداوند زمین را مناسب طبع شما قرار داد، و موافق جسم شما، آن را گرم و سوزان نساخت تا از حرارتش بسوزید، و زیاد سرد نیافرید تا منجمد شوید، آن را آن قدر معطر قرار نداد تا بوی تند آن به مغز شما آسیب رساند و آن را بدبو نیافرید تا مایه هلاکت شما گردد، آن را همچون آب قرار نداد که در آن غرق شوید و نیز چنان سفت و محکم نیافرید، تا بتوانید در آن خانه و مسکن بسازید و

مردگان را (که وجودشان در سطح زمین مایه هزار گونه ناراحتی است) در آن دفن کنید، ... آری خداوند این گونه زمین را بستر استراحت شما قرار داد».[1]

پس از آن، به نعمت آسمان می پردازد و می گوید: «آسمان را همچون سقفی بر بالای سر شما قرار داد» (**وَ السَّماءَ بِناءً**).

کلمه «**بَناء**» با توجه به «**لَكُمْ**» بیانگر آن است که آسمان به نفع انسان بالای سر او بنا شده است، طبعاً همچون سقف، این معنی به صورت صریح تری در جای دیگر قرآن آمده است: **وَ جَعَلْنَا السَّماءَ سَقْفاً مَحْفُوظاً**: «ما آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم».[2]

شاید این تعبیر، برای بعضی از کسانی که به وضع ساختمان آسمان و زمین از نظر هیئت امروز آشنا هستند عجیب بیاید که این سقف چگونه است و کجاست؟ **آیا** این تعبیر، فرضیه هیئت «**بطلمیوس**» را دائر به قرار گرفتن افلاک به روی هم همچون طبقات پوست پیاز در خاطره ها تداعی نمی کند؟ **ولی** با توجه به توضیح زیر مطلب کاملاً روشن می شود:

کلمه «**سَماء**» در قرآن به معانی مختلفی آمده است، که قدر مشترک همه آنها چیزی است که در جهت فوق قرار گرفته است، یکی از آنها که در این آیه به آن اشاره شده است، همان **جوّ زمین** است، یعنی قشر هوای متراکمی که دور تا دور کره زمین را پوشانده، و طبق نظریه دانشمندان **ضخامت آن، چند صد کیلومتر** است.

اگر به نقش اساسی و حیاتی، این قشر ضخیم هوا، که زمین را از هر سو احاطه کرده است بیندیشیم خواهیم دانست تا چه حدّ این سقف، محکم و برای

---

۱ ـ «نور الثقلین»، جلد اول، صفحه ۴۱ ـ «بحار الانوار»، جلد ۵۷، صفحه ۸۲، حدیث ۹، و جلد ۳۵، صفحه ۳۵، حدیث ۱۰.

۲ ـ انبیاء، آیه ۳۲.

حفاظت انسان ها مؤثر است.

این قشر مخصوص هوا که همچون سقفی بلورین، اطراف ما را احاطه کرده در عین این که مانع از تابش نور آفتاب ـ این اشعه حیات بخش و زندگی آفرین ـ نیست به قدری محکم و مقاوم است که از یک سد پولادین که چندین متر ضخامت داشته باشد نیز محکم تر است!

اگر این سقف نبود، زمین دائماً در معرض رگبار سنگ های پراکنده آسمانی بود و عملاً آرامش از مردم جهان سلب می شد، ولی این قشر فشرده **چند صد کیلومتری**[1] تقریباً تمام سنگ های آسمانی را قبل از سقوط به سطح زمین می سوزاند و نابود می کند و تنها تعداد بسیار کمی می توانند از آن عبور کرده و به عنوان یک زنگ خطر برای زمینیان به گوشه ای پرتاب شوند، و این تعداد کم هرگز نتوانسته است آرامش را بر هم زند.[2]

از جمله شواهدی که نشان می دهد یکی از معانی آسمان همین «**جوّ زمین**» است، حدیثی است که از پیشوای بزرگ ما امام صادق(علیه السلام) درباره رنگ آسمان نقل شده است آنجا که به «**مفضل**» می فرماید:

«ای مفضل در رنگ آسمان بیندیش که خدا آن را این چنین آبی آفریده که موافق ترین رنگ ها برای چشم انسان است و حتی نظر کردن به آن دیده را تقویت می کند».[3]

این را همه می دانیم که: رنگ آبی آسمان چیزی جز رنگ هوای متراکم شده

---

۱ ـ در بسیاری از کتب، ضخامت قشر هوای محیط به زمین را یکصد کیلومتر نوشته اند، ولی ظاهراً منظورشان جائی است که مولکول های هوانسبتاً به هم نزدیک است، اما دانش امروز ثابت کرده حتی در فاصله چند صد کیلومتری مولکول های هوا به صورت پراکنده و فوق العاده رقیق وجود دارد.

۲ ـ در جلد ۲۶ تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۱۲ سوره «نبأ»، صفحات ۲۳ و ۲۴، اشاره ای به این مطلب شده است.

۳ ـ «توحید مفضل»، صفحه ۱۲۷ (انتشارات مکتبة الداوری) ـ «بحار الانوار»، جلد ۳، صفحه ۱۱۱.

اطراف زمین نیست، بنابراین منظور از آسمان در این حدیث همان جو زمین است.

در آیه ۷۹ سوره «**نحل**» می خوانیم: **أَ لَمْ یَرَوْا إِلَی الطَّیْرِ مُسَخَّرات فی جَوِّ السَّماء:** «آیا آنها به پرندگانی که در دل آسمان تسخیر شده اند نگاه نکردند»؟

درباره معانی دیگر آسمان ذیل آیه ۲۹ همین سوره بحث مشروح تری مطالعه خواهید فرمود.

بعد از آن به نعمت باران پرداخته می گوید: «و از آسمان آبی نازل کرد» (**وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً**).

اما چه آبی؟ حیات بخش، زندگی آفرین، و مایه همه آبادی ها و شالوده همه نعمت های مادی.

جمله «**وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً**»، بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که منظور از «**سَماء**» در اینجا همان جو زمین است، زیرا می دانیم باران از ابرها، و ابرها از تراکم بخارهائی که در جو زمین پراکنده اند، به وجود می آیند.

امام سجاد علی بن الحسین(علیهما السلام) در تفسیر این آیه راجع به نزول باران از آسمان بیان جالبی فرموده که ذیلاً می خوانید:

«خداوند باران را از آسمان نازل می کند تا به تمام قله های کوه ها، تپه ها و گودال ها و خلاصه تمام نقاط مرتفع و هموار برسد (و همگی بدون استثناء سیراب گردند) و آن را دانه، دانه، نرم و پی در پی ـ گاهی به صورت دانه های درشت و گاهی قطره های کوچک تر ـ قرار داد، تا کاملاً در زمین فرو رود، و سیراب گردد، و آن را به صورت سیلابی نفرستاد تا زمین ها، درختان، مزارع و میوه های شما را بشوید و ویران کند».[1]

---

۱ ـ عبارت حدیث طبق آنچه در تفسیر «نور الثقلین»، جلد اول، صفحه ۴۱ آمده، چنین است: ۲

«یُنْزِلُهُ مِنْ أَعْلی لِیَبْلُغَ قُلَلَ جِبالِکُمْ وَ تِلالَکُمْ وَ هِضابَکُمْ وَ أَوْهادَکُمْ ثُمَّ فَرَّقَهُ رَذاذاً وَ وَابِلاً وَ هَطْلاً لِتَنْشِفَهُ أَرْضُوکُمْ، وَ لَمْ یَجْعَلْ ذلِکَ الْمَطَرُ نازِلاً عَلَیْکُمْ قَطْعَةً واحِدَةً فَیُفْسِدُ أَرْضَیکُمْ وَ أَشْجارَکُمْ وَ زُرُوعَکُمْ وَ ثِمارَکُم» («بحار الانوار»، جلد ۳، صفحه ۳۵، حدیث ۱۰، و جلد ۵۷، صفحه ۸۲، حدیث ۹).

قرآن، سپس به انواع میوه هائی که از برکت باران و روزی هائی که نصیب انسان ها می شود اشاره کرده چنین می گوید: «خداوند به وسیله باران، میوه هائی را به عنوان روزی شما از زمین خارج ساخت» (**فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَكُمْ**).

این برنامه الهی که **از یکسو**، رحمت وسیع و گسترده خدا را بر همه بندگان مشخص می کند، **و از سوی دیگر**، بیانگر قدرت او است که چگونه از آب بی رنگ صدهزاران رنگ از میوه ها و دانه های غذائی با خواص متفاوت برای انسان ها، **و همچنین** جانداران دیگر، آفریده، یکی از زنده ترین دلائل وجود او است لذا بلافاصله اضافه می کند: «اکنون که چنین است برای خدا شریک هائی قرار ندهید در حالی که می دانید» (**فَلا تَجْعَلُوا لِلّهِ أَنْداداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ**).

آری همه شما می دانید این بت ها و شرکای ساختگی، **نه** شما را آفریده اند **نه** روزی می دهند، **و نه** کمترین مواهب شما از ناحیه آنها است، پس چگونه آنها را شبیه خدا می دانید.

«**أَنْداد**» جمع «**ند**» (بر وزن ضد) به معنی شریک و شبیه است، بدیهی است این شباهت و شرکت، در پندار بت پرستان وجود داشته، نه این که یک امر واقعی باشد.

یا به تعبیر دقیق تر چنان که «**راغب**» در «**مفردات**» می گوید: «**ند**» و «**ندید**» به معنی چیزی است که از نظر گوهر و ذات شریک و شبیه چیز دیگری باشد، بنابراین به نوع خاصی از مماثلث و همانندی گفته می شود، یعنی همانندی در گوهر ذات.

❊ ❊ ❊

نکته:

بت پرستی در شکل های مختلف

در اینجا توجه به این حقیقت لازم است که قرار دادن شریک برای خدا تنها، منحصر به ساختن بت های سنگی و چوبی و یا از آن فراتر، انسانی همچون مسیح(علیه السلام) را یکی از خدایان سه گانه دانستن، نیست، بلکه معنی وسیعی دارد، صورت های مخفی تر و پنهان تر را نیز شامل می شود، به طور کلی هر چه را در ردیف خدا در زندگی مؤثر دانستن یک نوع شرک است.

«**ابن عباس**» در اینجا تعبیر جالبی دارد می گوید: **اَلْأَنْدادُ هُوَ الشِّرْکُ أَخْفی مِنْ دَبیْبِ النَّمْلِ عَلی صَفاةٍ سَوْداءَ فِی ظُلْمَةِ اللَّیْلِ، وَ هُوَ أَنْ یَقولَ وَ اللّهِ وَ حَیاتِکَ یا فُلانُ وَ حَیاتِی! وَ یَقُولُ لَولا کَلْبَةٌ هذا لاَ َتانَا اللُّصُوصَ البّارِحَةَ!... وَ قَوْلُ الَّرجُلِ لِصاحِبِهِ ما شاءَ اللّهُ وَ شِئْتَ... هذا کُلُّهُ بِهِ شِرْکٌ:**

«انداد، همان شرک است که گاهی پنهان تر است از حرکت مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک، از جمله این که انسان بگوید: به خدا سوگند، به جان تو سوگند، به جان خودم سوگند (یعنی خدا و جان خود و جان دوستش را در یک ردیف قرار بدهد) و بگوید این سگ اگر دیشب نبود دزدان آمده بودند! (پس نجات دهنده ما از دزدان این سگ است) یا به دوستش بگوید: هر چه خدا بخواهد و تو بخواهی، همه اینها بوئی از شرک می دهد».[1]

و در حدیثی می خوانیم: مردی در برابر پیامبر(صلی الله علیه وآله) همین جمله را گفت: **ما شاءَ اللّهُ وَ شِئْتَ:** «هر چه خدا بخواهد و تو بخواهی».

---

۱ ـ «**فی ظلال**»، «**سید قطب**»، جلد اول، صفحه ۵۳ ـ تفسیر «**ابن کثیر**»، جلد ۱، صفحه ۶۱، ذیل آیه مورد بحث (دار المعرفة) ـ «**فتح القدیر**»، جلد ۱، صفحه ۵۲، ذیل آیه مورد بحث (عالم الکتب) ـ قسمتی از این کلام متن سخن رسول خدا(صلی الله علیه وآله) است («**وسائل الشیعه**»، جلد ۱۶، صفحه ۲۵۴، حدیث ۲۱۵۰۱ (چاپ آل البیت) ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۶۹، صفحه ۹۳، حدیث ۳.

پیامبر فرمود: **أَ جَعَلْتَنِی لِلّهِ نِدّاً**: «مرا شریک خدا و هم ردیف او قرار دادی»؟![1]

در تعبیرات عامیانه روزمره، نیز بسیار می گویند: «اول خدا، دوم تو»! باید قبول کرد که این گونه تعبیرات نیز مناسب یک انسان موحّد کامل نیست.

در روایتی در تفسیر آیه ١٠٦ سوره «**یوسف**»: «**وَ ما یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلاّ وَ هُمْ مُشْرِکُون**»،

از امام صادق(علیه السلام)می خوانیم که فرمود: «(این اشاره به شرک خفی است) مانند این که انسان به دیگری بگوید: اگر تو نبودی من نابود شده بودم یا زندگانیم بر باد می رفت».[2]

توضیح بیشتر را در این زمینه در جلد دهم، ذیل آیه ١٠٦ سوره «**یوسف**» به بعد می خوانید.

❊ ❊ ❊

١ ـ تفسیر «**ابن کثیر**»، جلد ١، صفحه ۶٠، ذیل آیه مورد بحث (دار المعرفة).

٢ ـ «**سفینة البحار**»، جلد اول، صفحه ۶٩٧ ـ «**وسائل الشیعه**»، جلد ١۵، صفحه ٢١۵، حدیث ٢٠٣١٠ (چاپ آل البیت) ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۵، صفحه ١۴٨، حدیث ١٢.

٢٣ وَ إِنْ كُنْتُمْ فى رَيْب مِمّا نَزَّلْنا عَلى عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَداءَكُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ

٢٤ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النّارَ الَّتى وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكافِرِينَ

ترجمه:

٢٣ ـ و اگر درباره آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم تردید دارید، یک سوره همانند آن بیاورید; و گواهان خود را غیر خدا برای این کار فرا خوانید اگر راست می گوئید!

٢٤ ـ پس اگر چنین نکنید ـ که هرگز نخواهید کرد ـ از آتشی بترسید که هیزم آن، بدن های مردم (گنهکار) و سنگ ها (بت ها) است; و برای کافران، آماده شده است!

تفسیر:

«قرآن» معجزه جاویدان

از آنجا که نفاق و کفر که موضوع بحث های آیات پیشین بود، گاهی از عدم درک محتوای نبوت و اعجاز پیامبر(صلی الله علیه وآله)، سرچشمه می گیرد، **در آیات مورد بحث** به این مسأله پرداخته و مخصوصاً انگشت روی معجزه جاویدان «**قرآن**» می گذارد تا هر گونه شک و تردید را نسبت به رسالت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) از میان ببرد، می گوید:

«اگر درباره آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم، شک و تردید دارید لااقل سوره ای همانند آن بیاورید» (**وَ إِنْ كُنْتُمْ فى رَيْب مِمّا نَزَّلْنا عَلى عَبْدِنا فَأْتُوا**

بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ).[1]

و به این ترتیب، قرآن همه منکران را دعوت به مبارزه با قرآن و آوردن یک سوره مانند آن می کند تا عجز آنها دلیلی باشد روشن، بر اصالتِ این وحی آسمانی در رسالت الهی آورنده آن.

آنگاه، برای تأکید بیشتر می گوید: تنها خودتان به این کار قیام نکنید بلکه «تمام گواهان خود جز خدا را دعوت کنید (تا شما را در این کار یاری کنند) اگر در ادعای خود صادقید که این قرآن از طرف خدا نیست» (**وَ ادْعُوا شُهَداءَكُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ**).

کلمه «**شُهَداء**» در اینجا اشاره به گواهانی است که آنها را در نفی رسالت پیامبر(صلی الله علیه وآله) کمک می کردند.

و جمله «**مِنْ دُونِ اللّهِ**» اشاره به این است که حتی اگر همه انسان ها جز «**اللّه**» دست به دست هم بدهند، که یک سوره همانند سوره های قرآن بیاورند، قادر نخواهند بود.

جمله: **إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ**: «اگر راست می گوئید» در حقیقت برای تحریک آنها به قبول این مبارزه است، و مفهومش این است: اگر شما از این کار عاجز هستید دلیل دروغگوئی شماست، پس برای اثبات راستگوئی خود برخیزید و دست به کار شوید.

❊ ❊ ❊

---

۱ ـ **بعضی** از مفسران معتقدند: ضمیر «مِثْلِهِ» به پیامبر باز می گردد که در جمله قبل با تعبیر «عَبْدِنا» ذکر شده است; یعنی اگر در اصالت این وحی آسمانی تردید دارید، کسی همانند محمّد(صلی الله علیه وآله) را که هرگز درس نخوانده و خط و کتابت نیاموخته پیدا کنید که بتواند همانند آن را بیاورد.

ولی این احتمال بعید به نظر می رسد; زیرا در جای دیگر قرآن می خوانیم: **فَلْيَأْتُوا بِحَديث مِثْلِهِ** (طور ـ ۳۴).

و در جای دیگر: «**فَأْتُوا بِسُورَة مِثْلِهِ**» (یونس ـ ۳۸) که نشان می دهد «**مِثْلِهِ**»، صفت قرآن است نه توصیف پیامبر.

«**تحدّی**» و دعوت به مبارزه، باید هر چه ممکن است قاطع باشد، و دشمن را تا آنجا که امکان دارد تحریک کند و به اصطلاح بر سر غیرت آورد، تا تمام قدرت خود را به کار گیرد، و پس از عجز و ناتوانی، به طور مسلّم بداند: پدیده ای که با آن روبرو است یک پدیده بشری نیست، یک امر الهی است.

لذا در آیه بعد، با تعبیرهای مختلف به این مهم پرداخته می گوید: «اگر شما این کار را انجام ندادید ـ و هرگز انجام نخواهید داد ـ از آتشی بترسید که هیزم آن بدن های مردم بی ایمان، و همچنین سنگ ها است»! (**فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النّارَ الَّتی وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ**).

«آتشی که هم اکنون برای کافران آماده شده است» و جنبه نسیه ندارد! (**أُعِدَّتْ لِلْكافِرينَ**).

«**وَقُود**» به معنی «آتشگیره» است یعنی ماده قابل اشتعال، مانند هیزم (نه به معنی «آتش زنه» همچون کبریت یا جرقه ای که با سنگ های مخصوص ایجاد می کنند).

عده ای از مفسران گفته اند: منظور از «**حِجارَه**» بت هائی است که آنها را از سنگ ساخته بودند و آیه ۹۸ سوره «**انبیاء**» را شاهد آن دانسته اند: **إِنَّكُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ**: «شما و آنچه غیر از خدا می پرستید آتشگیره دوزخ است».

بعضی دیگر می گویند: «**حِجارَه**» اشاره به سنگ های گوگردی است که حرارتشان بیش از سنگ های دیگر می باشد.

ولی بعضی از مفسران معتقدند: منظور از این تعبیر، توجه دادن به شدت حرارت دوزخ است، یعنی آن چنان حرارت و سوزندگی دارد که سنگ ها و انسان ها را همانند هیزم شعله ور می سازد.

آنچه با ظاهر آیات فوق، سازگارتر به نظر می رسد این است که آتش دوزخ از درون خود انسان ها، و سنگ ها، شعلهور می شود، و با توجه به این حقیقت که امروز ثابت شده، همه اجسام جهان در درون خود، آتشی عظیم نهفته دارند، (یا به تعبیر دیگر انرژی هائی که قابل تبدیل به آتش اند) درک این معنی مشکل نیست، و لزومی ندارد آن آتش سوزان را شبیه آتش های معمولی این جهان بدانیم.

در سوره «**همزه**» آیات ٦ و ٧ می خوانیم: **نارُ اللّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتی تَطَّلِعُ عَلَی الأَفْئِدَةِ:** «آتش سوزان پروردگار که از درون دل ها سرچشمه می گیرد * و بر قلب ها سایه می افکند، و از درون به برون سرایت می کند» (به عکس آتش های این جهان که از بیرون به درون می رسد)!

* * *

نکته ها:

١ ـ چرا پیامبران به معجزه نیاز دارند؟

می دانیم: منصب نبوت و پیامبری، بزرگ ترین منصبی است که به عده ای از پاکان عطا شده است; زیرا مناصب و مقام های دیگر معمولاً حاکم بر جسم افراد است، ولی منصب نبوت منصبی است که بر جان و دل جامعه ها حکومت می کند، **لذا** به همان نسبت که ارج بیشتری دارد، مدعیان کاذب و افراد شیاد بیشتری، این منصب را به خود می بندند، و از آن سوء استفاده می کنند.

در اینجا مردم می بایست یا ادعای هر مدعی را بپذیرند، و یا دعوت همه را رد کنند، اگر همه را بپذیرند، پیدا است چه هرج و مرجی به وجود می آید، و دین خدا به چه صورت جلوه خواهد کرد، و اگر هیچ کدام را نپذیرند آن هم نتیجه اش گمراهی و عقب ماندگی است.

بنابراین، همان دلیلی که اصل بعثت پیامبران را الزامی می شمارد می گوید پیامبران راستین می بایست نشانه ای همراه داشته باشند که علامت امتیاز آنان از مدعیان دروغین، و سند حقانیت آنها باشد.

روی این اصل، لازم است هر پیامبری، معجزه ای بیاورد که گواه صدق رسالتش گردد.

و همان طور که از لفظ «**معجزه**» پیدا است، باید پیامبر(صلی الله علیه وآله)قدرت بر انجام اعمال خارق العاده ای داشته باشد که دیگران از انجام آن «**عاجز**» باشند.

پیامبری که دارای معجزه است لازم است مردم را به «**مقابله به مثل**» دعوت کند، او باید علامت و نشانه درستی گفتار خود را معجزه خویش معرفی نماید، تا اگر دیگران می توانند همانند آن را بیاورند، این کار را در اصطلاح «**تحدّی**» گویند.

❊ ❊ ❊

۲ ـ *«قرآن» معجزه جاودانی پیامبر اسلام*(صلی الله علیه وآله)

از میان معجزات و خارق عاداتی که از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)صادر شده، قرآن برترین سند زنده حقانیت او است.

قرآن کتابی است فوق افکار بشر، کسی تاکنون نتوانسته کتابی همانند آن را بیاورد، این کتاب یک معجزه بزرگ آسمانی است.

علت این که قرآن به عنوان سند زنده حقانیت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) و معجزه بزرگ او از میان تمام معجزاتش برگزیده شده، این است که **قرآن معجزه ای است «گویا»، «جاودانی»، «جهانی»، و «روحانی».**

پیامبران پیشین می بایست همراه معجزات خود باشند و برای اثبات معجزه بودن آنها مخالفان را دعوت به مقابله به مثل کنند، در حقیقت معجزات آنها خود

زبان نداشت و گفتار پیامبران، آن را تکمیل می کرد، این گفته در مورد معجزات دیگر پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) غیر از قرآن نیز صادق است.

ولی قرآن، یک **معجزه گویا** است، نیازی به معرفی ندارد، خودش به سوی خود دعوت می کند، مخالفان را به مبارزه می خواند، محکوم می سازد، و از میدان مبارزه، پیروز، بیرون می آید.

لذا پس از گذشت قرن ها از وفات پیامبر(صلی الله علیه وآله) همانند زمان حیات او، به دعوت خود ادامه می دهد، **هم** دین است، **هم** معجزه، **هم** قانون است **و هم** سند قانون.

* * *

۳ ـ جاودانی و جهانی بودن

قرآن مرز «**زمان و مکان**» را در هم شکسته و ما فوق زمان و مکان قرار گرفته است، معجزات پیامبران گذشته و حتی معجزات خود پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) غیر از قرآن، روی نوار معینی از زمان، و در نقطه مشخصی از مکان و در برابر عده خاصی صورت گرفته است، سخن گفتن نوزاد مریم(علیها السلام) و زنده کردن مردگان و مانند آن به وسیله مسیح(علیه السلام) در زمان و مکان و در برابر اشخاص معینی بوده ـ و چنان که می دانیم ـ اموری که رنگ زمان و مکان به خود گرفته باشند، به همان نسبت که از آنها دورتر شویم، کم رنگ تر جلوه می کنند، و این از خواص امور زمانی است.

ولی قرآن، بستگی به زمان و مکان ندارد، همچنان به همان شکلی که ۱٤۰۰ سال قبل در محیط تاریک «**حجاز**» تجلی کرد، امروز بر ما تجلی می کند بلکه گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش به ما امکاناتی داده که بتوانیم استفاده بیشتری از آن نسبت به مردم اعصار گذشته بنمائیم، پیدا است هر چه رنگ زمان

و مکان به خود نگیرد تا ابد و در سراسر جهان پیش خواهد رفت، بدیهی است یک دین جهانی و جاودانی باید یک سند حقانیت جهانی و جاودانی هم در اختیار داشته باشد.

❊ ❊ ❊

٤ ـ اما روحانی بودن آن

امور خارق العاده ای که از پیامبران پیشین به عنوان گواه صدق گفتار آنها دیده شده، معمولاً جنبه جسمانی داشته: شفای بیماران غیر قابل علاج، زنده کردن مردگان، سخن گفتن کودک نوزاد در گاهواره، و ... همه جنبه جسمی دارند و چشم و گوش انسان را تسخیر می کنند، **ولی**، الفاظ قرآن که از همین حروف و کلمات معمولی ترکیب یافته، در اعماق دل و جان انسان نفوذ می کند، روح او را مملوّ از اعجاب و تحسین می سازد، افکار و عقول را در برابر خود وادار به تعظیم می نماید، **معجزه ای** است که تنها با مغزها و اندیشه ها و ارواح انسان ها سر و کار دارد، برتری چنین معجزه ای بر معجزات جسمانی، احتیاج به توضیح ندارد.

❊ ❊ ❊

٥ ـ آیا «قرآن» دعوت به مقابله کرده است؟

قرآن، در چند سوره دعوت به مقابله به مثل نموده است از جمله:

۱ ـ در سوره «**اسراء**» آیه ۸۸ ـ این سوره در «**مکّه**» نازل شده است ـ می خوانیم:

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لايَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْض ظَهيراً: «بگو اگر تمام جن و انس اجتماع کنند تا کتابی همانند قرآن بیاورند، نمی توانند، اگر چه نهایت همفکری و همکاری را به خرج دهند».

٢ ـ در سوره «**هود**» ـ این سوره نیز در «**مکّه**» نازل شده است ـ در آیات ١٣ و ١٤ می خوانیم:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيات وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ * فَإِلَّمْ يَسْتَجيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّما أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللّه...: «می گویند: این آیات را به خدا افترا بسته (و ساختگی است) بگو: اگر راست می گوئید، شما هم ده سوره ساختگی همانند آن بیاورید، و غیر از خدا هر کسی را می توانید به کمک خود دعوت کنید * و اگر این دعوت را اجابت نکردند بدانید این آیات از طرف خدا است...».

٣ ـ در سوره «**یونس**» ـ که نیز در «**مکّه**» نازل شده ـ در آیه ٣٨ چنین آمده است:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِين: «می گویند: به خدا افترا بسته، بگو: سوره ای همانند آن بیاورید و هر کس غیر از خدا را می توانید به یاری طلبید، اگر راست می گوئید».

٤ ـ آیه مورد بحث که در «**مدینه**» نازل شده است.

همان طور که ملاحظه می شود، قرآن با صراحت و قاطعیت بی نظیری دعوت به مبارزه کرده، صراحت و قاطعیتی که نشانه زنده حقانیت است.

قرآن با بیان بسیار قاطع و صریح تمام جهانیان و کلیه کسانی را که در پیوند آن با مبدأ جهان آفرینش تردید داشتند دعوت به مقابله به مثل کرده است، نه تنها دعوت کرده بلکه آنها را تشویق و تحریک به مبارزه نیز نموده است و کلماتی در این آیات به کار برده که به اصطلاح «به غیرت آنها برخورد نماید» این کلمات عبارتند از:

إِنْ كُنْتُمْ صادِقِين: «اگر راست می گوئید».[۱]

فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيات: «ده سوره ساختگی مثل آن بیاورید».[۲]

قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ... إِنْ كُنْتُمْ صادِقِين: «اگر راست می گوئید یک سوره ساختگی بیاورید».[۳]

وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ: «غیر از خدا از هر کس می خواهید دعوت کنید».[۴]

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الإِنْسُ وَ الْجِنُّ: «اگر همه جهانیان دست به دست هم بدهند...».[۵]

لايَأْتُونَ بِمِثْلِهِ: «نمی توانند مثل آن را بیاورند...».[۶]

فَاتَّقُوا النّارَ الَّتى وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ: «از آتشی بترسید که هیزم آن بدن های مردم (گنهکار) و سنگ ها است».[۷]

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا: «اگر مثل آن را نیاوردید، و هرگز نخواهید توانست...».[۸]

با این تحریک ها و تشویق ها، و با این که می دانیم این مبارزه تنها یک مبارزه ادبی یا مذهبی نبود بلکه یک مبارزه «**سیاسی**»، «**اقتصادی**» و «**اجتماعی**» بود، مبارزه ای بود که همه چیز حتی «**موجودیت**» آنها در گرو آن بود، و به عبارت دیگر: یک مبارزه حیاتی محسوب می شد که مسیر و سرنوشت زندگی و مرگ آنها را روشن می ساخت اگر پیروز می شدند، همه چیز داشتند، و اگر مغلوب می شدند، باید از همه چیز خود دست بشویند.

---

۱ ـ بقره، آیه ۲۳.

۲ ـ هود، آیه ۱۳.

۳ ـ یونس، آیه ۳۸.

۴ ـ یونس، ۳۸ ـ هود، ۱۳.

۵ ـ اسراء، آیه ۸۸.

۶ ـ اسراء، آیه ۸۸.

۷ ـ بقره، آیه ۲۴.

۸ ـ بقره، آیه ۲۴.

با این حال، اگر می بینیم آنها در مقابل قرآن زانو زده اند و نتوانستند همانند آن را بیاورند، معجزه بودن قرآن روشن تر می شود.

قابل توجه این که: این آیات منحصر به زمان و مکان خاصی نیست و تمام جهانیان و مراکز علمی دنیا را به سوی این مبارزه دعوت می کند و هیچ گونه استثنائی در آن وجود ندارد و هم اکنون نیز به تحدی خود ادامه می دهد.

❊ ❊ ❊

٦ ـ *از کجا که مثل آن را نیاورده اند؟!*

نظری به تاریخ اسلام پاسخ این سؤال را روشن می سازد; زیرا در داخل کشورهای اسلامی در زمان پیغمبر(صلی الله علیه وآله) و پس از او حتی در خود «**مکّه**» و «**مدینه**» مسیحیان و یهودیان سر سخت و متعصبی می زیستند که برای تضعیف مسلمان از هر فرصتی استفاده می کردند و علاوه در میان مسلمانان جمعی «**مسلمان نما**» که قرآن مجید آنها را «**منافق**» نام نهاده، زندگی داشتند که رُل جاسوسی بیگانگان بر عهده آنان بود (مانند آنچه درباره «**ابو عامرِ**» راهب و هم دستان او از منافقان «**مدینه**» و چگونگی ارتباط آنها با **امپراطور روم** در تواریخ نقل شده که منتهی به ساختن «**مسجد ضرار**» در «**مدینه**» شد، و آن صحنه عجیبی را که قرآن در سوره «**توبه**» به آن اشاره کرده است به وجود آورد).

مسلماً این دسته از منافقان، و آن عده از دشمنان متعصب و سرسخت، که به دقت مراقب اوضاع مسلمین بودند و از هر جریانی که به زیان مسلمانان بود استقبال می کردند، **اگر** به چنین کتابی دسترسی پیدا کرده بودند برای در هم شکستن آنها تا آنجا که می توانستند آن را نشر می دادند و یا لااقل در حفظ و نگهداریش می کوشیدند.

و لذا می بینیم: حتی افرادی که به احتمال ضعیفی ممکن است به معارضه با

قرآن برخاسته باشند، تاریخ نام آنها را ضبط کرده است از جمله:

نام «**عبداللّه بن مقفع**» را برده اند که او کتاب «**الدرة الیتیمة**» را به همین منظور نوشته است.[۱]

در صورتی که کتاب مزبور، هم اکنون در اختیار ما است و چندین بار چاپ شده است و کوچک ترین اشاره ای در آن کتاب، به این مطلب نشده است، نمی دانیم چطور این نسبت را به او داده اند؟

نام «**متنبِّی**» «**احمد بن حسین کوفی**»، شاعر را نیز در این زمره ذکر کرده اند، که ادعای نبوت نموده است، در صورتی که قرائن زیادی نشان می دهد داعیه او بیشتر بلندپروازی و حسّ جاه طلبی بوده است.

«**ابوالعلای معَرِّی**» نیز متهم به این امر شده است، گر چه از او سخنان زننده ای نسبت به اسلام نقل شده، اما هیچ وقت داعیه مبارزه با قرآن را نداشته است بلکه جملات جالبی درباره عظمت قرآن گفته که به پاره ای از آنها اشاره خواهد شد.

ولی «**مسیلمه کذاب**» از مردم «**یمامه**» مسلماً از کسانی است که به مبارزه با قرآن برخاسته و به اصطلاح آیاتی آورده است که جنبه تفریحی آن بیشتر است.

بد نیست چند جمله از آنها را در اینجا بیاوریم:

الف ــ در برابر سوره «**الذاریات**»، این جمله ها را آورده است:

---

۱ ـ «**ابوالحسن عبداللّه بن مقفع فارسی**»، فاضلی مشهور و ماهر در انشاء و ادب، در آغاز مجوسی بود، و به دست «**عیسی بن علی**»، عموی «**منصور**» ـ به حسب ظاهر ـ مسلمان شد، ولی مشی زنادقه را داشت، همچون «**ابن ابی العوجاء**»، او کسی بود که کتاب «**کلیله و دمنه**» را به عربی ترجمه کرد و کتاب «**الدرة الیتیمة**» را تصنیف نمود. ولی در سال ۱۴۳ هـ ق به دست «**سفیان بن معاویه**»، فرماندار «**منصور**»، و به دستور «**منصور**» به قتل رسید. («**مستدرک سفینة البحار**»، جلد ۸، صفحه ۵۵۹، انتشارات جامعه مدرسین ـ «**کافی**»، جلد ۱، صفحه ۷۵، دار الکتب الاسلامیة، چاپ سوم، تحقیق علی اکبر غفاری، به این مطلب در پاورقی اشاره شده است).

وَ الْمُبَذِّراتِ بَذْراً وَ الْحاصِداتِ حَصْداً وَ الذّارِياتِ قَمْحاً وَ الطّاحِناتِ طَحْناً وَ الْعاجِناتِ عَجْناً وَ الْخابِزاتِ خُبْزاً وَ الثّارِداتِ ثَرْداً وَ اللاّقِماتِ لَقْماً إِهالَةً وَ سَمْناً:

«قسم به دهقانان و کشاورزان، قسم به درو کنندگان، قسم به جدا کنندگان گندم از کاه، قسم به آرد کنندگان گندم، قسم به خمیر کنندگان، قسم به نان پزندگان، قسم به تریدکنندگان! قسم به آن کسانی که لقمه های چرب و نرم بر می دارند»!![1]-[2]

ب ـ یا ضِفْدَعُ بِنْتَ ضِفْدَع، نَقِی ما تَنْقِیْن، نِصْفُکَ فِی الْماءِ وَ نِصْفُکَ فِی الطِّیْنِ، لاَ الْماءُ تَکْدِرِیْنَ وَ لاَ الشّارِبُ تَمْنَعِیْنَ:

«ای قورباغه دختر قورباغه! آنچه می خواهی صدا کن! نیمی از تو در آب و نیمی دیگر در گل است، نه آب را گل آلود می کنی، و نه کسی را از آب خوردن جلوگیری می نمائی»![3]

* * *

۷ ـ گواهی دیگران درباره قرآن

در اینجا لازم می دانیم چند جمله از گفته های بزرگان و حتی کسانی که متهم به مبارزه با قرآن هستند، درباره عظمت قرآن نقل نمائیم:

۱ ـ «ابو العلای معرّی» (متهم به مبارزه با قرآن) می گوید:

«این سخن در میان همه مردم ـ اعم از مسلمان و غیر مسلمان ـ مورد اتفاق است: کتابی که محمّد(صلی الله علیه وآله)آورده است، عقل ها را در برابر خود مغلوب ساخته و

---

۱ و ۳ ـ «اعجاز القرآن رافعی» ـ «قرآن و آخرین پیامبر» ـ «اعجاز القرآن باقلانی» (دار المعارف مصر) ـ «تاریخ طبری»، جلد ۲، صفحه ۵۰۶ (مؤسسه اعلمی بیروت) ـ «البدایة و النهایة ابن کثیر»، جلد ۶، صفحه ۳۵۹ (دار احیاء التراث العربی).

۲ ـ در بعضی از کتب این مزخرفات با تفاوت هائی نقل شده، مثلاً به جای «مبذرات بذراً» «المبدیات ذرعاً»، یا «المنذرات» و یا «المبتدیات» آمده است.

تاکنون کسی نتوانسته است مانند آن را بیاورد، سبک این کتاب، با هیچ یک از سبک های معمول میان عرب، اعم از خطابه، رجز، شعر و سجع کاهنان شباهت ندارد.
امتیاز و جاذبه این کتاب، به قدری است که اگر یک آیه از آن در میان کلمات دیگران قرار گیرد همچون ستاره ای فروزان در شب تاریک می درخشد»!

۲ ـ «ولید بن مغیره مخزومی» ـ مردی که به حسن تدبیر در میان عرب شهرت داشت و برای حل مشکلات اجتماعی از فکر و تدبیر او در زمان جاهلیت استفاده می کردند، و به همین جهت او را **ریحانه قریش** «گل سر سبد آنها!» می نامیدند.

پس از این که چند آیه از اول سوره «**غافر**» را از پیغمبر شنید در محفلی از طائفه «**بنی مخزوم**» حاضر شده چنین گفت:

«به خدا سوگند از محمّد سخنی شنیدم که نه شباهت به گفتار انسان ها دارد و نه پریان **وَ إِنَّ لَهُ لَحَلاوَةً، وَ إِنَّ عَلَيْهِ لَطَلاوَةً وَ إِنَّ أَعْلاهُ لَمُثْمِرٌ وَ إِنَّ أَسْفَلَهُ لَمُغْدِقٌ، وَ إِنَّهُ يَعْلُو وَ لايُعْلى عَلَيْهِ:** «گفتار او شیرینی خاص، و زیبائی مخصوصی دارد، بالای آن (همچون شاخه های درختان برومند) پر ثمر، و پائین آن (مانند ریشه های درختان کهن) پرمایه است، گفتاری است که بر همه چیز پیروز می شود و چیزی بر آن پیروز نخواهد شد».[1]

۳ ـ «کارلایل» ـ مورخ و دانشمند معروف انگلیسی ـ درباره قرآن می گوید:

«اگر یک بار به این کتاب مقدس نظر افکنیم، حقائق برجسته و **خصائص اسرار وجود طوری در مضامین جوهره آن پرورش یافته که عظمت و**

---

۱ ـ «**مجمع البیان**»، جلد دهم، سوره «مدثر» ـ «**بحار الانوار**»، جلد ۹، صفحه ۱۶۷ (با اندکی تفاوت) و جلد ۱۷، صفحه ۲۱۲.

حقیقت قرآن به خوبی از آنها نمایان می گردد و این خود، مزیت بزرگی است که فقط به قرآن اختصاص یافته و در هیچ کتاب علمی، سیاسی و اقتصادی دیگر دیده نمی شود، بلی خواندن برخی از کتاب ها تأثیرات عمیقی در ذهن انسان می گذارد ولی هرگز با تأثیر قرآن قابل مقایسه نیست، از این جهت بایستی گفت: مزایای **اولیه قرآن** و ارکان اساسی آن مربوط به حقیقت و احساسات پاک و عناوین برجسته مسائل و مضامین مهم آن است که هیچ گونه شک و تردید در آن راه نیافته و پایان تمام فضائل را که موجد تکامل و سعادت بشری است در بر داشته و آنها را به خوبی نشان می دهد».[1]

٤ ـ «**جان دیون پورت**» مؤلف کتاب «**عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن**» می نویسد:

«قرآن به اندازه ای از نقائص مبرا و منزه است که نیازمند کوچک ترین تصحیح و اصلاحی نیست، ممکن است از اول تا به آخر آن خوانده شود بدون آن که انسان کمترین ملالتی از آن احساس کند».[2]

و باز او می نویسد: «و همه، این معنی را قبول دارند که قرآن با بلیغ ترین و فصیح ترین لسان و به لهجه قبیله قریش که نجیب ترین و مؤدب ترین عرب ها هستند نازل شده... و مملوّ از درخشنده ترین اشکال و محکم ترین تشبیهات است...».[3]

٥ ـ «گوته» شاعر و دانشمند آلمانی می گوید:

«قرآن اثری است که (احیاناً) به واسطه سنگینی عبارت آن، خواننده در ابتدا رمیده می شود و سپس مفتون جاذبه آن می گردد و بالاخره بی اختیار مجذوب

---

۱ ـ از مقدمه کتاب «سازمان های تمدن امپراطوری اسلام».

۲ ـ همان کتاب، صفحه ۱۱۱.

۳ ـ همان کتاب، صفحه ۹۱.

زیبائی های متعدد آن می شود».[1]

و در جای دیگر می نویسد:

«سالیان درازی کشیشان از خدا بی خبر، ما را از پی بردن به حقائق قرآن مقدس و عظمت آورنده آن محمّد(صلی الله علیه وآله)، دور نگاه داشته بودند، اما هر قدر که ما قدم در جاده علم و دانش گذارده ایم پرده های جهل و تعصب نابه جا از بین می رود و به زودی این کتاب توصیف ناپذیر (قرآن) عالم را به خود جلب نموده و تأثیر عمیقی در علم و دانش جهان کرده، سرانجام محور افکار مردم جهان می گردد»!

هم او می گوید: «ما در ابتدا از قرآن رویگردان بودیم، اما طولی نکشید که این کتاب توجه ما را به خود جلب کرد، و ما را دچار حیرت ساخت تا آنجا که در برابر اصول و قوانین علمی و بزرگ آن، سر تسلیم فرود آوریم»!

٦ ـ «ویل دورانت» مورخ معروف می گوید:

«قرآن در مسلمانان آن چنان عزت نفس و عدالت و تقوائی به وجود آورده که در هیچ یک از مناطق جهان... شبیه و نظیر نداشته است».

۷ ـ «ژول لابوم» اندیشمند و نویسنده فرانسوی در کتاب «**تفصیل الآیات**» می گوید:

«دانش و علم برای جهانیان از سوی مسلمانان به دست آمد و مسلمین علوم را از **قرآنی** که دریای دانش است گرفتند و نهرها از آن برای بشریت در جهان جاری ساختند...».

۸ ـ «دینورت» مستشرق دیگری می نویسد:

«واجب است اعتراف کنیم علوم طبیعی و فلکی و فلسفه و ریاضیات که

---

۱ ـ از کتاب «**عذر تقصیر به پیشگاه محمّد**(صلی الله علیه وآله) و قرآن».

در اروپا رواج گرفت، عموماً از برکت تعلیمات قرآنی است و ما مدیون مسلمانانیم بلکه اروپا از این جهت شهری از اسلام است»![1]

۹ ـ بانو دکتر «**لورا واکسیا واگلیری**» استاد دانشگاه «**ناپل**» در کتاب «**پیشرفت سریع اسلام**» می نویسد:

«کتاب آسمانی اسلام، نمونه ای از اعجاز است... **قرآن** کتابی است که نمی توان از آن تقلید کرد، نمونه سبک و اسلوب قرآن در ادبیات سابقه ندارد، تأثیری که این سبک در روح انسان ایجاد می کند ناشی از امتیازات و برتری های آن است... چطور ممکن است این «کتاب اعجازآمیز» ساخته محمّد(صلی الله علیه وآله) باشد در صورتی که او یک نفر عرب درس نخوانده بود...

ما در این کتاب گنجینه ها و ذخائری از علوم می بینیم که فوق استعداد و ظرفیت باهوش ترین اشخاص و بزرگ ترین فیلسوفان و قوی ترین رجال سیاست و قانون است.

به دلیل این جهات است که قرآن نمی تواند کار یک مرد تحصیل کرده و دانشمندی باشد».[2]

* * *

۱ ـ «**المعجزة الخالده**» به نقل از «**قرآن بر فراز اعصار**».

۲ ـ «**پیشرفت سریع اسلام**» ـ در بحث های فوق راجع به اعجاز قرآن از کتاب «**قرآن و آخرین پیامبر**» استفاده شده است.